

راه

آدرس اینترنت دو صفحه ۴۰

توده

دوره دوم شماره "۷۴" مردادماه ۱۳۷۷

کدام شرایط در برابر توده ای ها قرار دارد؟

ص ۱۲

ریشه های "چپ مذهبی" در ایران

ص ۶

"واقع بینی" پرپایه "ذهنگرائی" ممکن نیست

ص ۲۸

فرار پسر فرمانده سابق سپاه
به آمریکا

نفوذ آمریکا

تا قلب مهم ترین

نهادهای حکومتی

ص ۴

پرسش بسیجی ها از فرمانده سابق سپاه:

"جنگ"

چرا ادامه یافت؟

ص ۴

خاطرات محمدعلی عموی منتشر شد:

تجربه ۳۰ تیر و ۲۸ مرداد در خدمت تحولات کنونی

نظاہرات خیابانی ۳۰ تیر و حضور چشمگیر مردم در همه پرسی، سبب شد تا پیروزمندان، دشمن شکست خورده را دست کم گیرند و همه امید را به صندوق های رای بدوزند!

* مصدق هشدارهای حزب را جدی نگرفت، زیرا آنرا تقویت موقعیت حزب ارزیابی می کرد! (ص ۱۳)

"کتابچه حقیقت"

توطئه جدید
علیه توده ای ها
در داخل کشور
(ص ۵)

این "مرد"
پشت سر "رهبر"
کیست؟ (ص ۵)

قطع امید ارتجاع و بازاری ها از قانون و انتخابات!

تمام رویدادهای توطئه آمیزی که علیه تحولات مثبت در ایران ادامه دارد، این امر قطعی را تأیید می کند، که ارتجاع مذهبی و بازاری ها، دیگر کوچکترین امیدی به سر در آوردن از صندوق های رای در هیچ انتخاباتی ندارند و از هر نوع پنهان شدن در پشت قانون و مقررات نیز قطع امید کرده اند. به همین دلیل است، که آنها، در حال حاضر از اهرم های قضایی و قانونگذاری که در اختیار دارند، برای نفی قانون و مبارزه با هر نوع انتخابات استفاده می کنند!

محاکمه شهردار تهران، لغو امتیاز روزنامه "جامعه"، استیضاح وزیر کشور و تقلب آشکاری که در رای گیری برای عزل وی در مجلس مرتکب شدند، تهیه لوایحی که اختیارات شورای نگهبان و نظارت استصوابی را تشدید می کند، تهیه لایحه ای که سن رای دهندگان را از ۱۶ به ۱۸ تبدیل و میلیون ها جوان را از شرکت در هر انتخاباتی محروم می کند، جلوگیری از قرار گرفتن کمیسیون ماده ۱۰ احزاب در مسیر قانونی، باقی نگذاشتن آیت الله منتظری در حبس خانگی، و ده ها تصمیم و عملکرد کوچک و بزرگ دوران اخیر بازندگان و طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری، نشانه های انکار ناپذیر این قطع امید است. به دلیل همین قطع امید است، که آنها دیگر، نه در اندیشه پنهان کردن توطئه های خود هستند، نه مانند گذشته ها هویت خویش را پنهان می کنند و نه، به تشدید نفرت عمومی و ملی مردم ایران نسبت به خویش بهائی می دهند! عملکرد گردانندگان دستگاه قضایی کشور و وابستگان "دو فراکسیون" "مؤلفه اسلامی" (تحت رهبری مهندس "باهنر") و روحانیت مبارز (تحت رهبری "ناطق نوری") در مجلس اسلامی، بعنوان نشانه های این قطع امید، بی نیاز از هر توضیحی است.

آنها، اکنون آشکارا و بی اعتنا به دامن زدن به نفرت عمومی علیه خویش، به یگانه حربه ای که می اندیشند، خارج ساختن شخصیت های سیاسی شناخته شده و مورد قبول طیف های مختلف مردم از صحنه، استفاده از سرکوب و اگر بتوانند، جلوگیری از دو انتخابات مهمی است، که در پیش است: "خبرگان رهبری" و "شوراها"

در این خواب و خیال خونین، آنها یک نکته بسیار مهم را فراموش کرده اند و آن نفرت میلیون ها مردمی است که روز به روز و با هر توطئه ای عمیق تر و همزمان، آگاهی آنها نیز بیشتر می شود، نفرت و خشمی که بدنه نیروهای نظامی نیز نمی تواند از آن برکنار بماند!

بنابراین ارزیابی برگرفته شده از واقعیت جاری در کشور است، که در صورت ادامه توطئه ها و فرارونی آن به حادثه جونی ها، باید انتظار عظیم ترین و همگانی ترین مقاومت های ملی را در ایران داشت. مقاومتی، که جنبش کنونی مردم ایران را - حتی اگر برای مدت کوتاهی دچار وقفه شود - سرعت وارد مراحل عالی تر خواهد کرد.

امروز، در عین تلاش برای برگزاری هر انتخاباتی، که مردم آنرا باور کرده و برای درهم شکستن موانع جنبش در آن شرکت کنند، و همچنین تلاش برای "قانون" و "قانمداری" و تحمیل مبارزه قانونی به طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری، و پرهیز از هر نوع سازش و ائتلاف با توطئه گران، عاجل ترین وظیفه تمام احزاب، سازمان ها، تشکل ها و شخصیت های سیاسی (نواندیشان مذهبی، ملیون، دگراندیشان) و تمامی تشکل های عملا موجود و علنی داخل کشور، آماده ساختن خویش و مردم ایران برای رفتن به سوی سازماندهی چنین مقاومتی، در صورت چنان حادثه جونی است!

اهمیت انتخابات

مجلس خبرگان رهبری!

دو انتخاباتی که در پیش است، یعنی انتخابات "مجلس خبرگان رهبری" و "شورای مردمی" برگزار خواهد شد؟

قربان بسیاری وجود دارد، که براساس آنها، اگر شرایط کنونی در کشور ادامه یابد، از آنجا که طیف بازنده انتخابات ریاست جمهوری خود را بازنده مطلق این دو انتخابات و بویژه انتخابات پراهمیت "خبرگان رهبری" می داند در صدد لغو این انتخابات و یا موقوف کردن آن به زمان دیگری بر خواهد آمد.

بنابراین، هراندازه که زمان برگزاری انتخابات مجلس خبرگان رهبری (نیمه اول آبان) نزدیکتر می شود، بردت توطئه ها نیز افزوده می شود. بسیاری از توطئه های کنونی علیه آزادی مطبوعات، درنگنا گذاشتن دولت، فلج کردن شهرداری تهران و رهبری حزب "کارگزاران سازندگی"، که غلامحسین کرباسچی دبیرکل آنست، تشدید فعالیت دادگاه ویژه روحانیت و بالا گرفتن موج دستگیری روحانیون نواندیش، سخنرانی های تحریک آمیز آیت الله محمدی کرمانی (نایبند ولی فقیه در سپاه پاسداران) در واحدها و گردهمایی های بسیج و سپاه همگی تهدیداتی است برای غافلگیر نشدن در انتخابات مجلس خبرگان رهبری. جبهه "ارتجاع-بازار" و نمایندگان آن، از دو تشکل "روحانیت مبارز" و "مؤلفه اسلامی"، در حالی که سازمانده و هدایت کننده تمامی توطئه های کنونی علیه جنبش آزادیخواهی مردم ایران هستند و حلقه محاصره دولت محمد خاتمی را روز به روز تنگ تر می کنند، دست اتحاد نیز به سوی دو تشکل حامی دولت خاتمی، یعنی "مجمع روحانیون مبارز" و "کارگزاران سازندگی" نیز دراز کرده اند.

ابتدا باید دید اهمیت مجلس خبرگان در چیست؟

گروهی ترین تضاد کنونی در ارتجاع، با این مجلس، آنست که جبهه "ارتجاع-بازار"، همچنان بر سر تشریفاتی بودن این مجلس و در اختیار داشتن عنان آن پای می نهد. از سوی دیگر، طیف گسترده ای از روحانیون و جبهه طرفدار برنامه های دولت خاتمی، می کوشند تا به انحصار مجلس خبرگان در دست جبهه "ارتجاع-بازار" خاتمه داده و این مجلس را از حالت انفعال خارج ساخته و به مجمع و مجلسی برای کنترل و نظارت بر کار رهبری و تعیین حدود اختیارات آن در چارچوب قانون تبدیل کنند.

جبهه "ارتجاع-بازار"، نه تنها اکنون و بدستی مدعی بخشین مقام رهبری به رهبر کنونی جمهوری اسلامی است و او را در مجموع عملکردهایش به سخنگوی خویش تبدیل کرده است، بلکه می خواهد این تیغ را پیوسته زیر گلوئی او نگهدار، تا او بداند، در صورت کوچکترین تخطی از چارچوبی که سران این جبهه تعیین کرده اند، از مقامش عزل خواهد شد و کس دیگری جایش خواهد نشست. سران این جبهه، آئینده نگری دیگری نیز دارند. آنها با آگاهی از بیماری رهبر کنونی جمهوری اسلامی، می کوشند تا با در اختیار داشتن عنان مطلق مجلس خبرگان، در زمان مقتضی تشکیل اجلاس داده و سخنگوی بعدی خویش را به "ولایت" و حتی "ولایت مطلق" بنشانند. قبائی که اگر برتن آیت الله مهدوی کنی نشینند، بر تن امثال آیت الله واعظ طبسی خواهد نشست! در مجموع همین محاسبات است، که فلج سازی حزب کارگزاران سازندگی و تشدید حملات تبلیغاتی به "هاشمی رفسنجانی" برای پایان بخشیدن به خواب و خیال هائی که او نیز در سر دارد، دنبال می شود.

طیف مقابل، می کوشد تا تغییر ترکیب اعضا و رهبری مجلس خبرگان و هویت بخشیدن به آن، در همان چارچوبی که قانون اساسی برای آن تعیین کرده، نه تنها "رهبر" را مقید به پاسخگویی به یک مرجع قانونی کند، بلکه به توطئه "ولایت مطلقه" نیز در همین مرحله خاتمه ببخشد. این طیف می کوشد، ضمن تبدیل مجلس خبرگان به مجلسی واقعی و متشکل ساختن فراکسیون خود در این مجلس، حداقل در این مرحله، به تعهدات و وابستگی های رهبر کنونی جمهوری اسلامی به جبهه "ارتجاع-بازار" خاتمه بدهد و نظارت مالی، سیاسی و حکومتی را بر کارهای وی برقرار کند. همین طیف، با تجربه ای که از مجلس خبرگان، پس از درگذشت آیت الله خمینی دارد، خواهان حضور روحانیون صاحب نظر، دارای استقلال رای و طرفدار اصلاحات در این مجلس است. مجلسی، که اگر ترکیب و هویت آن تغییر نکند، حتی براساس تجربه گذشته، می تواند با یک نشست و برخاست و تحت عنوان "بازنگری قانون اساسی"، به یکباره انتخابات را غیراسلامی اعلام داشته و "ولایت" را تبدیل به "سلطنت" کند! و یا جمهوریت را از نظام کنونی حذف کرده و مثلاً "حکومت عدل اسلامی" را اسلامی تر اعلام و برای همیشه به مشکل انتخابات "در جمهوری اسلامی خاتمه بخشد!

تمام کوشش جبهه "ارتجاع-بازار" اکنون آنست، که با در خطر نشان دادن موقعیت رهبر کنونی جمهوری اسلامی و نشان دادن خود بعنوان یگانه حامی و مدافع وی، چنان شرایطی را فراهم سازد که "رهبر" هر حادثه جوئی و توطئه آنها را تأیید کند. از جمله انگیزه های اصلی، از بزرگ کردن نفوذ آیت الله منتظری و سپس جنبه ای که در قم پراخ انداختند و ماجراهای اخیر اصفهان، برای بزرگ نمایی این حمایت خویش از "رهبر" و ترساندن او از سایه بلند آیت الله منتظری است. با توجه به این واقعیت است، که روزنامه سلام و نشریه "عصرما"، در ارتباط با انتخابات مجلس خبرگان و تکاپوهای جبهه "ارتجاع-بازار" می نویسند: "... در ۸ سال آینده و دوره جدید مجلس جدید خبرگان نیز تغییری در ابقای رهبر کنونی جمهوری اسلامی پیش نخواهد آمد، پس اینهمه پریشان خاطری انحصار طلبان برای چیست؟ و این به زبان بی زبانی، یعنی "علی خامنه ای" در مجلس آینده هم رهبر انتخاب خواهد شد، اما نه به رای مطلق شما و سخنگوی شما، بلکه با حضور و رای ما در این مجلس و کوتاه شدن دست شما از دم و دستگاه رهبری!

در صورت تحمیل عقب نشینی به جبهه "ارتجاع-بازار" و تغییر ترکیب مجلس خبرگان و هویت یافتن این مجلس، بی شک نظارت ها بر کار انتخاب رئیس قوه قضائیه، نمایندگان ولی فقیه در ارگانهای نظامی، مذهبی، دانشگاهی و سیاسی، اعضای شورای نگهبان قانون اساسی، نمایندگان ولی فقیه در ارگانهای عظیم اقتصادی نظیر آستان قدس رضوی، بنیاد مستضعفان، بنیاد شهید، کمیته امداد امام خمینی و یا تعیین فرماندهان نیروهای نظامی و دیگر اختیارات گسترده "رهبر" تابع توازن قوای جدید در این مجلس خواهد شد. همین نگاه بسیار گذرا اهمیت انتخابات مجلس خبرگان رهبری را نشان می دهد.

گروه کار کجاست؟

بزرگترین تله ای که جبهه "ارتجاع-بازار" در این عرصه پایش در آن گیر است، انتخابات و ضرورت حضور مردم در پای صندوق های رای است. در جریان انتخابات ریاست جمهوری نزدیک به ۳۳ میلیون از دارندگان حق رای به پای صندوق های رای رفته و رئیس جمهور کنونی با ۲۱ میلیون رای انتخاب شده است. بنابراین، حتی در صورت تصویب افزایش سن رای دهندگان به ۱۸ سال و حذف نسل ۱۸ تا ۱۹ سال از شرکت در انتخابات نیز، میزان شرکت مردم در انتخابات، بصورت مقایسه ای در جامعه مطرح خواهد شد. در انتخابات ریاست جمهوری نزدیک به ۸۰ تا ۸۲ درصد مردم به پای صندوق های رای رفتند، کاهش این درصد در انتخابات مجلس خبرگان، ضربه ایست به مشروعیت این مجلس و "رهبر" منتخب آن. این رای گیری، در واقع رای گیری برای علی خامنه ای نیز به حساب می آید. به همین دلیل است، که طیف "ارتجاع-بازار"، که در انتخابات مجلس پنجم حاضر نشد ۵ نماینده از کارگزاران را در لیست خود قرار دهد و در انتخابات مجلس چهارم، تمام کارگزاران طیف چپ مذهبی و همکاران شناخته شده آیت الله خمینی را رد صلاحیت کرده و از صحنه راند، اکنون دست اتحاد را برای ارائه یک لیست ائتلافی برای مجلس خبرگان، به سوی "مجمع روحانیون مبارز" دراز کرده است! و این، یعنی بی اعتبار شدن مشترک، نزد مردم!

آنها خوب می دانند، که در صورت ارائه یک لیست، مرکب از روحانیون وابسته به خویش، مردم انتخابات را تحریم خواهند کرد و این بزرگترین ضربه به اصل ولایت فقیه در جمهوری اسلامی است. این تحریم و آن استقبال از انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب محمد خاتمی با ۲۱ میلیون رای، عملاً به معنای خواست جمهوری از سوی مردم و طرد ولایت فقیه خواهد بود!

طیف روحانیون نواندیش، مجمع روحانیون مبارز، کارگزاران سازندگی، مجاهدین انقلاب اسلامی و چپ مذهبی، در صورتیکه با جبهه "ارتجاع-بازار" ائتلاف کنند و بر سر یک لیست مشترک به توافق برسند، اولاً با خطر سقوط موقعیت خویش در جنبش مردم روبرو خواهند شد، و ثانیاً شک و تردید بسیار وجود دارد که مردم، در این صورت نیز به پای صندوق های رای نروند و در این صورت همه آنها با هم بازنده انتخابات می شوند. این در حالی است، که در این طیف نیز تنها اظهار نظر شخص محمد خاتمی از نظر مردم تعیین کننده است، یعنی در هر لیستی که او قرار داشته باشد و یا از هر لیستی که او حمایت کند، مردم به آن لیست و آن کاندیداها رای خواهند داد. در این حالت نیز، این احتمال بسیار قوی وجود دارد، که اگر محمد خاتمی نامش در لیست باشد، آرای او با فاصله بسیار، در صدر قرار گرفته و در مجلس خبرگان نیز رای و نظر او تعیین کننده می شود. چنانچه در لیست نباشد و یا از لیستی حمایت نکند، بازم انتخابات خبرگان رهبری را استقبال مردم روبرو شده و حتی حالت تحریم می گیرد. در واقع رای خاتمی، تعیین کننده توازن قوا در مجلس خبرگان آینده خواهد شد. این مجموعه بسیار بغرنج و پرتضاد، به انتخابات مجلس خبرگان اهمیتی بخشیده است، که باید آنرا بازشناخت و مردم را، تا زمان برگزاری، نسبت به آن هوشیار ساخت. این هوشیاری نه فقط باید در جهت تغییر ترکیب نمایندگان این مجلس تأثیر مستقیم بگذارد، بلکه باید مانع لغو انتخابات آن توسط جبهه "ارتجاع-بازار" نیز بشود. این هوشیاری، باید بتواند بی اعتنائی میلیونها توده مردم ایران، نسبت به این انتخابات را، (در صورت دخالت شورای نگهبان برای برگزاری بی محتوای آن و تحمیل و ارائه یک لیست از نمایندگان وابسته به جبهه "ارتجاع-بازار") تا حد تحریم آن به نمایش بگذارد.

دستاوردهای مردم از محاکمه شهردار تهران!

دادگاهی که طردشدگان انتخابات ریاست جمهوری، برای "غلامحسین کرباسچی"، شهردار تهران تشکیل داده بودند، سرانجام با محکومیت وی به ۵ سال زندان خاتمه یافت!

این رای به دادگاه تجدید نظر فرستاده خواهد شد و این احتمال که با پاره‌ای پادرمیانی‌ها کار به زندانی شدن کرباسچی نکشد، وجود دارد. دادگاهی که طردشدگان انتخابات ریاست جمهوری برپا داشتند، در واقع، همانطور که اکثریت مطبوعات داخل کشور نوشتند و میلیون‌ها نفر از مردم ایران نیز اعتقاد دارند، به نوعی محاکمه انتخابات دوم خرداد و رای دهنندگان به محمد خاتمی بود. صرفنظر از اینکه شهردار تهران تخلف کرده است یا نه، اعتبار کرباسچی نزد مردم بالا رفت، یا نه، حضور قاضی در لباس دادستان و هیات منصفه در دادگاههای عام، چه اشکالاتی را در شیوه قضائی جمهوری اسلامی برملا ساخت و پدیده‌هایی از این دست، باید دید دستاورد اجتماعی این محاکمه چه بود! چرا که این شهردار می‌رود و شهردار دیگری تعیین خواهد شد، همچنان که وزیر کشور سابق از وزارت کشور رفت و وزیر دیگری آمد. باید دید این رویدادها چه تاثیری بر رشد آگاهی توده‌های مردم و تعمیق جنبش آنان دارد.

نخستین و درعین حال مهمترین دستاورد اجتماعی دادگاه شهردار تهران، افشای شکنجه در زندان‌های جمهوری اسلامی برای میلیون‌ها توده مردم بود. طی این دادگاه، گوشه پرده بالا رفت و برای نخستین بار توده‌های مردم، زبان شهردار پایتخت و از طریق تلویزیون حکومتی از وجود شکنجه‌گاه‌های اختصاصی قوه قضائیه و نیروهای انتظامی آگاهی یافتند. صبح روزی که شهردار تهران، در آخرین دفاعیات خود گفت:

«... خشم میلیون‌ها مردم ایران، از مشتی جنایتکار، که به نام اسلام و دین و پنهان در پشت تزویر دفاع از انقلاب، و از آن شرم آورتر، بنام "قانون الهی" بزرگترین جنایات تاریخ معاصر را در زندان‌ها مرتکب شده‌اند، نفرتی ملی را در پی داشت.»

پخش تلویزیونی دادگاه و بحث و تفسیرهای مردم، طی این دوران، در خیابان‌ها، اتوبوس‌ها، تاکسی‌ها، پارک‌ها، صف‌ها و هر نقطه و مکانی که اجتماعی وجود داشت، به مرور گذشته‌ها و پی‌جویی بیشتر هویت قاضی و گردانندگان دستگاه قضائی کشور انجامید. در پی همین کنجکاوی‌هاست، که امروز مردم ایران می‌دانند "محسنی اژه‌ای" رئیس دادگاه کرباسچی، یکی از سران توطئه علیه آیت الله منتظری، یکی از صادر کنندگان احکام اعدام برای دهها روحانی، یکی از شکنجه‌گران آیت الله شریعتمداری و یکی از وابستگان مستقیم طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری است، که اگر فرصت یابد، برای انتقام از انتخابات دوم خرداد، عامل بزرگترین جنایات خواهد شد.

مردم در ماجرای محاکمه شهردار، با نام، نقش و موقعیت امثال حجت الاسلام "رازمینی" (یکی از سه مجری قتل عام زندانیان سیاسی) آشنا شدند. او که رئیس دادگستری تهران است، به آن دلیل که سازماندهنده مستقیم شکنجه شهرداران بود، و این نقش او توسط شکنجه‌شدگان، در ملاقات با نمایندگان مجلس و در تحقیق دفتر ریاست جمهوری افشا شده بود، از اداره این دادگاه محروم شد و به همین دلیل کار دادگاه به جنایتکار دیگری بنام "اژه‌ای" واگذار شد. مردم با نام حجت الاسلام دیگری نیز آشنا شدند. یعنی حجت الاسلام "رئیس"، یکی دیگر از عاملین قتل عام زندانیان سیاسی ایران، که اکنون رئیس بازرسی کل کشور است. درباره اهمیت افشای ملی شکنجه در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های اختصاصی، مطالبی به اشاره و گاه مستقیم در مطبوعات داخل کشور انتشار یافت. بی شک، سرمقاله تاریخی نشریه "عصرما" در تاریخ ۲۴ تیر ماه ۷۷، یکی از صریحترین و افشاگرانه‌ترین مطالبی است که در این ارتباط، در مطبوعات داخل کشور منتشر شد. (این سرمقاله را در ادامه این مطلب بخوانید)

عزم دستگاه قضائی و شکنجه‌گران وابسته به آن برای مقاومت در برابر مردم، نشان داد، که برای مقابله با طرد شدگان انتخابات دوم خرداد، به چه عزم و درایت استوار و عمیقی نیاز است. مردم با عمق دشمنی این دم و دستگاه با ملت ایران آشنا شدند. همانگونه که با نام و هویت چهره‌های شناخته شده وابسته و رهبران این طرد شدگان در مجلس اسلامی، طی یکسال و نیم اخیر آشنا شده‌اند. چهره‌هایی نظیر "مهندس باهنر"، "مرتضی نبوی" و دهها چهره

دیگر، که دیگر در هیچ حوزه انتخاباتی، نمی‌توانند روی همان آراء اندک انتخابات دوره پنجم مجلس خود نیز حساب کنند!

توده‌های مردم، دریافته‌اند، که برخلاف دو قوه مجریه و مقننه، هیچ نقشی - حتی نظارتی و فرمایشی - بر قوه قضائیه جمهوری اسلامی ندارند و این تیغ بران، که واحد نظامی - انتظامی، دم و دستگاه شکنجه دارد، به شکلی مافیائی و در بند و بست‌های صاحبان قدرت در حکومت شکل گرفته است. اینها، تنها بخشی از دستاوردهای جنبش مردم، از محاکمه و محکومیت شهردار تهران است، که باید در هر محاسبه‌ای آن را در نظر داشت، چرا که بازتاب این شناخت و آگاهی را، بی تردید، در آینده، در اشکال متفاوت خیزش مردم برای دفاع از جنبش آزادخواهانه خویش شاهد خواهیم بود.

* نفر سوم، حجت الاسلام "تیری" است که اکنون و به حکم حبیب الله عسگرولادی، سرپرست "گمبته امداد امام خمینی، یکی از کانون‌های بزرگ اقتصادی توطئه علیه جنبش مردم است! عسگرولادی (دبیرکل مولفان اسلامی) نماینده ولی فقیه در این کمیته است!

زیر زمین وصال

«پیش از آغاز محاکمه آقای کرباسچی دو پرونده مطرح شده بود، یکی از این دو پرونده مربوط به اتهامات شهردار تهران بود که دادگاه آن بصورت علنی طی چند جلسه برگزار شد و صدا و سیما نیز به پخش مستقیم آن اقدام کرد، که جای تشکر و تقدیر دارد. اما متأسفانه هنوز از پرونده دوم خبری نیست و این در حالی است که به موجب پرونده دوم، عوامل قضائی متهم به تخلفات متعددی در مراحل بازجویی و تشکیل پرونده هستند، که اثبات هر یک از آنها به تنهایی می‌تواند اعتبار محتویات پرونده شهردار تهران را مخدوش کند. لذا علی‌القاعده نمی‌بایست این پرونده پیش از پرونده آقای کرباسچی مورد رسیدگی قرار می‌گرفت.

قاضی دادگاه آقای کرباسچی در همان جلسه اول با تاکید ضمنی بر ارتکاب برخی تخلفات در جریان تشکیل پرونده متعهد شد، به هیچیک از اقراریه متهمان شهردار تهران در مراحل بازجویی استناد نکند، اما در عمل نه تنها به دفعات به اقراریه متهمان مذکور استناد کرد و به موجب آنها اتهاماتی را متوجه شهردار تهران نمود، بلکه به یکی از متهمان پرونده که بیش از ۱۹۰ روز در زندان انفرادی مورد آزار و اذیت فراوان واقع شده بود، حتی اجازه نداد به عنوان شاهد در دادگاه حاضر شود.

در جریان رسیدگی به اتهامات شهردار تهران، آقای کرباسچی چند بار به زیرزمین خیابان وصال به عنوان محل بازجویی و تعذیب متهمان پرونده شهرداری تهران اشاره کرد و اقراریه متهمان در جریان بازجویی را به دلیل اعمال فشار و شکنجه فاقد اعتبار قانونی دانست. تا آنجا که ما می‌دانیم، در خیابان وصال زندانی وجود ندارد و تابلویی به این نام در این خیابان مشاهده نمی‌شود، اما از سوی دیگر جای این سؤال هست، که چرا قاضی دادگاه و نیز قوه قضائیه به این امر توجه نکرده، از کنار آن به سکوت گذشتند. آقای محسنی که در جریان دادگاه تصاویر زیادی به قرائت اقراریه متهمان شهرداری از خود نشان می‌دادند، نه تنها دستور پیگیری مسئله زیرزمین خیابان وصال را صادر نکرد و برای روشن کردن مکان این زندان و نهاد اداره کننده آن از خود اشیائی نشان نداد، بلکه برعکس، به آقای کرباسچی پاسخ داد، شما خود در حراست شهرداری به اعمال مشابه اقدام کرده‌اید. این در حالی است که در مجموعه اتهامات قرائت شده در دادگاه علیه آقای کرباسچی، چنین اتهامی شنیده نشد. آقای محسنی، به عنوان قاضی دادگاه، ارتکاب چنین جرمی را از سوی آقای کرباسچی به نحو قطعی اعلام کردند، لذا باید توضیح دهند، چگونه پیش از رسیدن به نظر قطعی در این باره، نیازی به استماع دفاع آقای کرباسچی در این زمینه، ندیده‌اند و چرا این اتهام را جزو موارد اتهامی ایشان مطرح نکرده و در جریان دادگاه در این باره از ایشان توضیح نخواستند؟

چه این ادعای آقای محسنی صحیح باشد، چه غلط، چه در حراست شهرداری چنین جرمی اتفاق افتاده باشد، یا خیر، آقای محسنی باید به مسئله زیرزمین وصال در همین دادگاه رسیدگی می‌کرد. بازجوها و عوامل قوه قضائیه متهم به شکنجه متهمان پرونده شهرداری هستند. قوه قضائیه برای اثبات سلامت و بی‌طرفی خود باید هرچه سریعتر این کوتاهی آقای محسنی را جبران کرده و در رسیدگی به پرونده دوم صحت و سقم این ادعا را روشن کند. اگر ادعای شکنجه دروغ است، مدعیان را باید به جرم افترا محاکمه کند و اگر راست است، باید مشخص شود به دستور چه کسی چنین جرمی اتفاق افتاده و آمران و عاملان شکنجه را در قوه قضائیه به مردم معرفی کند. بدون شک این برخورد شفاف قوه قضائیه هم بر اعتبار این قوه خواهد افزود و هم موجب خواهد شد، پدیده زیرزمین وصال دیگر در این کشور تکرار نشود.»

(راه توده: تا آنجا که مشخص است، این زیرزمین، زندان و شکنجه‌گاهی اختصاصی است، که ارتشبد فردوست در خانه خود در خیابان "وصال" داشته و به قوه قضائیه جمهوری اسلامی به ارث رسیده است!)

فرار فرزند فرمانده سابق سپاه پاسداران به امریکا

نفوذ امریکا تا قلب مهم ترین نهادها!

«احمد رضائی»، فرزند فرمانده سابق سپاه پاسداران و دبیر شورای مصلحت نظام، پس از فرار از ایران، به امریکا پناهنده شد. او پس از رسیدن به امریکا در چند مصاحبه رادیویی و مطبوعاتی شرکت کرد و مطالبی و اطلاعاتی را پیرامون خود، خانواده، پدر و برخی سران جمهوری اسلامی مطرح کرد.

در تهران، ابتدا برادر کوچک، سپس خواهر کوچکتر، بدنبال آنها مادر احمد رضائی و سرانجام شخص فرمانده سابق سپاه پاسداران، مطالب ضد و نقیضی را در این ارتباط مطرح کردند. از جمله اینکه، او دچار اختلال روانی است، امریکا او را ربوده... و سرانجام پدرش این فرار را «پاتک» امریکا به شخص وی اعلام داشت!

احمد رضائی، بنابر اظهارات خودش، مدتی را در کنار پدرش، در واحد اطلاعات سپاه، مرکز صنایع نظامی سپاه گذرانده و مسئولیت‌هایی در واحدهای دیگر سپاه پاسداران نیز داشته و با جمعی زیادی از افراد سپاه پاسداران دوست و هم صحبت بوده است.

از میان اظهار نظرهایی که اعضای خانواده رضائی، پیرامون فرار وی از ایران و پناهندگی‌اش به امریکا کرده‌اند، دو اظهار نظر قابل توجه و تأمل است:

۱- برادر رضائی فاش ساخت، در مدتی که احمد رضائی در صنایع نظامی سپاه کار می‌کرده، با وابستگیانی از سازمان نظامی- فضائی امریکا (ناسا) ارتباط داشته و آنها ترتیب فرار او به امریکا را سازمان دادند.

حتی اگر بخش اندکی از این اعتراف نیز واقعیت داشته باشد، نشان می‌دهد، که سازمان‌های اطلاعاتی و نظامی امریکا در کدام روزه‌ها، در جمهوری اسلامی نفوذ دارد و سران نظامی و اطلاعاتی رژیم، پیش از آنکه انگشت اتهام به سوی عوامل مطبوعات، آزادیخواهان و مدافعان مناسبات برابر حقوق با امریکا دراز کرده و به بهانه خطر نفوذ فرهنگی و اطلاعاتی امریکا دهان‌ها را ببندد و قلم‌ها را بشکنند، نگاهی به سرپای خویش، در خلوت‌ترین زاویه‌های پنهان حکومتی و خانوادگی باید بکنند!

۲- محسن رضائی، فرمانده سابق سپاه پاسداران، در گفتگو با بسیجی‌های جنوب تهران، گفت که امریکا به شخص او به دلیل «فعالیت فرهنگی» در میان میلیون‌ها جوان، «پاتک» زده، و جواب این پاتک را هم بزودی خواهد گرفت!

آیت الله منتظری، در یکی از آخرین نامه‌هایی که در سمت قائم مقامی رهبری، خطاب به میرحسین موسوی نوشت و در آن وضع ناهنجار و رو به شکست جبهه‌ها را فاش ساخت، شدیدترین حملات را به ادامه و اداره جنگ کرد و از جمله نوشت: «اشتباه ما آنجاست که شخص نادانی مثل «رضائی» را بر سرنوشت سپاه مقرر کردیم!»

پس از قریب ۹ سال، وقتی امروز محسن رضائی در توجیه ارتباط فرزندش با امریکا و فرارش به این کشور، دهان باز می‌کند و از «پاتک امریکا» به خودش سخن می‌گوید، یکبار دیگر آن صراحت و واقع بینی آیت الله منتظری به یادها می‌آورد!

در کشوری که تیزهوشی تاریخی و نکته بینی مردمش زیانده است، فرمانده پیشین سپاه پاسداران این پاسخ مردم را باید حلق آویز گوشش کند: «تو اگر بیل زن بودی، چندان بیل به زمین خودت می‌زدی» و بجای کار فرهنگی در میان میلیون‌ها جوان ایرانی، همان یک جوان کنار دستت را با همان فرهنگی که در نظر داری بار می‌آوردی که سر از دایره اطلاعاتی سازمان فضائی امریکا در نیآورد!

از میان گفتگوهای مشروح احمد رضائی با مطبوعات و رادیوهای فارسی زبان نیز، نکاتی را می‌توان بعنوان اطلاعاتی تازه و یا تأیید بر اطلاعات و حدسیات گذشته بیرون کشید. از جمله اینکه، حتی در بالاترین سطوح حاکمیت نیز این نظر دهان به دهان می‌شود، که «احمد خمینی» را کشتند تا برای همیشه با اطلاعاتش به زیر خاک برود! (نظری که راه‌توده، در اطلاعیه خود پیرامون مرگ مشکوک احمد خمینی، بر آن تأکید کرد!)

فرار فرزند فرمانده پیشین سپاه پاسداران به امریکا، در عین حال نشانه بحران و عصبانیتی است، که بویژه نسل جوان ایران با آن دست به گریبان است. این بحران، که ظرفیت خشن‌ترین برخوردها را با ارتجاع مذهبی در خود دارد، در هر رویداد و پدیده‌ای خود را نشان می‌دهد. هراندازه که حلقه محاصره این نسل را ارتجاع مذهبی-بازاری تنگ تر می‌کند و به ستیز با هویت و خواست آنها برای تأثیر گذاری بر سرنوشت خود و میهنشان بیشتر ادامه می‌دهد، این ظرفیت را فعال تر می‌کند. این

نسل از واقعیت دفاع می‌کند و ارتجاع حاکم با واقعیت سرستیز دارد. هویت تصامی نسل جوان ایران، آن هویتی نیست که احمد رضائی از خود نشان داده است. از یکسال و نیم پیش، دهها تن از فرزندان، نزدیکان و وابستگان بلند پایگان حکومتی، بدلیل حضور در کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری، دفاع از دولت خاتمی، شرکت در جنبش دانشجویی، حمایت از آیت الله منتظری، دفاع از شهردار تهران، مقابله با انصار حزب الله در نماز جمعه اصفهان و تهریز در زندان پسر می‌پرند. برخی از آنها، نظیر فرزند آیت الله محمدی ساوجی، یکی از سردمداران توطئه علیه دولت خاتمی، بجای فرار به امریکا، در داخل کشور مانده با انتشار نامه‌های سرگشاده به دفاع از جنبش مردم برخاسته و سینه خویش را در برابر امثال پدرشان سپر کرده‌اند!

دهها تن از بنیانگذاران سپاه پاسداران، کارکنان و ماموران سابق وزارت اطلاعات و امنیت، گردانندگان و شاهدان جنایات حکومت در زندانهای رژیم، که سن و سال همه آنها به زحمت از ۳۰ می‌گذرد و به دشواری به ۴۰ می‌رسد، از خوابی کابوسناک برخاسته‌اند و قلم بدست در ده‌ها نشریه کم تیراژ و پر تیراژ داخل کشور به ستیز با ارتجاع مذهبی، خاتین به آرمان‌های انقلاب و حتی گلشسته خویش برخاسته‌اند.

امریکا به فرمانده سابق سپاه پاسداران «پاتک» زده، به انقلاب عظیم ۵۷ مردم ایران «پاتک» زده و همچنان سرگرم تثبیت فتوحاتش در ایران است. عاملین مستقیم و غیر مستقیم داخلی این «پاتک» نیز، امثال خود ایشان در کلیه نهادهای نظامی و غیر نظامی جمهوری اسلامی‌اند. همانها، که همچنان، پس از نزدیک به دو دهه مقاومت در برابر آرمان‌های اولیه انقلاب بهمن و نابود ساختن شریف‌ترین و انسانی‌ترین آمل و آرمان‌های مردم ایران، اکنون نیز در برابر جنبش نوین مردم ایران سرگرم انواع توطئه‌ها هستند. امریکا به آن گروه از فرماندهان سپاه پاسداران، جانبازان، معلولان و اسرای جنگی «پاتک» زده است، که نمونه آن مدیر مسئول روزنامه «جامعه» است، که خود از بنیانگذاران سپاه پاسداران، و سالهای فرمانده سپاه در شهر «تقد» کردستان بوده است. اینها از صحنه رانده شدند و اکنون خطر زندان و شکنجه و اعدام تهدیدشان می‌کند، تا اگر امثال «رضائی»‌ها از فرماندهی سپاه کنار می‌روند، جانشینی لایق تر از «رحیم صفوی»‌ها نداشته باشند.

پرسش بسیجی‌ها، پاسخ فرمانده سابق سپاه!

«محسن رضائی»، فرمانده پیشین سپاه پاسداران، برای بیان نظراتش، پیرامون ارتباط فرزندش با سازمان نظامی- فضائی امریکا و فرارش به این کشور، در یک جلسه سخنرانی و سپس پرسش و پاسخ با بسیجی‌های جنوب تهران شرکت کرد. او در این سخنرانی از «تک» و «پاتک»‌های بسیاری سخن گفت و درباره کنار عظیم فرهنگی‌اش در میان نسل جوان نیز ادعاهای بسیاری را طرح کرد. پس از پایان این سخنرانی، برخلاف انتظار «محسن رضائی»، کسی درباره کار فرهنگی ایشان در میان جوانان سؤال نکرد. بلکه بسیجی‌ها، معلولان و خانواده شهدایی که در جلسه حاضر بودند، با اعتراض، از او در باره دلیل ادامه ۶ ساله و بیهوده جنگ سؤال کردند. رضائی بهانه‌هایی را بعنوان دلیل ذکر کرد، اما سؤالات پیرامون این فصل بسیار مهم از تاریخ ایران، به اشکال مختلف تکرار شد. بسیجی‌ها، از او پرسیدند که وقتی امام، مطابق یکی از آخرین مصاحبه‌های احمد خمینی، با ادامه جنگ و ورود ارتش ایران به خاک عراق مخالف بود، چه کسانی او را وادار به قبول ادامه جنگ کردند و وعده فتح بغداد را دادند. رضائی که خود یکی از طرفداران ادامه جنگ و طراح تصرف بغداد در عرض ۶ روز بود، منکر مخالفت آیت الله خمینی با ادامه جنگ شد. البته او نتوانست شهادت احمد خمینی در آن مصاحبه را تکذیب کند و به همین دلیل گفت که اطرافیان بسیار نزدیک امام در آن روزها چنین استنباط کردند که امام با ادامه جنگ موافق است. او نام این نزدیکان را نیآورد، اما همه می‌دانند که در صدر این نزدیکان «علی خامنه‌ای» و «هاشمی رفسنجانی» بوده‌اند.

فرمانده سابق سپاه پاسداران، در جمع بسیجی‌ها، همانگونه سؤال پیچ شد، که فرمانده کنونی سپاه در جمع دانشجویان با صدها سؤال روپرو شده بود. (مراجعه کنید به شماره ۷۳ راه‌توده)

حتی همین جلسات و پرسش و پاسخ‌ها نشان می‌دهد، که نه بدنه بسیج و سپاه دیگر مانند گذشته مجری هر فرمانی می‌شوند و نه حضور دست اندرکاران قوای نظامی و حکومتی، که آلوده به انواع اشتباهات و حتی خیانت به آرمان‌های انقلاب هستند، به این آسانی می‌توانند در جمع حاضر شوند، مگر این جمع همان نماز جمعه‌های فرمایشی باشد، که یکطرفه هر چه دلش خواست پشت میکرفن می‌گویند و عده‌ای آ «الله و اکبر» گوی حرفه‌ای نیز او را تأیید می‌کنند!

"کتابچه حقیقت"

توطئه ای جدید

علیه توده ایهای داخل کشور!

در ایران، از چند هفته پیش، جزوه ای تحت عنوان "کتابچه حقیقت"، برای نشریات، دفاتر سازمان های دانشجویی، برخی شخصیت های شناخته شده سیاسی و همچنین به آدرس فعالان سابق حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) پست شده و می شود. "کتابچه حقیقت" در ۲۰ صفحه تهیه شده و در آن چند تن از بازمانده قتل عام زندانیان توده ای، بعنوان عاملین سابق سازمان اطلاعاتی اتحاد شوروی، چنان معرفی شده اند، که گویی بعد از دستگیری به همکاران وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی تبدیل شده اند! در میان بازماندگان زندانیان حزب توده ایران، بیشترین حملات در درجه نخست متوجه نورالدین کیانوری است و سپس چهره هائی نظیر محمد علی عموئی و "قم قرشی" یعنی آن چهره هائی از حزب توده ایران، که از مرگ رسته و اکنون در داخل کشور حضور دارند! حضوری که تهیه کنندگان "کتابچه حقیقت" از آن نگرانند و می کوشند با انتشار اینگونه جزوه ها، ریشه هرگونه ارتباط با آنها را بخشکانند و آنها را چنان از تحرک بازدارند که زمین گیر شوند!

جزوه را، باصطلاح "جمعی از طرفداران چپ" و با هدف آگاهی "دردمندان چپ" نوشته اند، اما این طرفداران نه "تام" دارند و نه "نشان"! به همین دلیل بسیاری از آنها که آنرا دریافت داشته اند، نام و نشان نویسندگان جزوه را خود، اینگونه در پایان جزوه اضافه کرده اند: "جمعی از سرایان امام زمان" - انتشارات حاج ناصر!

حاج ناصر، سرایازجوی رهبران حزب توده ایران بسود، که انتشارات "خوارزمی"، را تحت عنوان "اموال مصادره شده حزب" صاحب شده است و "سرایان امام زمان" نیز، برای همگان شناخته شده اند: شکنجه گران و ماسوران وزارت اطلاعات و امنیت!

"کتابچه حقیقت"، که بسیار شبیه برنامه "هویت" تلویزیونی در سال ۷۵-۷۴ تنظیم شده، با نوشته های "آشنا" الله بادامچیان، دبیر اجرایی "موتلفه اسلامی" و مشاور عالی قوه قضائیه، درباره تاریخچه احزاب و سازمان ها، شباهت کامل دارد. این نوشته ها، در نشریه "شما"، ارگان مطبوعاتی جمعیت موتلفه اسلامی، انتشار می یابد.

از جمله نکات بسیار قابل توجهی که در این جزوه بدان پرداخته شده، بروز حساسیت ویژه تهیه کنندگان آن نسبت به واقعیت دخالت مستقیم "حبیب الله عسکراولادی"، دبیرکل موتلفه اسلامی در یورش سازمان یافته به حزب توده ایران است. تهیه کنندگان جزوه، که خود را "طرفداران چپ" و مخاطبان خود را "دردمندان چپ" معرفی کرده اند، برای نخستین بار اشاره به اسنادی در این ارتباط می کنند که تاکنون هرگز در جایی از آنها یاد نشده بود و این خود می رساند که تهیه کنندگان "سرایان" کجا هستند و به چه آرشیهائی دسترسی دارند! آنها تلاش می کنند، از این طریق اخبار و اطلاعاتی را که در ارتباط با تماس های موتلفه اسلامی با انگلستان وجود دارد، تکذیب کنند!

تهیه کنندگان جزوه از قول رهبران حزب توده می نویسند، که خبر ملاقات حبیب الله عسکراولادی با ماسوران انگلیسی در لندن و سپس در پاکستان، برای تنظیم پرونده ای علیه حزب توده ایران و ارتباطی با ماجرای فرار یکی از کارداران سفارت شوروی در تهران، بنام "گوزچکین" و انتقالش به انگلستان ساختگی است و ایشان، یعنی "عسکراولادی"، چنین نقش و ارتباطی را نداشته است!

این باصطلاح "کتابچه" حاوی ادعاها و اطلاعاتی است، که حتی اگر اندکی از آن هم واقعیت داشته باشد (از جمله درباره نقش حزب در خنثی سازی کودتای "نورّه")، تنها می تواند متکی به پرونده های بسیار محرمانه و دسترسی به آرشیه های محرمانه تنظیم شده باشد! بنابراین، حق با همان کسانی است که زیر جزوه امضای "سرایان امام زمان" و "انتشارات حاج ناصر" را اضافه کرده اند. طراحان تهیه این جزوه، تلاش بسیار کرده اند، تا یکبار دیگر خطر نفوذ توده ای ها در ارگان های نظامی و اطلاعاتی و اداری جمهوری اسلامی را، بعنوان یک "خطر" برجسته کنند. به همین دلیل بخشی از جزوه، به "شیوه نفوذی حزب" اختصاص یافته و درباره نفوذ حزب توده ایران در "سپاه پاسداران"، "مجلس"، "تهداهای دولتی" و "گروه های سلطنت طلب" در سالهای اول پیروزی انقلاب، آنچه را لازمه ترساندن همه از سایه خودشان است، سرهم کرده اند!

تهیه کنندگان جزوه، برای آنکه از اتحاد نزدیک به وحدت حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران-اکثریت- نیز یادی کرده باشند، "قرخ نگهدار"، یکی از رهبران سازمان مذکور را فردی که از ابتدا توده ای بوده، چنان معرفی کرده اند، که گویی او نیز نفوذی حزب در سازمان فدائیان بوده است!

برای هر دریافت کننده صاحب نظر "کتابچه حقیقت"، نخستین پرسش آنست که مقامات امنیتی جمهوری اسلامی به چه دلیل و انگیزه ای بار دیگر یاد حزب توده ایران افتاده اند؟

ساده ترین پاسخ آنست که: اگر حکم انحلال حزب توده ایران به واقعیت تبدیل شده بود، هیچ نیازی به آغاز این نوع جزوه نویسی ها نبود.

بنابراین، انگیزه سازمان اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی، و یا هراگان امنیتی دیگری را که در این ماجرا دست داشته، باید در ادامه حیات حزب توده ایران و بویژه گسترش نفوذ دیدگاه هایش، در جنبش نوین دانشجویی کشور جستجو کرد. انگیزه واقعی را در بازگشت بسیاری از نیروهای سیاسی داخل کشور، به مرور سالهای نخست پیروزی انقلاب، سیاست حزب توده ایران، تائید این سیاست و تاثیر پذیری از آن باید جستجو کرد.

البته، انتشار "کتابچه حقیقت" را باید ادامه ستیزه های نیز دانست، که از آستانه انتخابات ریاست جمهوری، علیه "راه توده"، در نشریات وابسته به طرفداران انتخابات و اخیرا، در نشریه "پیام انقلاب"، ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی دنبال شده است. در واقع، طرفداران انتخابات ریاست جمهوری و توطئه کنندگان علیه رای و خواست مردم، با "تام" سرستیز ندارند، بلکه با سیاست و مشی توده ای سرستیز دارند. به همین دلیل است، که حملات یکسالی و چند ماه اخیر علیه حزب توده ایران، تماما متوجه "راه توده" و مشی آن در حمایت از جنبش مردم، دعوت مردم به شرکت در انتخابات و حرکت گام به گام آن با جنبش کنونی مردم در داخل کشور است. آنجا که به سازمان فدائیان نیز اشاره می شود، آن افراد و نکاتی مورد حمله و یورش تبلیغاتی قرار گرفته و انواع اتهامات بدان وارد می شود، که با این مشی نزدیکی دارد.

مرد کوتاه قد و عینکی، در کنار "رهبر" کیست؟

رهبر در سایه!

این مرد کوتاه قد و عینکی، که همیشه در سایه رهبر جمهوری اسلامی حرکت می کند و گاه در گوشه تصویرهای تلویزیونی دیده می شود، کیست؟ اکنون که پرده ها آرام آرام کنار می رود و بسیاری سوالات برای مردم مطرح می شود، سوال بالا نیز، ذهن بسیاری را تسخیر کرده است.

کسانی که هنوز اطلاعاتشان هم کامل نیست، می گویند: این مرد، "سید اصغر حجازی" نام دارد و در بیت رهبری، همه امور از طریق او انجام می شود! او از شاگردان انجمن حجتیه در مشهد بوده است و در دوران اقامت رهبر کنونی جمهوری اسلامی در مشهد (پیش از انقلاب) با وی آشنا شده است. سید اصغر حجازی، در عین حال، نماینده مستقیم آیت الله واعظ طبسی، سرپرست آستان قدس رضوی و نماینده ولی فقیه در خراسان، در بیت رهبری است و پل ارتباطی وی محسوب می شود. با توجه به شایعاتی که پیرامون سپرده شدن تشکیلات انجمن حجتیه به آیت الله واعظ طبسی، در سالهای آخر حیات آیت الله شیخ محمود طبسی وجود دارد، اهمیت حضور "حجازی" در بیت رهبری بیشتر درک می شود. واعظ طبسی از جمله مخالفان سرسخت دولت خاتمی و اصولا انتخاب او به مقام ریاست جمهوری است. بسیاری از تصمیمات مهم، نظیر نحوه برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، یورش به خانه آیت الله منتظری و... پس از سفر و ملاقات رهبر و بسیاری از مقامات مملکتی با واعظ طبسی، در مشهد اتخاذ می شود. حتی موضعگیری های حبیب الله عسکراولادی، دبیرکل "جمعیت موتلفه اسلامی" نیز، اغلب پس از سفر به خراسان و ملاقات با واعظ طبسی اتخاذ می شود!

"سید اصغر حجازی" در جریان ملاقات افشاء شده "محمد جواد لاریجانی" در لندن با "تیک براون" انگلیسی، در سفارت ایران در انگلستان (در آستانه انتخابات ریاست جمهوری) حضور داشته است. بسیاری براین عقیده اند، که آیت الله محمد گلپایگانی، رئیس دفتر بیت رهبری نیز با آنکه خود عضو رهبری جامعه روحانیت مبارز و عضو جناح بازنده انتخابات ریاست جمهوری است، در تصمیمات مهم و اساسی تابع نظرات "حجازی" است!

همه تصمیمات جناح راست حکومتی، از طریق "حجازی" کانالیزه شده و به رهبر منتقل می شود. "سید اصغر حجازی" در جمهوری اسلامی، به "رهبر در سایه" معروف شده است!

مجدد به منظور پاسخ به انتظارات فزاینده جوانان شهادت طلب حاضر در جبهه‌ها توسل جوید.

پیروز نشدن در جنگ و عقب نشینی از خاک عراق، پذیرش قطعنامه و مذاکرات صلح، عواقب اقتصادی ناشی از یک جنگ طولانی، آسیب دیدن شهرها و تسهیلات زیربنایی کشور، کمبودهای اقتصادی و انبوه و فشارهای روانی ناشی از جنگ به صورت تند بادی علیه جناح چپ عمل کرد و موجب تضعیف موقعیت این جناح گردید. اتحاد تاکتیکی عملگرایان جناح راست، علیه جناح چپ و در نهایت وفات امام خمینی، بعنوان بزرگترین حامی جناح چپ، به افول محبوبیت و تأثیر چپ گریان انجامید. وضعیت به همین روال ادامه نیافت و چپ دوباره با تجدید سازمان و طرح شعارها و اندیشه‌های تازه حضوری قدرتمند در عرصه سیاست یافت. اما اینک جریان چپ در درون خود حاوی دو گرایش متفاوت است. دو گرایش که می‌توانند در نهایت در قالب احزاب و سازمانهای سیاسی متفاوتی سازمان یافته و اقدامات و موضع‌گیری‌های سیاسی متفاوتی را به منصه ظهور برسانند. (شماره سوم "راه‌نو")

* متأسفانه، نویسندگان، در این عرصه اشاره‌ای به نقش مخرب جناح راست مذهبی و بازاری‌های حاضر در این طیف نمی‌کنند.

میراث "چپ مذهبی"

آنچه به عنوان "چپ مذهبی" در ایران فعالیت داشته، تا قبل از ورود به فضای فکری انقلاب سال ۱۳۵۷ روایت دینی چپ کلاسیک بوده‌است. در مواردی آنچه را به عنوان ایده‌نولوژی خود مطرح می‌کرده، چیزی جز تفسیری مطابق دیدگاه چپ از متون و سنتهای دینی نبوده‌است. با ورود به گفتمان فکری-سیاسی پس از انقلاب، چپ مذهبی (با محوریت جریانان دانشجویی) با چپ کلاسیک فاصله گرفت و با استمداد از فهم خاصی از دین، گرایشی را تقویت کرد که بر چهار رکن اساسی مبتنی بود: اقتدار گرائی سیاسی، غرب ستیزی، خروج از مدار قانون، حساسیت افراطی نسبت به جنسیت.

ارکان فوق، در سابقه فکری و عملی روحانیت، به عنوان مهمترین بازیگر صحنه اجتماعی و سیاسی ایران پس از انقلاب، تا این حد ریشه دار نبوده‌است. بخش عمده‌ای از جریان چپ امروز پیش‌قراول نقد جدی موارد فوق است. در حالی که جریانان دیگری، که عمدتاً متعلق به راست افراطی و نزدیک به محافل روحانیت هستند، اینک مدافع جدی این اصول هستند. چپ مذهبی دهه اول انقلاب، اکنون در دهه دوم به بازنگری در اصول یاد شده در بالا پرداخته، اما این بینش و روش را به میراث برای کسانی نهاده که در گذشته با آن انس چندانی نداشتند. ("مرتضی مردیپا" - "راه‌نو" شماره ۳)

گفتگوی "عباس عبدی" با "راه‌نو"
شماره اول - اردیبهشت ۷۷

نگاهی به نیروهای حاضر در "جنبش مردم!"

درباره انتخابات ریاست جمهوری؟

* نباید دنباله رو نیروهای تند روئی شویم، که با اعمال خود موضع نیروهای خشونت‌گرای حاضر در قدرت را تقویت می‌کنند!

دوم خرداد واقعه‌ای کاملاً سیاسی است، زیرا در ایران هیچ حوزه‌ای از حوزه سیاست جدا نیست، به دلیل اینکه سیاست پای خودش را در همه عرصه‌ها دراز کرده و همه چیز را سیاسی کرده، خوب به طریق اولی خود سیاست از همه چیز سیاسی تر است. ما از آن سیاسی‌تر نداریم. ولی واقعیت سیاسی دوم خرداد با بخشی از تحولات اجتماعی-فرهنگی ارتباط دارد. در واقع پاسخی به نیازهایی است که آن تحولات اجتماعی-فرهنگی ایجاد کرده، که من به بعضی از آنها اشاره می‌کنم:

آغاز بحث پیرامون هویت چپ مذهبی در ایران، از جمله عرصه‌های بسیار قابل توجهی است که اکنون مطبوعات تحت هدایت و مدیریت گرایش‌های وابسته به این چپ مبتکر آن شده‌اند. برخی نقطه نظرانی که در این ارتباط مطرح می‌شود، شباهت به نقطه نظرات و بحث‌هایی دارد که پیرامون جنبش "الهیات رهائی بخش" در مطبوعات امریکای لاتین جریان دارد. بحثی که راه توده تاکنون بارها پیرامون آن مقاله و تفسیر و خبر منتشر کرده‌است. پیگیری بحث جاری، پیرامون هویت چپ در مطبوعات داخل کشور، دیدگاه‌هایی را در ارتباط با نقش اجتماعی این چپ در برابر ما قرار می‌دهد، که آگاهی از آن ضروری است. با همین هدف گزیده‌های زیر از میان نشریات مبتکر این بحث و اصولا نشریات وابسته به طیف چپ مذهبی (مبین، راه نو، نامه، آبان و...) انتخاب شده‌است. در ادامه، برخی دیدگاه‌های چهره‌های شناخته شده چپ مذهبی را که در دوران اخیر، به وسعت در مطبوعات داخل کشور منتشر می‌شود، به نقل از این مطبوعات آورده ایم. بسیاری از صاحب‌نظران وابسته به چپ مذهبی، از جمله فرماندهان و یا اعضای مؤثر سابق سپاه پاسداران، دانشجویان خط امام، جهاد سازندگی، بسیج و دیگر ارگانهای جمهوری اسلامی، در سالهای نخست پیروزی انقلاب بوده‌اند، که در سالهای آخر جنگ و بویژه پس از درگذشت آیت الله خمینی تحت شدیدترین محدودیت‌ها، از جانب ارتجاع مذهبی، حجتیه و مؤتلفه اسلامی قرار گرفتند. این طیف، که قطعاً همگونی یکسان ندارند، اکنون هر کدام به نوعی، به صف نواندیشان دینی نیز تعلق دارند. اندیشه‌هایی که بسیاری از وابستگان این طیف طرح می‌کنند، برخلاف نظریه پردازیهای افشال "عبدالکریم سروش" دارای بار اجتماعی بسیار جدی است و کمتر آلوده به نظرات ایدئولوگ‌های فلسفی و اقتصادی سرمایه داری می‌باشد. اگر تا دورانی، نشریه "کیان" یگانه سکان دار میدان ستیز روشنفکرانه با افکار فلسفی ارتجاع مذهبی بود، امروز تعداد زیادی هفته نامه و ماهنامه، با زبانی ساده و اجتماعی سترگ پر قدرتی برای ستیز با ارتجاع مذهبی و مخالفان تحولات مثبت در جمهوری اسلامی برپا ساخته‌اند. سترگی که طیف چپ مذهبی حاضر در جنبش عمومی مردم ایران-بویژه در دانشگاهها-بدان امید بسیار بسته‌اند.

دیدگاه‌های برخی وابستگان به "چپ مذهبی" و "روشنفکران مذهبی"

علیرضا علوی تبار:

ریشه یابی "چپ مذهبی" در ایران

از هنگام پیروزی انقلاب اسلامی ایران تاکنون در درون حاکمیت جمهوری اسلامی و در میان سیاسیون که مبارزه سیاسی در "درون نظام" را پذیرفته‌بوده‌اند، جریان مؤثری وجود داشته‌است که به "جریان چپ" موسوم شده‌است. اگرچه ریشه‌های این جریان به سالهای پیش از انقلاب اسلامی و فعالیت‌های روشنفکران دینی پس از انقلاب اسلامی باز می‌گردد. حداقل چهار عامل در گرایش به چپ بخش از نخبگان قدرت در ایران بعد از انقلاب دخالت داشته‌است.

نخستین عامل شخص امام خمینی و مواضع چپ گرایانه‌ای است که ایشان به کرات داشته‌اند، اگر چه معمولاً به گونه‌ای اظهار می‌گشت که موجب نگرانی و دور شدن روحانیت سنتی از انقلاب و نظام نگردد. رابطه تقویت متقابل میان گرایشهای ریشه نگر امام خمینی و مواضع چپ گرایانه پیروان جوانتر او در درون حاکمیت جمهوری اسلامی، به ویژه از سال ۱۳۵۹ به بعد کاملاً قابل مشاهده‌است.

میراث چپ در سطح جهان و آرمانها و اقدام‌های برابری طلبانه عامل دوم در فرآیند رشد جریان چپ در ایران بوده‌است. اندیشه‌های سوسیالیستی موجود در میان روشنفکران ایرانی، به طور اعم و روشنفکران مذهبی حاضر در صحنه در دهه‌های چهل و پنجاه به طور اخص به تقویت تمایلات چپ گرایانه در فعالیت سیاسی بعد از انقلاب می‌انجامید. دست آوردهای چپ در سطح بین المللی نیز یاری کننده این گرایش بود.

سومین عامل جنگ بود، که به صورت محملی برای ارتقای اردوگاه چپ گرایان اسلامی در درون جبهه انقلاب به شمار می‌آمد. امام خمینی با این استدلال که نشر افکار سنتی و راست -مانند تقدس سرمایه خصوصی- ممکن است منجر به دلسردی جوانان بسیجی گردد، که اغلب از میان اقشار محروم جامعه برخاسته بودند، با ابتکارات اردوگاه راست و سنت گراها مقابله می‌کرد. به علاوه تسنل فعالیت‌های تولید به خاطر جنگ، دولت را مجبور می‌کرد که به طور روزافزون به طرحهای توزیع

و چه آنهایی که بیرونند فکر کنند، تا به یک موازنه ای از این ساختارها دست پیدا کنند... ما امیدواریم که مطبوعات، انجمن های صنفی و احزاب تشکیل شوند و با قدرتی که پیدا می کنند مانع بروز التهاب های خیلی شدید و انقلاب و... در جامعه شوند.

انقلاب سال موقعی است که بخشی از جامعه، خودش را با واقعیت انطباق نمی دهد و آن، وقتی است که قدرتش نامحدود است و به سمت سوء استفاده از قدرت می رود. در غیاب نهادهای مدنی، کار نخبگان و روشنفکران سنگین تر می شود. در دوم خرداد، این روشنفکران و نخبگان بودند که تصمیم گرفتند و بعد، مردم به آنها پیوستند. اگر چنانچه امروز هم روشنفکران به دلائل خاصی در مقابل تندروی ها و زیاده خواهی ها سکوت کنند و بترسند که اگر چیزی بگویند، احتمالاً مورد اتهام نیروهای زیاده خواه قرار گیرند، به نظر بازنده هستند. ما باید از گذشته درس بگیریم و تا حدی که می توانیم سکوت نکنیم و باید بدانیم که پیدا کردن نقطه بهینه عمل سیاسی، محاسبه ریاضی ندارد. در واقع عمل سیاسی-اجتماعی است که نقطه بهینه را نشان می دهد. در هر حال فقط می شود توصیه کرد و ما چون مسئولیت را از این طرف می بینیم، باید سعی کنیم که به اصطلاح عوامل خشونت گرای درون حاکمیت را، تحریک به خشونت نکنیم. البته آن قدرت هم منفعل نباشیم که آن چیزی را هم که بدست آمده از دست بدهیم. به هر حال، دنبال رو کسانی نشویم که تند روی را تبلیغ و ترویج می کنند و طبعاً این تند روی می تواند به افزایش یا بروز خشونت از طرف نیروهای خشونتگرای موجود در مواضع قدرت منجر شود.

س: در واقع، ما باید منطق کار جمعی را یاد بگیریم. عبدی: بله، احیاناً و حتماً، کوتاه آمدن هم تویش هست. مثال بهتری بزنم. واقعه دوم خرداد نشان داد که بعضی محافظه کاری ها، انقلابی ترین رفتار است. حالا چگونه؟ مثلاً "حاکمیت قانون". وقتی شما شعار حاکمیت قانون را می دهید یعنی اینکه هر چه را که این نظام نوشته، قبول دارید. از این محافظه کارانه تر می شود؟ به ظاهر نه، نمی شود. می گوئیم هر چه که تو گفتی، ولی از این انقلابی تر هم دیدیم که نشده. یعنی او را در گوشه تاریکترین زاویه اتاقش قرار دادیم، یعنی بیا آنچه را به صورت قانون تصویب کرده ای اجرا کن. هنگامی که او را بکشانیم به سمت اجرای آن چیزی که خودش نوشته متوجه می شویم چه انقلاب عظیمی رخ داده است. در حالیکه ظاهر قضیه، یعنی "دفاع از حاکمیت قانون" یک امر صد در صد محافظه کارانه است. اصلاً قانون یعنی محافظه کاری. ولی در ساختار عینی ایران، این قضیه کاملاً انقلابی است.

در اینجا فرق بین قانون و محافظه کاری و انقلابی را توجه کنید و اگر این را گفتیم باید به تبعاتش هم ملتزم باشیم، به تبعات حاکمیت قانون باید ملتزم بود و به نظر من این التزام، به خصوص در ایران، یک امر انقلابی است.

عباس عبدی:

تصمیم سازی اقتصادی!

* در سالهای اجرای برنامه تعدیل اقتصادی، علاوه بر فرماندهان سپاه پاسداران، وزارت اطلاعات و امنیت نیز سرگرم تجارت و سرمایه گذاری تجاری شد!

حوادث سیاسی یکسال اخیر چنان بوده، که اوضاع اقتصادی و مسائل مرتبط با آن را تحت شعاع خود قرار داده است. می توان مدعی شد تا هنگامی که ساختار سیاسی، مناسب با رشد و گسترش و توسعه اجتماعی و اقتصادی نگردد، مشکلات بخش های دیگر جامعه، از جمله اقتصاد لاینحل باقی خواهد ماند.

با این وجود، همیشه این احتمال وجود دارد که برخی بحران های غیر سیاسی، مثل اقتصاد چنان حاد و همه گیر شود که فضای کلی جامعه را آسوده از دست دادن دستاوردهای سیاسی خود نماید، گرچه کسانی که از این آب گل آلود ماهی می گیرند نیز در نهایت بازنده هستند، لیکن می باید کوشش کرد حتی المقدور از بروز این وضع جلوگیری نمود.

آثار سیاست های اقتصادی هشت سال گذشته ۱۳۷۶-۱۳۶۸ که ضربات قابل توجهی را بر پیکر اقتصاد و مدیریت اقتصادی این کشور وارد کرده است، همچنان گریبان جامعه را گرفته است، که بدهیهای خارجی و کسری بودجه ناشی از حساب تعهدات ارزی در بانک مرکزی و تورم مزمن و از همه مهمتر سلطنتی بی حلو حصر مدیریت اقتصادی از آن جمله اند. مدیریتی که در

تشکیل قشر عظیم تحصیلکرده و نخبه، در اینجا دوم خرداد را با سال ۵۷ مقایسه می کنیم. در آن سال نسبت قشر تحصیلکرده بالای لیسانس به کل جامعه کم بود. ولی الان بیش از چند میلیون تحصیلکرده داریم. در حال حاضر رقتی بیش از یک میلیون دانشجو در کشور وجود دارد. در واقع این یک تحول اجتماعی بود. به تبع این، یک گروه مرجع جدی و قابل توجهی ایجاد شده. گروه مرجعی که مردم برای گرفتن آراء و عقایدشان به آنها مراجعه کنند. پشت سر این گروه، قشر عظیم تری هم قرار گرفته اند. به عبارت دیگر شما اگر قشر تحصیلکرده را یک میلیون، دو میلیون نفر بگیری، اینها با بیش از ده میلیون، بیست میلیون آدم ارتباط نزدیک دارند و می توانند مرجع آنها قرار بگیرند.

افراد روشنفکر جامعه و اهل نظر، راجع به وضعیت ایران یک اتفاق نظر نسبی و یک اجماع تقریباً روشنی پیدا می کنند. اگر بخواهیم دقیق تر بگوئیم، راجع به وضعیت ایران یک اتفاق نظر دارد پیدا می شود. همه، توسعه نیافتگی سیاسی ما را ناشی از فقدان نهادهای مدنی، بی ثباتی سیاسی و بروز خشونت و انقلاب - یا انقلاب یا سرکوب - می دانند و همه به این نتیجه رسیده اند که در واقع حل معضل ایران از طریق حذف دیگران یا مبارزه خشونت آمیز علیه حکومت نیست. همچنین در درون حکومت هم اشخاص زیادی دیگر این اعتقاد را ندارند، که دیگران را باید حذف کرد، یا می توان حذف کرد. این تغییر نگرش و این اتفاق نظر و اجماع، هم در نیروهای داخل نظام، نزدیک نظام و هم در نیروهای که بیرون هستند و حتی در اپوزیسیون خارج از کشور هم به وجود آمده و در حال رشد است. در واقع ضمن دفاع از اینکه همه شهروند هستند و باید باشند و هیچ کس را نمی شود حذف کرد، مبارزه ای هم با خشونت و شیوه های خشونت آمیز دارند. در مجموع به نظر من این دو عامل از مهمترین عوامل است و لی در کنار آن، به تقویت بخشی از نهادهای مدنی هم می شود اشاره کرد، از جمله: مساله مطبوعات. گرچه مطبوعات در ایران به عنوان یک نهاد جدی مراحل اولیه شان را می گذرانند، ولی از سال ۶۸، از زمان وزارت آقای خانی تقویت مطبوعات شروع شد. می توان گفت میوه های این تقویت در سال ۷۶ تقریباً به طور نسبی به بار نشست و دیده شد. البته تحولات اجتماعی دیگری را هم می شود مثال زد. این که دیگر ما جامعه روستایی به مفهوم سنتی نداریم. این مفهوم سنتی که یک خانی، یک شخصی حاکم باشد و هر چه بگوید دیگران گوش کنند، یا یک روحانی هر چه بگوید مردم انجام دهند. لذا دیدیم که در انتخابات اخیر، دیگر شهر و روستا تفاوتی از آن نظر ندارند. الگوهای روستائیان از شهر گرفته می شود...

مشکلی که وجود داشت، این بود که فرآیند سیاسی و روند سیاسی، خلاف مقتضیات این تحولات بود و در حقیقت دوم خرداد مخالفتش را با آن فرآیند نشان داد. به نظر من خلاصه آن فرآیند، "تحقیر" بزرگی بود که رخ داد. سه گروه مورد تحقیر قرار گرفتند. اولین گروه "مردم" بودند که تحقیر شدند و این مسئله از حدود یک سال قبل صریح تر بود و عنوان می شد که در حقیقت این "آش کشک خالته بخوری پاته بخوری پاته" سعی می کردند به مردم القا کنند که شما چه انتخاب کنید چه نکنید، از بالا تصمیم گیری شده. من یک مصاحبه هم پارسال همین موقع با "سلام" داشتم و همین را گفتم که اینها دارند می گویند "آش کشک خالته بخوری پاته بخوری پاته" ولی این در واقع یک نوع تحقیر است. تحقیری که با آن تحولاتی که گفتم، با آن تحصیلکرده ها و غیره پذیرفتنی نیست. تحقیر دیگران، تحقیر "دانشگاهیان" است، "تحقیر اندیشه" و حمله به دانشگاهیان، بیرون کردن سخنرانان از دانشگاه و برخورد کردن. در واقع یک نوع حاکم کردن جو رعب و ارعاب. و با توجه به اوضاعی که در وزارت علوم درست کردند، این یک تحقیر شدیدی بود. تحقیر بعدی که به عقیده من شاید اهمیتش کمتر از قبلی نباشد، تحقیر روحانیت بود. مثلاً دخالت هایی که حتی افراد غیر روحانی در حوزه علمیه می کردند. خیلی ها فکر می کردند، که روحانیت طرفدار آقای ناطق نوری بوده است. در صورتی که به نظر من اینطور نیست. من در ابتدا گفتم که واقعه دوم خرداد، "نه" به وضع موجود "بود" و نه "نه" به "روحانیت". چرا که بخش اعظم روحانیت غیر دولتی هم در گفتن این "نه" هم صدا شدند و شراکت داشتند ولو اینکه صریحاً نمی توانستند بیان کنند ولی همدلی نشان دادند. و اگر همدلی آنها نبود شاید اوضاع به این شکل هم به وجود نمی آمد. مجموعه این تحقیرها نشان داد که روند سیاسی خلاف آن تحولات اجتماعی است و در واقع شکاف بین ساختار سیاسی و ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در حال گسترش است. اتفاقی که در انقلاب افتاد، شکافها خیلی شدید شد و به نحو غیر قابل بازگشت و غیر قابل اصلاحی رسید و انقلاب شد. ولی این بار یک مفردی پیدا شد، یا حداقل خوشبختانه حاکمیت هم قبول کرد که چنین انتخاباتی وجود داشته باشد، ولو اینکه نمی دانست نتیجه اش چه می شود، مهم نیست، ولی ما استقبال می کنیم. حاکمیت هم پذیرفت که چنین راهی را برود و در نهایت نتیجه اش هم همین شد که این شکاف کم شد، گرچه به نظر من هنوز کاملاً پر نشده ولی ما باید تجربه کنیم و به این سمت برویم که از طریق مسالمت آمیز این شکاف را به حداقل برسانیم...

دوم خرداد به این معنی که علاقه مردم، نه علاقه، بلکه طبیعت مردم همیشه به کم کردن این شکاف است. طبعاً وقتی ساختار اجتماعی و اقتصادی مان تحول می یابد، به طور طبیعی یک ساختار متناظر سیاسی هم ضرورت پیدا می کند. بنا براین، هنگامی که منعی وجود ندارد، مردم تا حدودی رفتار طبیعی خودشان را نشان دهند و این رفتار طبیعی، خودش به منزله پرکردن این شکاف سیاسی است. بر فرض که این بار خیلی شدید نشده و چیزی به هم نریخته. به این معنی که یک گروه بیاید و بخواهد گروه دیگر را حذف مطلق کند و دوباره روز از نو و روزی از نو. و این فرصت خیلی مناسبی است که همه، چه آنهایی که در نظامند، چه آنهایی که داخلند

دوره مذکور تشویق به هر کار قانونی و غیر قانونی برای کسب درآمد شده بود، به طوری که همه دستگاههای اقتصادی و غیر اقتصادی، حتی وزارت اطلاعات وارد عرصه اقتصاد شدند. (۱)

شد آنچه که شد و همه از نتایج سوء آن وضع آگاهند، که یکی از آثار منفی باقی مانده از آن، عادت مدیریت کشور به آن نوع خاصی از رفتار است، در حالی که آقای خاتمی متعهد و ملتزم هستند که اجازه ندهند مدیران، خارج از چارچوب و ضوابط قانونی عمل کنند.

مستقل از این معضل سیاسی، کاهش درآمدهای نفتی نیز فشار مضاعفی را برگرداند اقتصاد این کشور تحمیل می کند و انتظار می رود که در آینده مردم به عنوان مصرف کننده و همچنین دست اندرکاران تولید به سختی های بیشتری مواجه شوند. حال این پرسش مطرح می شود که چه باید کرد؟

به نظر می رسد که انتظار حل مشکلات و حتی سیاستگذاری جامع اقتصادی از دولت، کمی غیر منصفانه و غیر واقع بینانه است؛ حتی در مسائل سیاسی نیز چنین انتظاری خلاف واقع است. در جامعه ایران که دولت حزبی نیست، چنین توقعاتی منجر به برنامه ریزیها و سیاستگذاری های شخصی و قلندر مآبانه ای می شود که جز فلاتک و بدبختی چیزی در پی ندارد. سیاستهایی که نفع و خیر عمومی را نمی طلبد و فقط به دنبال جاه طلبی های شخصی است. سیاستهایی که بدنبال کلنگ زنی دهها و صدها طرح است، ولی اهمیت ندارد که با چه قیمتی و در چه زمانی و با چه شاخص و کیفیتی مورد بهره برداری قرار می گیرد...

حداقل وظیفه دولت غیر حزبی، مثل دولت موجود دو امر است. یکی ایجاد زمینه مساعد برای حضور و مشارکت کلیه نیروها و افراد صاحب نظر و تأمین حق بیان و آزادی آنان و دوم مدیریت و بهره برداری صحیح از مشارکت به وجود آمده. برای نمونه، در مسائل و حوادث سیاسی ابتدا مردم و گروههای خارج از دولت هستند که از خود واکنش نشان می دهند و دولت می باید زمینه این واکنش و مشارکت را فراهم کند، سپس بر حسب چگونگی برخورد مردم، خود نیز وارد صحنه شود و سیاست های خود را اعمال کند.

اگر در مورد اقتصاد هم به همین نحو عمل شود، لازم است نیروهای سیاسی، اجتماعی و صاحب نظران اقتصادی از خلال راه های ممکن خواست خود و سیاست اقتصادی متناسب با جامعه را مطرح و فضای عمومی را در جامعه و در درون دولت برای تأیید و حمایت از آن ترغیب کنند، سیاستگذاری حاصل از این شیوه اولاً: متناسب تر با خواست و منافع مردم است، ثانیاً: با ثبات تر و پایدارتر است، ثالثاً: عوارض پیش گفته در سیاست های اقتصادی متکی بر فرد و قلدردمآبانه را ندارد... (دو سرمقاله عباس عبدی در "راه نو" در شماره های سوم و پنجم "راه نو")

۱- آقای عبدی در اینجا، به هر دلیل و ملاحظه ای، نمی نویسد که فرماندهان سپاه پاسداران نیز در همین دوره، بنیاد تجاری "پیشگامان توسعه" را، با کمک مالی مستقیم دفتر مقام رهبری و با سرمایه وابستگان موفتلفه اسلامی، تشکیل دادند، که جزئیات آن همچنان محرمانه نگهداشته شده است.

سید هاشم آقا جری:

شکاف های اجتماعی و ماهیت منازعه کنونی

آنچه که شکافهای فعال کنونی را می سازد و ماهیت منازعه کنونی را تعیین می کند، تقابل نیروهای خواهان آزادی و دموکراسی و مدافعان نوگرانی و توسعه از یکسو و سنت گرایان ضد دموکراسی و مدرنیته از سوی دیگر است. از آنجا که جامعه ایران، جامعه دینی است، منازعه کنونی نسبت مستقیمی با چالش قرارت های دینی پیدا کرده و میدان ستیز ایدئولوژیک-کلامی موجود نیز، خود بازتابی از شکاف های جامعه شناختی جاری به شمار می رود. سنت گرایان و مخالفان دموکراسی، اکنون می کوشند به انحاء گوناگون بن بست اجتماعی-سیاسی سختی را که در آن گرفتار آمده اند بشکنند و با تمسک به شعارها و موضوع های عامه پسندی، تحت عناوین دیانت خواهی یا عدالت طلبی با قرائت ویژه خویش، دموکراسی، نوگرانی و توسعه را هدف قرار دهند. اما، از آنجا که این تکاپو عاری از پایه های عینی جامعه شناختی است، نتایجی معکوس به بار آورده و حکم بنرپاشی در زمین غیر را پیدا می کند. با

توجه به تحولات ساختاری جامعه ایران در دهه اخیر، از هم اکنون می توان پیش بینی کرد که منازعه کنونی با پیروزی ائتلاف دموکراسی-نوگرانی پشت سر نهاده خواهد شد و جبهه سنت گرانی-استبداد ناچار به عقب نشینی و هزیمت است، حتی اگر به طراحی و اجرای پروژه های گذار خشونت آمیز و واپسگرا یا به طرح "بحران-کودتا" روی آورند. در صورت گذار موفقیت آمیز از مرحله کنونی، در آینده باید آرایش قوای تازه ای را در میان ائتلاف های کنونی، حول مساله طبقاتی و دو قطبی عدالت-سرمایه داری انتظار داشت. در آن مرحله ائتلاف سوسیالیسم-دموکراسی برابر لیبرالیسم-دموکراسی خواهد نشست. همچنان که در صورت هوشمندی و اتخاذ تاکتیک های صحیح از سوی هواداران رئیس جمهور، در همین مرحله، می توان شاهد رشد تعارض درجبهه ائتلافی مقابل و فعال شدن دو گرایش توانالتر و اشرافی یا فاشیستی و محافظه کار در میان آنان بود.

(نشریه "راه نو" شماره اول - اردیبهشت ۷۷)

سهراب رزاقی:

تاملی بر سه لحظه گذار

با پیروزی انقلاب اسلامی، نظام استبدادی فرو ریخت و عصر جدیدی با رویکردی دیگر آغاز شد... بدین ترتیب، سومین لحظه تاریخی گذار از نظام پاتریستیک به نظام دموکراتیک شکل گرفت. این فرصت ذی قیمتی بود که با فروپاشی ایجاد گشت در ساختار پیشین پدید آمد که می توانستیم بر مبنای آن به تاسیس آزادی و دموکراسی و جامعه مدنی بپردازیم. اما به تاسیس آزادی و دموکراسی و جامعه مدنی بپردازیم. اما به دلیل هیجانات اولیه انقلاب و شروع جنگ تحمیلی ایران و عراق، این فرصت ذی قیمت از دست رفت، ولی در دهه دوم انقلاب با فروکش کردن هیجانات اولیه انقلاب و جنگ هشت ساله ایران و عراق، جامعه دو باره به گفتن توسعه، دموکراسی و جامعه مدنی باز می گردد و انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری فضا و سامانه های جدید را در چشم انداز دموکراسی فرا روی ما قرار داده است. ("راه نو" - شماره اول اردیبهشت)

نیروهای سیاسی و ساخت قدرت

محمد هاشم اکبریانی "راه نو" شماره اول-اردیبهشت: فقدان نیروهای رقیب حکومت، سبب می شود ویژگی اساسی قدرت، خود را بر حکومت و صاحبان آن مستولی ساخته و حکومتی تمرکز گرا پدید آید. رهائی از این وضعیت تنها در صورت وجود نیروهای خارج از حکومت میسر است و قواعد حاکم بر سیاست حکم می کند که بپذیریم بی وجود این نیروها نمی توان این انتظار را از حکومت داشت که خود به اضمحلال ساخت تمرکز گرای قدرت دست یازد. این امر به دور از عقلانیت است که فروپاشی این ساخت را از نهادی (حکومت) انتظار بکشیم که خود در آن گرفتار می باشد. تحول ساخت متمرکز قدرت و به تبع آن حکومت، تنها تحت فشار نیروهایی است که در شرایط کنونی جامعه ما در چارچوب اصول و مبانی نظام، به دنبال مشارکت در تصمیم گیریهای سیاسی و به بیان دیگر سهم بردن از قدرت هستند. نکته پایانی آن که به دلیل ناهمگونی شرایط فرهنگی، سیاسی و اجتماعی جامعه ما با حزب، نیروهای سیاسی، مشی خود را در قالب های گوناگونی به حزب حزب به منصفه ظهور می رسانند که مطبوعات مهمترین آنها هستند. این نشریات نقش ویژه ای در اضمحلال ساخت تمرکز گرای قدرت دارند و به همین ترتیب با پیدایش قدرت متکثر، حکومتی تکثر گرا پدید خواهد آمد که مهمترین پیامد آن، ثبات هرچه بیشتر نظام سیاسی است؛ ثباتی که هیچ گاه در چهارچوب قدرت تمرکز گرا و حکومت متمرکز معنا و مفهوم ندارد.

شهلا شرکت:

چرا زنان ما باید در سیاست دخالت کنند؟

ادراک تدریجی زنان از لزوم آمیختن با جامعه و سیاست در دو دهه اخیر اندک اندک ترک هائی در بنای پدرسالاری درآکنده است. زنان دربر پرشدهائی اساسی شده اند و گروه های گوناگون به ناچار برای ارائه پاسخخی روز آمد و مطابق با نیازهای آنان به تکاپو افتاده اند.

گفتگوی "مصطفی تاج زاده" سرپرست وزارت کشور با
"راه نو"

کارشکنی های قوه قضائیه در راه فعالیت احزاب!

چه کسی مخالف آزادی احزاب است؟

آزادی احزاب: قانون تا حدودی تکلیف این مسئله را روشن کرده است. براساس ماده ۱۹ قانون فعالیت احزاب، که در سال ۱۳۶۰ به تصویب مجلس شورا رسیده، شورای عالی قضائی (وقت)، موظف گردید ظرف یک ماه، پس از تاریخ تصویب آن قانون، لایحه تشکیل هیات منصفه محاکم دادگستری موضوع اصل ۱۶۸ را تهیه و با رعایت اصل ۷۴ قانون اساسی، تقدیم مجلس نماید. علیرغم گذشت بیش از ۱۶ سال از تصویب آن قانون، قوه قضائیه هنوز لایحه ای به مجلس ارائه نکرده است که در آن جرم سیاسی به طور مشخص، تعریف و چگونگی تشکیل هیات منصفه مشخص شده باشد. این درحالی است که دولت کنونی هم آمادگی خود را برای هرگونه همکاری در این زمینه به قوه قضائیه اعلام کرده، اما متأسفانه تاکنون پیش نویس این لایحه توسط قوه قضائیه تهیه نشده است.

بهترین راه تامین مشارکت گسترده مردم، اجرای قانون شوراهاست، که امیدواریم در بیستمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی بتوانیم آنرا محقق کنیم. در عرصه نخبگان و فرهیختگان هم تلاش کرده ایم تا با ایجاد تسهیلات، آنان در نهادهای اجتماعی متشکل شوند. لذا در صدد هستیم در کنار طرح هایی در جهت تبلیغ و تشویق ایجاد نهادهای سیاسی، با ارائه یارانه، مانند عرصه مطبوعات، بخشی از مشکلات احزاب و جمعیت های سیاسی را کم کرده تا نخبگان تشویق شوند و به فعالیتهای حزبی روی آورند و فعالیت سیاسی را در چنین قالبی دنبال کنند.

محاکمه شهردار تهران؟

در رسیدگی به تخلف ها، از هیچ ابزار متخلفانه ای نباید استفاده شود. یعنی در جریان رسیدگی به تخلف نیز نباید تخلف صورت گیرد. در نامه آخر ریاست جمهوری برای مقام رهبری، آقای خاتمی از ایشان خواستند که در یک فضای آرام به هر دو پرونده شهرداری و پرونده ارجاعی ایشان به قوه قضائیه رسیدگی شود و طبعاً روند و نتایج این رسیدگی نباید به استحضار مردم، که صاحب اصلی انقلاب اند برسد.

تکلیف شکنجه گران چه می شود؟

راه نو: دولت قانونگرا، چرا مطابق قانون از آقایان رازی (رئیس دادگستری تهران) و سرپنقدی مسئول حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی، به دادرسی انتظامی قضات شکایت نکرد و به جای آن، شکایت خود را تقدیم ریاست قوه قضائیه کرد؟*

پاسخ: دولت ترجیح داد که احترام قوه قضائیه و ریاستش محفوظ بماند. در صورتی که قوه قضائیه این پرونده را به جریان نمی انداخت، به طور طبیعی این حق برای ریاست جمهوری محفوظ بود که پرونده را مستقیماً به دادرسی انتظامی قضات ارجاع دهد. به هر حال مهم این است که دستور بررسی پرونده مذکور صادر شده است.

مخالفت با دولت؟

از ابتدای تشکیل دولت آقای خاتمی، منتقدین دولت، عمده توجه خود را به بخشهای سیاسی و فرهنگی دولت معطوف کردند. در جریان رای اعتماد مجلس به

امروز زمره های رشد مدرنیسم در ایران پایه های سنت را به لرزش در آورده است. بخش مهمی از انرژی محبوس در ساختار سنت، که در جریان این جا به جایی فرهنگی آزاد می شود، مربوط به زنان است. پس از آنجا که اندیشه سنتی خانه را جایگاه زن و زن را متعلق به خانواده می داند و در شرایطی که جامعه شناسی سیاسی خانواده را یکی از نهادهای تاثیرگذار در جامعه پذیری سیاسی می شناسد، انرژی آزاد شده زنان در این گذار حتی از درون خانه هم سر از سیاست درمی آورد. چنان که در ۲۰ سال گذشته زنان از روزنه های محدودترین خانه ها خارج و حتی اگر جذب تشکلهای سنتی، راست گرا و افراطی شده اند، از قالب یک شهروند ناظر به درآمده اند و در فرایند سیاسی کشور مشارکت کرده اند و بدین ترتیب فرهنگ مدنی و سیاسی را می آموزند. ("راه نو" شماره اول- اردیبهشت ۷۷)

اکبر گنجی:

خشونت و بحران مشروعیت

... داعیان خشونت، ضمن نادیده گرفتن شکاف های پیچیده اجتماعی، کل نیروها و گروه های اجتماعی را در یک تقسیم بندی ساده به خودی و غیر خودی، اصول گرا و غیر اصول گرا، تقسیم می کنند. حال شما یا عضو این طیف یا عضو آن طیف، آن طیف سازشکار، خائن، غرب زده، سکولار، اومانیست، ضد انقلاب و... است.

جهان پیچیده، به این ترتیب با تصمیم عده ای به شدت ساده می شود تا راه نجات و موانع آن روشن شود. بعضی افراد و گروه ها هم به عنوان نباد موانع معرفی می شوند تا بتوان آنها را کنار زد و یا از میانشان برد.

بحرانی جلوه دادن وضع جامعه متضمن ایجاد بحران در جامعه است. قبل از دوم خرداد داعیان خشونت در نشریات و سخنرانی هایشان به شدت این نکته را تبلیغ می کردند که انتخاب خاتمی یعنی ایجاد تنش و تولید بحران. خاتمی را کودتاگر خواندند و روابط رهبری و خاتمی را به روابط امام و بنی صدر تشبیه کردند. اما خاتمی مرد ایجاد بحران نبود و نیست. خاتمی گورباچف ایران هم نیست. خاتمی منادی اسلام رحیمانه و انسانی است. خاتمی مرد امنیت، قانون و جامعه مدنی است. لذا داعیان خشونت به پروژه "ایجاد بحران در جامعه" توسل جستند تا خاتمی را ناتوان از مدیریت و حکومت نشان دهند و او را ساقط کنند.

(نویسنده پس از برشماره توطئه هایی که در طول دوران پس از انتخابات ریاست جمهوری، از سوی جناح ارتجاع و بازار به اجرا گذاشته شده - تامقطع دستگیری شهردار تهران- به نتیجه گیری زیر می رسد:)

پروژه "ایجاد بحران برای سرنگونی خاتمی" در صورت موفقیت، فقط سرنگونی خاتمی را به دنبال نخواهد داشت. آن پروژه "عواقب و نتایج ناخواسته" فراوانی به دنبال دارد. شکست خاتمی، پیروزی طالبان و فاشیست ها را به دنبال خواهد داشت. با شکست خاتمی "مشروعیت نظام" که ناشی از آرای مردم است، از بین خواهد رفت و شهروندان گمان خواهند کرد که آنها مجاز نیستند و امکان ندارند تا به روش های قانونی در باره حکومت "داوری" کنند و حاکمان را به روش های مسالمت آمیز تغییر دهند. ایجاد بحران در مدل "فروپاشی" به درد کسانی می خورد که به دنبال تغییر رژیم و انقلابند، نه اصلاح تدریجی و عقلانی با رایزنی جمعی.

گروه های اجتماعی-سیاسی ما سه مدل در مقابل خود دارند:

اول- مدل اقتدارگرایان، فاشیست ها و طالبان در صددند از طریق سرکوب گسترده و نابودی نهادهای مدنی نظامی اقتدار گرا بر ایران حاکم کنند.

دوم- مدل انقلابیون: زیاده خواهان با طرح انتظارات گسترده و اصلاح ناپذیر نشان دادن نظام، جامعه را به سوی انقلاب سوق می دهند.

سوم- مدل اصلاح طلبان، از نظر اصلاح طلبان، انقلاب و اقتدارگرایی دو روی یک سکه اند و هر دو بسیار گران و پر هزینه اند.

تنها راه ممکن اصلاح تدریجی از طریق ایجاد نهادهای مدنی (احزاب، سندیکا، اتحادیه های صنفی، مطبوعات مستقل و...) است. بدون امنیت و حکومت قانون به هیچ چیز نمی توان دست یازید.

("راه نو" شماره سوم- اردیبهشت ۷۷)

حاضر نیستند علیه دولت کارشکنی کنند، بلکه عده‌ای معبود که در باندهای قدرت گرد آمده‌اند چنین خطی را دنبال می‌کنند. ثانیاً، ما از حامیان دولت می‌خواهیم که برای مقابله با روشهای خشونت آمیز به روشهای غیر قانونی پناه نبرند.

امنیت ملی و دفع خطر حمله آمریکا

برخلاف تبلیغات مخالفان آقای خاتمی، در جریان انتخابات، دیدیم که پیروزی ایشان نه تنها با امنیت ملی تعارض نداشت و ندارد، بلکه به بهترین نحو، امنیت ملی را تأمین کرده‌است. حضور مردم در صحنه، بزرگترین تکیه گاه امنیت ملی است که در انتخابات دوم خرداد به بهترین نحو تجلی کرد. یکی از نتایج دوم خرداد، به انفعال کشیده شدن سیاست خصمانه آمریکا نسبت به ایران در عرصه بین المللی است... یادتان هست که سال گذشته آمریکا قصد داشت به بهانه دست داشتن ایران در انفجار دهران عربستان، مشکلاتی برای میهن ما ایجاد کند. اما پس از دوم خرداد این حربه از دست او خارج شد. فشارهای اقتصادی زیاد است، اما به دلیل کاهش شکاف ملت-دولت، شاهد کمترین تنش در یک سال گذشته بوده‌ایم.

گروباچف ایران؟

اینکه گفته می‌شود آقای دکتر ولایتی (وزیر خارجه سابق)، در یک مصاحبه آقای خاتمی را به گروباچف ایران تشبیه کرده‌اند، باید بگویم، ظاهراً ایشان صراحتاً چنین مقایسه‌ای نکرده‌اند. اما به دلیل اینکه کسانی آقای خاتمی را به گروباچف تشبیه کرده‌اند، ضرورت دارد که من نکاتی را توضیح دهم. اولاً شعارها و برنامه‌های آقای خاتمی به نوعی تجدید نظر اساسی در شعارهای انقلاب محسوب نمی‌شود. درواقع ایشان شعارهای مردم در دوران انقلاب را به زبان دیگری بیان کردند. شعارهایی که بدلیل تروریسم کور و گسترده منافقین در سالهای اولیه انقلاب و بروز جنگ، فراموش یا کمرنگ شده بود. لذا این شعارها نه تنها مردم را از انقلاب دور نکرد، بلکه آنها توسط این شعارها بار دیگر با آرمانهای انقلاب اسلامی تجدیدعهد کردند.

با گذشت یک سال از دوم خرداد، امروز هیچ گونه مشابهتی بین ایران و شوروی سابق احساس نمی‌شود. به گونه‌ای که پس از حماسه دوم خرداد، سرکرده گروه تروریستی منافقین اعلام کرد که پیروزی آقای خاتمی سقوط جمهوری اسلامی را حداقل ده سال عقب انداخت. علت روشن است، بقا و رشد سازمانهای تروریستی در فضا و شرایط بسته امکان پذیر است، نه درجوی دموکراسی که آزادی بیان و مشارکت سیاسی شهروندان تأمین است.

گفتگو با مردم؟

راه نو: به نظر می‌رسد که آقای خاتمی برای حل معضلات کشور، از پشتوانه مردمی خود، که بعد از انتخابات بیشتر هم شده، استفاده شایسته‌ای نمی‌کند. چرا؟

پاسخ: اگر منظور شما این است که آقای خاتمی باید مسائل و معضلات را بیشتر با مردم در میان بگذارد تا آنان نیز در حل مشکلات حضور فعال داشته باشند، سخن درستی است، اما اگر منظور شما تحریک مردم به منظور به خیابان کشاندن آنها و برهم زدن روال عادی جامعه و... باشد، مشی آقای خاتمی این نیست. شعار اصلی ایشان استقرار جامعه مدنی و تثبیت آزادی و تقویت نهادهای مدنی است؛ به نظر می‌رسد با توجه به همین مشی، محبوبیت ایشان پس از دوم خرداد افزایش یافته‌است. حتی در جریان دستگیری شهردار تهران هم تلاش آقای خاتمی معطوف به این بود، که کارها در چارچوب قانون پیش رود. کسی که شعار قانونگرایی می‌دهد حاضر است بیشترین هزینه را برای حاکمیت قانون بپردازد، ولو اینکه در بعضی از مواقع و مواضع اعمال قانون مشکلات زیادی برای وی ایجاد کند.

* در این ارتباط، سرمقاله نشریه عصرما، تحت عنوان "زیرزمین وصال" را مطالعه کنید، که یکی از شکنجه گاههای اختصاصی قوه قضائیه است. برخی شهرداران نواحی تهران، پس از دستگیری در این شکنجه گاه تحت شکنجه قرار گرفته و ادار به اعترافات شده‌اند!

* یورش دارو دسته‌های وابسته به بسیج و سپاه پاسداران به نماز جمعه اصفهان، از جمله مواردی بود که وزیر کشور هنگام دفاع از خود در مجلس اسلامی باید جزئیات آنرا بعنوان توطئه‌ای علیه دولت فاش می‌ساخت، که چنین نکرد!

کابینه، بیشترین حساسیتها، انتقادهای و مخالفتها با وزرای فرهنگی و سیاسی صورت گرفت. به همین علت نیز آقایان نوری و مهاجرانی و مظفر (وزیر آموزش و پرورش) کمترین رای را آوردند. یعنی، از ابتدا مشخص بود که نسبت به نگرش فرهنگی-سیاسی آقای خاتمی، جناح رقیب موضع منفی دارد. بعد از اخذ رای اعتماد نیز نه تنها روند مخالفت با این بخش کاهش نیافت، بلکه بیشترین حملات مخالفین متوجه وزرای کشور و فرهنگ و ارشاد اسلامی شد. از جمله، سئوالهای متعددی از وزارت کشور در مجلس شورای اسلامی مطرح شد. متأسفانه فرمانده محترم سپاه نیز گرفتار این دام شد و (با سخنرانی اش در جمع فرماندهان نیروی دریایی در قم) به تضعیف وزاری سیاسی و فرهنگی پرداخت که در واقع مجریان اصلی ترین شعارهای انتخاباتی آقای خاتمی محسوب می‌شوند. ما امیدواریم، آقای صفوی که فرماندهی نهاد پرافتخار سپاه را در اختیار دارد، وارد نزاع‌های سیاسی-گروهی نشود و هرچه سریعتر حساب خود را از جریانهای ضد دولت جدا کند و با اظهارات نسنجیده امنیت ملی را به خطر نیاندازد. ضمناً به ایشان یادآوری می‌کنیم که اکثریت قاطع پرسنل و فرماندهان جان بر کف سپاه همگام با اکثریت مردم مسلمان ایران آرای خود را به نام آقای خاتمی به صندوقها ریخته‌اند و از حامیان جدی برنامه‌های ایشان به شمار می‌روند. [۶۲ تا ۶۵ درصد] و همچنین به آقای صفوی یادآوری می‌کنم که اخلاک‌گرا در نماز جمعه اصفهان، کارکنان وزارت کشور نبودند، اما... چه عرض کنم!*

راه نو: در خبرها آمده که سه پاسدار و پانزده بسیجی که در نماز جمعه اصفهان، اختلال ایجاد کرده‌اند، دستگیر شدند. آیا این گونه اخبار، حکایت از سازماندهی رفتار غیر قانونی ندارد؟

تاج زاده: برخلاف ادعاهایی که این گونه اخلاک‌گراها را مردمی و خود جوش جلوه می‌دهند، ظاهراً این گونه حرکات سازمان یافته‌است. به عنوان نمونه متأسفانه همه ۱۸ نفری که به علت اختلاف در نماز جمعه آیت الله طاهری، نماینده محترم ولی فقیه و امام جمعه اصفهان دستگیر شدند، به نوعی با نیروهای نظامی پیوند داشتند. ما امیدواریم با برخورد مناسب قانونی با این گونه افراد و احیاناً گردانندگان اصلی این ماجراها، ذهنیت جامعه نسبت به افتخار آفرینان عرصه جهان و شهادت، همچون گذشته مثبت باقی بماند. ما مطمئیم که اکثریت قاطع نیروهای نظامی و انتظامی با این روشها مخالفند.

ماجرای سخنرانی آیت الله منتظری؟

دو جریان و دو خط انحرافی پشت سر این قضایاست و باید آن را برای مردم روشن کرد. یک جریان به بهانه رفع محدودیت از بیت و درس آقای منتظری سعی دارد اغتشاش ایجاد کند و به این بهانه با نظام و مقام رهبری تسویه حساب کند. از همین روست که شب نامه‌هایی که توزیع می‌شود بیش از آنکه دفاع از ایشان باشد، حمله به ولی فقیه، آنهم با الفاظ ناشایست و صفاتی زشت است. این جریان، از نظر ما محکوم است.

جریان دوم، کسانی هستند که این موضوع را بهانه کرده‌اند تا دولت آقای خاتمی را تضعیف و مردم را نا امید کنند. آنها می‌خواهند با تحریک مردم و دامن زدن به اغتشاش، دولت را به استفاده از روشها و اعمال خشونت آمیز وادار کنند. در چنین صورتی در بوق خواهند دمید که دولت به وعده‌های خود نتوانست عمل کند. یعنی نتوانست با روشهای مسالمت جویانه و بدون توسل به خشونت، امنیت جامعه را حفظ کند. از طرف دیگر اگر دولت با تدبیر و طمأنینه با مشکل مواجه شود متهم می‌شود که حتی اگر با این جریان تشنج آفرین هماهنگ نبوده و با آن همکاری نمی‌کند، حداقل مخالف آن هم نیست.

نکته جالب آنکه از ابتدای درگیریها در قم، شهر نجف آباد به بهترین نحو اداره می‌شد و مشکل خاصی در آنجا وجود نداشت، اما یکمرتبه موج اعتصاب و سپس انتشار شب نامه از هر سو به راه افتاد و در این گیرودار برخی سعی کردند فرماندار و برخی مدیران دلسوز آن شهر را زیر سؤال ببرند و به نوعی آنها را متهم کنند که در این جریان نقش دارند. اخیراً هم این اتهام را به مدیریت وزارت کشور تعمیم دادند و در بعضی از محافل خصوصی به کل دولت تعمیم می‌دهند. [در همین محافل خصوصی طرح استیضاح وزیر کشور، از جمله به همین دلیل و بهانه شکل گرفت]

هر دو جریان، که یکی در صدد تسویه حساب با اصل نظام و رهبری است و دیگری که در صدد تسویه حساب با رئیس جمهوری و دولت، از نظر ما محکوم‌اند.

طرفداران خشونت؟

همه مخالفین دولت روشهای خشونت آمیز را تبلیغ و ترویج نمی‌کنند. بسیاری از آنها ضمن حفظ هويت خود و انتقاداتی که به دولت دارند،

"مناطق آزاد تولیدی" مستعمرات جدید

خ. گفتاری

آنچه را می خوانید فشرده گزارشی است از نقش و شیوه استثمار شرکت های تولیدی در مناطق آزاد تولیدی در "نیکاراگوا". کشوری، که پس از شکست دولت انقلابی، در انتخاباتی که پس از فروپاشی اتحاد شوروی در آن برگزار شد، دست آوردهای انقلابی تحت شدید ترین پورش ها قرار دارد. اکنون می گویند نیکاراگوا را نیز به جرگه دیگر کشورهای منطقه بازگردانده و همه نشانه های دوران انقلاب و استقلال ملی را نابود کنند. در این گزارش همچنین، به غارت نیروی انسانی، در کشورهای منطقه نیز اشاره شده است. این مقاله، براساس اطلاعات مندرج در "لوموند دیپلماتیک" تنظیم شده است.

"انقلاب" در "نیکاراگوا" به بند کشیده شده است. سرمایه گذاران خارجی و شرکت های بزرگ تولیدی آنها، به جبران آن سالهائی که حکومت انقلابی، درهای کشور را به رویشان بسته بود، شتاب بهره کشی از نیروی کار و منابع این کشور را بی وقفه افزون می کنند. کشور به چند منطقه تولیدی تقسیم شده و اتوبوس های انتقال نیروی کار، کارگران را چون بردگان بر سر کار می برند. روزانه ۱۷۵ جنایت در کشور روی می دهد، و این تازه آمار رسمی جنایات است. اعضای سندیکاها و اتحادیه های کارگری، در مناطق آزاد تحت فشار مافیای وابسته به شرکت های مختلط خارجی و داخلی قرار دارند، تا از آنها خارج شوند. این شرکت ها، به کمک دولت دست راستی حاکم، می کوشند، تا تمام دستاوردهای انقلاب نیکاراگوا را از میان برداشته و آنرا به جرگه دیگر کشورهای منطقه وصل کنند. کشورهائی نظیر مکزیک، هندوراس، گواتمالا و... علیرغم همه دسیسه ها، سندیکاها و اتحادیه های کارگری نیکاراگوا به مقاومت ادامه می دهند و حتی در مناطق تحت نفوذ مطلق شرکت های تولیدی نیز سندیکاها تشکیل می شوند. این مقاومت کارگری در نیکاراگوا، بتدریج اثرات خود را در دیگر کشورهای منطقه نیز بر جای گذاشته است و سندیکاها، در این کشورها نیز برای مقابله با روابط استعماری حاکم در مناطق آزاد تولیدی تاسیس می شوند.

منطقه تولیدی آزاد "لامریدس"، پس از پیروزی نیروهای دست راستی به رهبری ویولتا جامورو بر ساندنیستها در سال ۱۹۹۰ پایه گذاری شد. در این منطقه ۱۸ شرکت فعالیت دارند، که ۱۰ شرکت نیکاراگوآنی، یک ایتالیائی، یک هنگ کنگی، ۷ امریکائی، ۵ تایوانی و ۶ شرکت متعلق به کره جنوبی است. بااستثنای یک شرکت، بقیه در رشته تولیدات نساجی مشغول کارند و صرفا برای بازارهای امریکائی تولید می کنند. آنها با شرکت های عظیم امریکائی قرارداد دارند. حجم محصول صادراتی، که در سال ۹۶، ۱۵۰ میلیون دلار بوده، در سال ۹۷ به ۲۲۰ میلیون افزایش یافته و در سال ۹۸ به ۳۰۰ میلیون دلار تخمین زده می شود. این افزایش صادرات به یمن سطح نازل دستمردها، استثمار کارگران و فاصله هوائی بسیار نزدیک به امریکا (دو ساعت) است. در این منطقه هیچ محدودیتی برای ساعت کار وجود ندارد و به همین دلیل گاه از ۵ صبح تا ۱۰ شب کارگران به کار گرفته می شوند. نیکاراگوا، آخرین کشور منطقه است، که این شرکتها برای استثمار نیروی کار وارد آن شدند. اکنون ۱۳ هزار کارگر در این بخش کار می کنند. در مکزیک که جزو اولین کشورهای تصرف شده توسط این شرکتها به حساب می آید ۸۰۰ هزار کارگر، جمهوری دومینیک ۱۸۰ هزار، گواتمالا ۱۷۵ هزار، هندوراس ۹۰ هزار و در کوستاریکا و السالوادور هر یک ۵۰ هزار نفر کار می کنند. آنها کارگر نیستند، بلکه بردگانی هستند که در مناطق آزاد تولید به کار گرفته شده اند. این مناطق، به مستعمره هائی شبیه هستند که در خاک کشورهای یاد شده تاسیس شده اند! مزد کم، رفتار خشن که نسبت به کارگران اعمال می شود، ساعات طولانی کار، مبارزه کارفرمایان با هر نوع قانون و مقررات مدافع حقوق کارگران، مشخصه های این مستعمرات هستند. اینها نمونه هائی است:

یک کارگر زن جوان، که در یک شرکت کره ای، در نیکاراگوا کار می کند، می گوید: «انسان مثل یک ماشین روی یک ماشین کار

می کند. آچنان تحت فشار و کنترل هستیم، که حتی فرصت فکر کردن را هم نداریم.

"النا" که سه سال برای یک شرکت آسیائی کار کرده و سپس استعفا داده، می گوید: «... بد رفتاری با کارگران، یک روش همیشگی است. هرگاه کارگری هنگام کار اشتباه کند، با چوب کتک می خورد. من احساس می کردم به حیوان تبدیل شده ام. حتی برای خوردن یک لیوان آب به کسی وقت نمی دهند. من ساعت ۷ صبح شروع به کار می کردم و معمولا ساعت ۹ شب محل کار را ترک می کردم. شرکتی که من در آن کار می کردم متعلق به کره ای ها بود. حالا برای شرکتی کار می کنم که مدیریت آن با امریکائی هاست. آنها با احتیاط بیشتری با ما رفتار می کنند، اما شرایط کار همان است که در بقیه شرکت ها هست.»

یک کارگر دیگر می گوید: «... اگر درز شلوار را کمی کج بدوزیم و یا اشتباه دیگری در همین حد، اخراج می شویم. فوراً می گویند اثاثیه ات را جمع کن و برو. اگر سؤال کنی چرا؟ خواهند گفت: اینجا جای بحث نیست!» "مونیکا" که در شرکت "تین هسینگ" کار می کند، می گوید: «قبل از شروع کار به ما گوشزد می کنند که تا حجم در نظر گرفته شده تولید نشود از کارخانه بیرون نخواهیم رفت. در نتیجه اغلب تا ساعت ۱۰ شب در کارخانه می مانیم. ما به این بیگاری محکومیم. حتی اگر لازم تشخیص بدهند، باید تا ساعت ۲ صبح نیز کار کنیم. به محض آنکه کارخانه خراب شود و یا سفارش پائین بیاید، مرزها کم می شود. در این دوران، خیلی از کارگران باید به مرخصی اجباری و بدون حقوق بروند و این برای کارگران یک فاجعه است.»

حالا درباره حقوق و دستمزدها در کشوری بخواهید، که دولت ساندنیستها، همه توانش را برای تامین زندگی زحمتکشان آن بکار برد.

"النا" به ما گفت: مزدی که به ما می دهند هزینه نیازهای اولیه زندگی را هم تامین نمی کنند. گاه، حتی پول برای ایاب و ذهاب نداریم. گاه روزهای یکشنبه نیز کار می کنیم تا بتوانیم خرج زندگی را تامین کنیم. اگر اضافه کاری نباشد، مزد ۸ ساعت کار کفاف خورد و خوراک را هم نمی دهد. ما حتی وقت کافی برای غذا خوردن هم نداریم. خیلی ها، روی زمین سمنی داغ نشسته و غذای سرد شده خود را می خورند. این غذا هم اغلب ذرت، لوبیای پخته و بندرت گوشت است.

یکی از این شرکتها، برای هزار کارگر فقط ۴ توالت دارد و دیگری ۸ توالت برای ۱۵۰۰ کارگر. در برخی از شرکتها، کارگران فقط یکبار در طول کار اجازه استفاده از توالت را دارند. در توالت ها با انداختن ژتون باز می شود و به کارگران یک ژتون بیشتر داده نمی شود. اگر بیش از سه دقیقه در توالت بمانی، نگهبان ها بیرون می کشند!

کارگران نه ماسک دارند و نه دستکش در اختیارشان است. زمین و فضا مرطوب است. روز ۱۸ نوامبر ۱۹۹۷، "اسکار ریواس" کارگر ۲۱ ساله شرکت "تین هسینگ" وقتی استارت دستگاه را زد ۳۸۰ کیلو وات برق وارد بدنش شد و جان سپرد. سه هفته بعد، "داوید گوتیرز فلورس" ۲۲ ساله نیز به همین علت جانش را از دست داد. مطابق آمار وزارت کار نیکاراگوا: در سال ۱۹۹۷ در منطقه آزاد تولیدی لامریدس ۶۶۲ حادثه کاری روی داده، که در سه مورد به مرگ ختم شده است. یک کارگر زن نیکاراگوآنی به ما می گوید: «وقتی وارد یکی از شرکت های تولیدی در مناطق آزاد تولیدی می شوی، ابتدا ساعت طولانی کار را اعلام می کنند و می گویند که اگر می خواهی بمان و اگر نمی خواهی برو. بیرون دهها نفر دیگر منتظرند! هر نوع فعالیت سندیکائی ممنوع است.»

با این وجود، در نیکاراگوآی پس از ساندنیستها، هنوز اعراب و تهدیدی، که در مناطق آزاد دیگر کشورهای منطقه حاکم است، حکمفرما نیست! گرچه، در سال ۱۹۹۳، وقتی کارگران زن یک شرکت کره ای بنام "فلورتکس" در اعتراض به شرایط کارشان دست به اعتصاب زدند، مسئولین هفت تیرهای خود را بیرون کشیده و برای اعراب کارگران تیرهای هوائی شلیک کردند. در جریان همین اعتصاب، گروه های رزمی تحت فرمان کارفرما، به اعتصابیون حمله کرده و آنها را بشدت کتک زدند. پس از این حادثه، اتحادیه کارگری ساندنیستی، کمیسیون های کارگری مخفی تشکیل داده و کمیسیون کارگری شرکت "فلورتکس" در ۱۶ اوت ۹۶ تصمیم به ایجاد سندیکای کارگری گرفت. سپس در دیگر مناطق آزاد تولیدی نیز سندیکاها، علیرغم همه محدودیت هائی که وزارت کار برای آنها بوجود می آورد تاسیس شدند.

در دیگر کشورها نیز بتدریج تاسیس سندیکا، علیرغم همه محدودیت ها و فشارهائی که بر اعضا و فعالین آن وارد می شود، تاسیس می شوند. در هندوراس بیش از ۳۰ سندیکا تشکیل شده است، که البته رهبران آنها بلافاصله پس از انجام انتخابات اخراج شده اند. یکی از مسئولین این سندیکاها می گوید: (بقیه در ص ۳۹)

دکتر پیمان (رهبر جنبش مسلمانان مبارز ایران):

نگاهی به گذشته "جنبش انقلابی" ایران!

علاوه بر نشریاتی نظیر "مبین"، "راه نو"، "نامه"، "آبان" و... که تا حدودی نظرات چپ مذهبی ایران و روشنفکران شناخته شده دینی و با مدافعان جدید روشنگری دینی را بازتاب می دهند، جزوات ویژه "جنبش مسلمانان مبارز ایران" به رهبری دکتر حبیب الله پیمان نیز کماکان انتشار می یابد. نام جدید این جزوه "گاهنامه" انتخاب شده است. این تغییر نام، پس از محاکمه دکتر پیمان به بهانه انتشار بدون مجوز جزو "گزیده اخبار" صورت گرفته است. دکتر پیمان در آن محاکمه به جرمه نقدی محکوم شد. از آخرین شماره گاهنامه جنبش مسلمانان مبارز و از دو مقاله و تحلیل دکتر پیمان که در این گاهنامه انتشار یافته، چند گزیده را انتخاب کرده ایم، که در زیر می خوانید. اهمیت ویژه این مقالات و تحلیل ها، روشنگری پیرامون سوابق، گذشته و ریشه های جنبش انقلابی مردم ایران و بازگویی بخش هایی از واقعیات آن برای نسل جوانی است، که می گوشت گذشته انکار شده خویش را در تاریخ اجتماعی میهنش بازشناسد. این مقابله ایست، در حد توان و امکان شخصیت های ملی-مذهبی داخل کشور، با ارتجاع مذهبی و تحریف کنندگان تاریخ ایران در حاکمیت. کوششی که به جنبش انقلابی نسل جوان ایران عمق و آگاهی می بخشد!

* دهه های بیست و سی از پربرترین ادوار تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران است. گسستی که دیکتاتوری رضا خان در تداوم تحولات تاریخ معاصر کشور، بعد از مشروطیت پدید آورد، کامل نشده و سنت های مبارزاتی و روشنفکری عصر مشروطه تا حدودی به دوران جدید انتقال یافت. شخصیت هایی که از زیر ضربات کوبنده دیکتاتوری جان به در برده و نیروهایی که به مقاومت پنهان و آشکار ادامه دادند، با ظرفیتی نسبتاً بالا از توانایی های فکری و سیاسی و بویژه با تکیه و بهره برداری از جنبش های آزادیخواهی و تساوی طلبانه و اندیشه های فلسفی و اجتماعی کشورهای اروپایی، بلافاصله بعد از سقوط رضا شاه، دست بکار شدند. دیکتاتوری بیست ساله، وقفه ای کوتاه در جنبش مشروطه خواهی تلقی شد، مبارزه علیه استبداد و ارتجاع داخلی و مداخلات قدرت های استعماری بیگانه باید ادامه می یافت. فقر و سیه روزی اکثریت و اختلاف طبقاتی شدید میان اقلیت هزار فامیل و اکثریت توده محروم، به خواست عدالت و برابری، اهمیت و فوریت خاص بخشیده، آزادی و استقلال و عدالت، تبلور بخش این خواست ها و ضرورت ها بود. دو جریان قوی، یکی ملی و با تاکید بر اصول استقلال و آزادی و حاکمیت ملی و دیگری مارکسیستی و با تکیه بر اصل برابری و عدالت اجتماعی و همبستگی جهانی با کمونیسم، ابتکار عمل و رهبری توده را به دست گرفتند. نسل جوان و تحصیلکرده به سرعت جذب مبارزات فکری و سیاسی شدند و تلاش برای رهائی کشور از وابستگی به قدرت های بیگانه برای تشکیل یک حکومت ملی و مردمی و برای از بین بردن فقر و بی عدالتی و قدم نهادن در جاده ترقی و پیشرفت، بخشی جدا ناپذیر از زندگی آن نسل گردید. سایر مشغولیت ها و سرگرمی ها و جاذبه ها، در برابر جاذبه درگیر شدن در مسئولیت های فکری و سیاسی رنگ باختند. بهترین استعداد های آن نسل وارد این عرصه شدند. هنرمندان و شاعران و سیاستمداران و انقلابیون مخلص برجسته بسیاری در این دوره، در بستر مبارزات سیاسی و حزبی پرورش یافتند... اکنون که نزدیک به نیم قرن از آن دوره می گذرد، معدود بازماندگان نسل مزبور، هنوز هم پرمایه ترین چهره های فکری و فلسفی و هنری و علمی نیروی روشنفکری امروز را تشکیل می دهند. آنان در عصر جنبش های ملی و آزادیخواهی و استقلال طلبی بعد از جنگ جهانی دوم می زیستند. زمانی که ملت های در بند استعمار، یک یک پیا خاستند و با قیام و انقلاب، آزادی و استقلال ملی خود را، در عصر پیروزی های بزرگ جنبش های سوسیالیستی بر ضد ارزش های سرمایه داری، بدست آوردند. لذا، نسل روشنفکری آن زمان،

پرتلاش و سرشار از امید و با آرمان های بزرگ، زندگی می کرد. از آغش جوانی و تحصیل در دبیرستان و سپس دانشگاه، با تعهد نسبت به ملت و میهن خود آشنا می گردید و عواطف انسان دوستی و عدالتخواهی و انگیزه های ترقی و پیشرفت در آنان بیدار و تقویت می گشت و با شوق فراوان به مطالعه و جستجو می پرداخت و سرانجام به میدان مبارزه اجتماعی با استبداد و ارتجاع داخلی، با استعمار و مناسبات استعماری و مظاهر فساد و بی عدالتی قدم می نهاد. این تعهدات و مسئولیت ها با عواطف و اندیشه و در واقع با هستی آنان عجین می گردید و تا پایان عمر در تمام مراحل زندگی، آنانرا همراهی می کرد... همه طیف های مختلف جریان روشنفکری ایران در این مرحله، در برخی خصلت های عمده، مثل آرمانخواهی، عدالتخواهی، ایمان به ترقی و پیشرفت و امید به پیروزی بر دشمنان خلق، باور به قدرت توده ها در مبارزه بر ضد جرمه های استعمار، استبداد و استثمار و داشتن روحیه مسئولیت پذیری و تعهد به میهن و مردم، پایمردی در برابر مشکلات و نشیب و فرازها، مشترک بودند.

در تاثیر فروپاشی اتحاد شوروی،

بر جنبش روشنفکری ایران، غلو نباید کرد!

* بعضی صاحب نظران، روی تاثیر تحولات جهانی و بویژه فروپاشی شوروی در تضعیف جریان های روشنفکری مترقی در داخل کشور غلو می کنند و با اینکار، از نقش و اهمیت تحولات داخلی می کاهند. به نظر من عسل بحران های موجود را باید در درجه اول در شرایط و رویدادهای داخلی جستجو کرد. نسبت دادن همه نابسامانی ها به شرایط بین المللی، راه را بر یک تحلیل راهگشا از واقعیت اوضاع و دست زدن به اقدامات موثر می بندد. جدا از ضعف های درونی، آنچه بیش از هر عاملی جامعه روشنفکری را به انزوا محکوم کرد، خشونت و ارعاب سازمان یافته دولتی بود که بیرحمانه بر ضد هر تشکیلی اعم از فکری و فرهنگی یا سیاسی، فردی یا تشکیلاتی و جمعی بکار رفت. و با آن، مردم را از روشنفکران جدا و آنان را از یکدیگر دور و بیگانه ساخت. ولی انزوی سیاسی برای همه روشنفکران، بمعنای تنهائی و انفعال و بریدگی در جامعه و اوضاع زمانه و مسئولیت ها نبود. بسیاری با زایش های فکر و حفظ ارتباط ذهنی و بعضاً عملی با حوادث پیرامون و نیروهای موثر در تحولات جامعه، از سقوط در ورطه تنهائی مصون ماندند. فراموش نکنیم که بحران جامعه روشنفکری، انعکاس عمیقی است که سراسر جامعه را فرا گرفته است... به تاخیر افتادن امر بازسازی هویت نوین در جامعه روشنفکری، این خطر را در بر دارد که ادامه از هم گسیختگی فکری و سیاسی و اجتماعی کنونی، هویت ملی و بازمانده استقلال فرهنگی و سیاسی جامعه را در معرض خطر جدی قرار دهد.

پایان دوران رکود

* به نظر می رسد که پس از یک افت و رکود چند ساله در فعالیت ها و جوش فکری و اجتماعی، اینک در گوشه و کنار، نشانه های حرکت دوباره، بچشم می خورد. دوران انفعال در حال بسرآمدن است و جستجو برای بازیابی هویت تازه فکری و اجتماعی آغاز شده است. چرخهای فعالیت های فکری و سیاسی به حرکت افتاده اند و نسل جوان بی صبرانه، در پی فهم واقعیت ها و کشف حقایق و تشخیص موقعیت خویش است. مسیر حوادث و آینده ملک و ملت بستگی تمام به نتایج این کشمکش ها و دستاوردهای آن دارد. تردید نیست که جامعه ما به لحاظ فرهنگی در حال پوست انداختن است. اگر نوسای فکری و فرهنگی بنحو مطلوب در زمان قابل قبولی به نتیجه برسد، راه برای احیاء و نوسازی و توسعه اقتصادی-اجتماعی و سیاسی، بنحوی که آزادی و رفاه و ترقی همه مردم را در بر داشته باشد، هموار خواهد گشت. همراه با باز ظهور جنبش های سیاسی، از اندیشه های منفعلانه و ضد اجتماعی و ضد مقاومت و مبارزه، و بیگانه با ظلم ستیزی به حاشیه رانده خواهند شد. با این حال بحران فکری و اجتماعی که گریبانگیر روشنفکران و نسل جوان کشور است، خود به خود از بین نمی رود. حل آن علاوه بر مساعدت شرایط عینی در جامعه، به کار فشرده آزادی و هدفدار منظم و پیگیر فرهنگی، سیاسی روشنفکران متعهد و مردم گرا وابسته است. آنان باید در نخستین گام به بررسی و سپس رفع علل درونی این بحران بپردازند.

دندان از حقوق اساسی اش دفاع کند. مصدق و یارانش جبهه نبرد با دشمنان داخلی و خارجی را همان میدان تظاهرات مردمی و شیوه به زانو درآوردن خصم را همان صندوق های رای می دیدند. حزب هم، که فنون بر حضور توده ها در میدان مبارز، به ضرورت خلع سلاح دشمن و کوتاه کردن دست عوامل دربار از پست های حساس اشارت داشت، کار چندانی برای مقابله با حوادث احتمالی به عمل نیآورده بود و با آنکه تا حدودی از تحرکات توطئه گران آگاه بود و هشدارهای مکرری به دولت مصدق داده بود، خود فاقد هر گونه طرح عملیاتی، در صورت بروز حوادث غیر مترقبه بود.

کودتا

... شرح برقراری ارتباط تلفنی حزب با مصدق و نتایج حاصل از آن مذاکره در نوشته هایی متعدد، و از جمله در کتاب "خاطرات" دکتر کیانوری به تفصیل آمده است، اما آنچه ذهن کلیه اعضای حزب را به خود مشغول می داشت شعارهای قبلی و در واقع تعهدی بود که رهبری حزب در مقابله با کودتای احتمالی اعلام داشته بود. این موضع و شعارهای اعلام شده، نه فقط اعضا و هواداران حزب، که بسیاری از مردم عادی، و حتی هواداران مصدق را چشم به راه رهنمود و تصمیمی قاطع برای رویارویی با کودتا کرده بود، و در این بین سازمان نظامی به اقتضای حرفه و تخصصش، بیش از هر زمان و پیش از هر کس، چشم انتظار دریافت ماموریتی در خور بود. هیات دبیران در انتظار اشاره رهبری حزب، در کلیه شاخه های سازمان آماده باش اعلام می کنند. اعضای سازمان به عنوان آخرین دیدار، با همسران و سایر اعضای خانواده تودیع می کنند و مسلح به مرکز تجمع شاخه روی می آورند... تقریباً کلیه افسران سازمان در واحدها و محل کارشان از چنین موقعیتی برخوردار بودند و می توانستند روی افراد زیر فرمان خود حساب کنند.

*** حزب می توانست علیه کودتا وارد میدان شود، اما موفقیت این مقاومت بستگی به اراده مصدق و یارانش برای ورود به صحنه و بسیج و مقاومت مردم داشت!**

به نظر می رسید که در صورت پیا خاستن مردم در مخالفت با کودتا، وظیفه نظامیان طرفدار دولت مصدق است که با ضربه زدن بر نیروهای کودتا و مراکز فرماندهی آن، آتش سلاح های کودتاگران را خاموش کنند و راه پیشروی قیام کنندگان را هموار سازند. خلع سلاح دشمن و توزیع اسلحه مصادره شده در میان مردم وظیفه بغدی آنها را تشکیل می داد. برخی از افسران سازمان نظامی در موقعیت هایی بودند که می توانستند در آستانه شروع ضد کودتا تعدادی از سران کودتا را از میان بردارند (افسر محافظ سر لشکر زاهدی ستوان یکم مهاجرانی یکی از رفقای سازمان نظامی بود)، که این عمل می توانست علاوه بر ایجاد ترس و وحشت در صفوف کودتاگران، آنها را از بابت فرماندهی دستخوش ترزل و آشفتگی کند. فرماندهی تانک ها مستقر در فرستنده رادیو تهران، سروان کلالی، افسر سازمان نظامی بود. او قادر بود میراشرافی و سایر عوامل کودتا را که برای اعلام سقوط دولت مصدق و اعلام موفقیت کودتای زاهدی به مرکز فرستنده رادیو رفته بود، بازداشت و در صورت لزوم ایستگاه فرستنده را با توپ وتانک درهم بکوبد...

کودتا پیروز شد، دکتر مصدق از خانه شماره ۱۰، پنهانی به جای دیگر نقل مکان کرد و به جز مقاومتی که واحد محافظ خانه نخست وزیر، به فرماندهی نستوان شجاعیان، از افسران سازمان نظامی، در برابر نظامیان طرفدار کودتا به عمل آورد، هیچ گونه برخورد نظامی دیگری به عمل نیامد. افسران سازمان نظامی با حسرت شاهد از دست رفتن لحظات ذقیمت بودند، اما نه از جانب مصدق و نیروهای ملی هوادارش خبر شد، نه از جانب حزب. کودتا پیروز شد، در حالی که همگان انتظاری جز آنچه رخ داد را داشتند...

*** تظاهرات خیابانی ۳۰ تیر و حضور چشمگیر مردم در همه پرسی، گرچه نشانه روشنی بود از تأیید دولت مصدق و محکومیت مخالفان از جانب توده مردم، اما این وضع سبب شد تا پیروزمندان، سرمست از پیروزی، دشمن شکست خورده را دست کم گیرند و همه امید را به آراء صندوق های رای بپوزند. آنها از این حقیقت تاریخی غافل بودند که جوامعی چون جامعه ایران با نوسانات و بازی های سیاسی چندان آشنائی ندارند و تجربه آزادی و دموکراسی آنچنان نهادینه نشده است که در صورت مشاهده نقض و تجاوز، به پاخیزد و با چنگ و**

کتاب خاطرات "محمد علی عموشی"، دبیر و عضو هیات اجراییه حزب توده ایران، که در پورش سال ۶۱ جمهوری اسلامی به حزب توده ایران دستگیر شد، سرانجام پس از چند سال انتظار در داخل کشور منتشر شد. به این کتاب در تمام سالهای گذشته اجازه انتشار داده نشده بود و به همین دلیل، تنها بخش های مقتضی از آن، بشکل جزوه دست به دست می شد. محمد علی عموشی در جریان پورش اول به حزب توده ایران، در پهن ماه سال ۶۱ یازداشت و زندانی شد و زیر شدیدترین شکنجه ها قرار گرفت. او که در رژیم گذشته، به جرم عضویت در سازمان نظامی حزب توده ایران، نزدیک به ۲۵ سال را در زندان شاهنشاهی سپری کرده بود، در جمهوری اسلامی نیز ۱۳ سال در زندان ماند و بدین ترتیب بعنوان قدیمی ترین زندانی سیاسی جهان شناخته شد. عموشی، پس از یک دوره کارزار دفاع از زندانیان زنده مانده توده ای و بویژه شخص او، از زندان جمهوری اسلامی آزاد شد. دخالت مستقیم نلسون ماندلا، رهبر افریقای جنوبی برای نجات عموشی، نقش مهمی در آزادی او داشت.

کتاب خاطرات عموشی که "دوره زمانه" نام دارد، رویدادهای و حوادث ایران را طی سه دهه ۳۰، ۴۰ و ۵۰ در برمی گیرد و تا آستانه انقلاب ۵۷ را شامل می شود. در این کتاب، برای نخستین بار و بصورت مستند، کونهای های رهبری حزب توده ایران برای مقابله با کودتای ۲۸ مرداد و سیاست اشتباه آمیز رهبری حزب در برابر دولت دکتر مصدق، تا آستانه قیام ۳۰ سال ۳۱ بررسی می شود. از سوی دیگر، واقعیات مربوط به ضعف های پیشی و سیاسی دکتر مصدق و ملیون و طرفداران او برشمرده می شود و اینکه حتی در صورت ورود به صحنه حزب توده ایران، کودتای ۲۸ مرداد زمانی می توانست خنثی شود، که ملیون و شخص دکتر مصدق وارد میدان می شدند. امری که روی نداد و اساساً دکتر مصدق در اندیشه آن نیز نبود!

کتاب خاطرات عموشی، که در ۴۶۸ صفحه و توسط انتشاراتی "آئران" انتشار یافته، شامل نکات مهمی برای تاریخ حزب توده ایران و فصلی است از تاریخ جنبش عمومی مردم ایران برای آزادی، عدالت و استقلال ملی، که "راه توده" بتدریج بخش هایی از آنرا منتشر خواهد کرد. در این شماره، با توجه به شرایطی که امروز در ایران حاکم است و نشانه هایی از سالیهای نخست دهه ۳۰ را با خود دارد، بخش انتخابی را به رویدادهای ۳۰ تیر سال ۳۱ و سپس کودتای ۲۸ اختصاص داده ایم:

محمد علی عموشی:

حزب توده ایران و کودتای ۲۸ مرداد

*** در تمام ماههای پیش از کودتا، بی وقفه بر تعداد زندانیان توده ای افزوده می شد و یورش و حمله به تجمع و متینگ های توده ای ها ادامه داشت.**

*** باید منصف بود و نیروها را درست در جای خود (یکی در حکومت و دیگری غیر علنی و زیر فشار) ارزیابی کرد و آنگاه مسئولیت شکست را با آن تناسب تقسیم کرد!؟**

پس از قیام ۳۰ تیر

((... بهار و تابستان ۱۳۳۲ شاهد اوج تظاهرات مردمی بود و به رغم شدت یافتن کارشکنی ها و تبلیغات خصمانه مخالفان، دولت از حمایت و پشتیبانی گسترده انبوه مردم برخوردار بود.

تظاهرات خیابانی و حضور چشمگیر مردم در همه پرسی، گرچه نشانه روشنی بود از تأیید دولت مصدق و محکومیت مخالفان از جانب توده مردم، اما سبب شد تا پیروزمندان، سرمست از پیروزی، دشمن شکست خورده را دست کم گیرند و همه امید را به آراء صندوق های رای بپوزند. آنها از این حقیقت تاریخی غافل بودند که جوامعی چون جامعه ایران با نوسانات و بازی های سیاسی چندان آشنائی ندارند و تجربه آزادی و دموکراسی آنچنان نهادینه نشده است که در صورت مشاهده نقض و تجاوز، به پاخیزد و با چنگ و

ظریف، اما استراتژیک را مورد غفلت قرار داده‌اند و تنها بر مسئولیت حزب، اشتباهات و ناتوانی‌های آن انگشت نهاده‌اند و دشمنان نیز نام آنرا "خیانت‌ها" گذاشته‌اند. قلم به دستان ملی نیز از فضای مسموم ضد توده‌ای استفاده کرده، به جای نقد علمی و منصفانه، چشم برمسئولیت‌های دولت ملی و نیروهایی که در پشت سر او بسیج شده بودند بسته، کلیه مسئولیت‌های شکست را متوجه حزبی کرده‌اند که حتی به هنگام حکومت آنها نیز غیر قانونی بود و اعضایش در معرض پیگرد پلیس و مأموران حکومتی بودند!...

چگونه می‌توان منصف بود و نیروها را درست در جای خود - یکی در حکومت و دیگری غیر علنی و زیر فشار - ارزیابی کرد و آنگاه مسئولیت شکست را با آن تناسب تقسیم کرد؟!

نگارنده، بدون تردید، و به دور از حب و بغض، کلیه نیروهای مردمی - ملی و توده‌ای - را مسئول می‌داند سهم هر یک را در مسئولیت شکست متناسب با موقعیت و جایگاه آنها در فضای سیاسی دوران پیش از کودتا ارزیابی می‌کنم. سیاست و موضع‌گیری حزب نسبت به جنبش ملی از نوساناتی برخوردار بود. با اینکه در سال آخر حکومت مصدق تغییرات مثبتی کرده بود، اما بدبینی و بی‌اعتمادی ملیون - چه به علت اشتباهات و موضع‌گیری‌های نادرست حزب، و چه به علت طبع میانه رو و سازشکارانه ملیون - چنان بود که نه تنها زمینه‌ای برای ایجاد یک جبهه متحد ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی وجود نداشت، که هشدارهای به موقع حزب و اخبار مهمی که حزب در اختیار دولت مصدق قرار می‌داد شک برانگیز و مانوری تلقی می‌شد برای تضعیف رقبا و تحکیم موقع حزب!

مرداد ۲۲ سپری شد. کودتا پیروز و مردم و نیروهای مردمی از صحنه بیرون رانده شدند. ضربات حکومت کودتا هر چه بیشتر کادرهای شناخته شده حزب و نزدیکان مصدق را هدف قرار داد...

از ۳۱ تیرماه ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ایران شاهد رویدادهایی بود، که برخی نشانه‌های آن را، بدون آنکه قرینه سازی هدف باشد، طی دورانی که از انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری می‌گذرد می‌توان یافت: حادثه آفرینی‌ها، جنجال سازی‌ها، چپ روی‌ها، تحریکات، ارتباط با امریکا و انگلیس و... که دربار شاهنشاهی و وابستگان آن در ارتش، در همه آنها نقش عمده را داشت از یکسو، و تعلل‌های حکومت برای مقابله با توطئه‌های دربار، مقابله جدی با گروه‌های چماقدار و حادثه آفرین، کم بهاء دادن به متفکران مآخذ مردم، آمادگی برای ضد کودتا، از سوی دیگر.

در همین دوران، روزنامه‌ها و نشریات جنجال آفرین، همان نقشی را ایفاء کردند، که امروز در جمهوری اسلامی، امثال "سلمچه" و انواع شبنامه‌ها و بولتن‌های بی‌نام و نشان ایفاء می‌کنند. میراشرافی‌ها، در اصفهان همان گونه عمل کردند که امروز "علی اکبرپرویش" در همان اصفهان عمل می‌کند. چپ نمائی و راست روی، همانگونه توسط فدائیان اسلام و دورو بری‌های نواب صفوی پیش برده می‌شد، که امروز دارو دسته "انصار حزب الله"، تحت حمایت "جمعیت مؤتلفه اسلامی" در جمهوری اسلامی پیش می‌برند.

هر نوع یادآوری قیام ۳۰ تیر سال ۳۱ و بازگشت دکتر محمد مصدق به حکومت، و سپس کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی دولت وی، امروز وقتی اعتباری چند جانبه پیدا می‌کند، که این مرور و یادآوری، با مقایسه تحولات امروز مین ما همراه باشد. بر همین اساس و با همین هدف، به این دو حادثه بسیار مهم در تاریخ معاصر ایران نگاهی کوتاه انداخته شده است، که در زیر می‌خوانید:

درس‌های قیام ۳۰ تیر و کودتای ۲۸ مرداد!

م. امید

((روز ۲۶ تیرماه که استعفای خود را به پیشگاه شاهانه دادم، قبل از اینکه از حضورشات مرخص شوم، فرمودند، به من قول بدهید اگر اتفاقی روی داد با من همراهی کنید که بلاشامل عرض کردم، در مجلس پنجم من برای اعلیحضرت شاه فقید قسم یاد نکردم، ولی در مجلس چهاردهم برای شاهنشاه قسم یاد ننموده‌ام... پس از ۳۰ تیر هم برای اطمینان خاطر در پشت قرآنی نوشته، اهدا ننموده‌ام))

دکتر مصدق با آنکه اطمینان چندانی به اطرافیانش نداشت، هشدارهای حزب را به جد نگرفت و اگر گرفت، دست به اقدامی نزد؛ چرا که به حزب اعتماد نداشت و احتمالاً هشدارهای حزب را بخشی از تاکتیک‌های حزب برای واداشتن دولت به سرکوب جناح راست و تصفیه ارتش از شاه پرستان، و در نتیجه تقویت موقعیت حزب تلقی می‌کرد.

مصدق در استفاده از حمایت و همکاری حزب تنها تا آنجا پیش می‌رفت که با ایجاد وحشت از "غول کمونیسم" دربار و حامیان خارجی آن را وادار به مصالحه و عقب نشینی کند. او مردم میدان سیاست و ترفندهای دیپلماتیک بود. شاید عنصر اخلاقی پرهیز از کشتار، یکی از عوامل عدم مقاومت و تسلیم به کودتاچیان بوده است، اما خودداری از دعوت مردم به قیام و رد پیشنهاد حزب مبنی بر اجازه انجام تظاهرات به عواملی ریشه دارتر از عنصر اخلاقی مربوط می‌شود.

آزادیهای در دولت مصدق

مصدق در تمام دوران حکومت، اجازه فعالیت علنی و قانونی به حزب نداد، ولی نسبت به فعالیت "جمعیت ملی مبارزه با استعمار" و یا "کانون جوانان دمکرات" چشم پوشی ویژه‌ای روا داشت. تظاهرات و گردهمایی‌های هواداران حزب، در پوشش نامحالی دیگر را عملاً تحمل می‌کرد، اما دست پلیس را برای دستگیری و ضرب و شتم آنان باز نگذاشته بود. دستگیر شدگان به کیفرهای سنگینی محکوم نمی‌شدند، اما تعداد زندانیان توده‌ای روز به روز افزایش می‌یافت. در واقع دولت مصدق، دولت سرکوبگر نبود، اما آن چنانکه تصور می‌رفت، و می‌رود، چندان هم دمکرات و آزادیخواه نبود. مصدق در اندیشه اداره کشور و خدمت به ملت بود، از راه محدود کردن دربار، کوتاه کردن دست انگلستان، استفاده از تضاد امپریالیسم امریکا و انگلیس و برخورداری از پشتیبانی امریکا. او و یارانش براین باور بودند که همان گونه که در سال ۲۹ دربار به ناچار تسلیم شد - که آن را نشانی از تسلیم انگلیس در برابر خواست امریکا ارزیابی می‌کردند - به همان گونه نیز در دوران حکومت قادر خواهند بود با تکیه بر حمایت مردم و ترساندن دربار و حامیان خارجی آن، از یک آلترناتیو چپ (حزب توده ایران) زمام امور را در دست داشته باشند. غافل از آنکه آنان، خود، در عرصه بین المللی از همان تاکتیک بهره برداری می‌کردند و با بزرگ جلوه دادن "خطر شوروی" از سویی مردم کشورهای متروپل را دستخوش بیم از "تجاوز و سلطه کمونیسم" کرده، زمینه لازم برای تصویب بودجه‌های کلان تسلیحاتی را فراهم می‌کردند، و از سوی دیگر، کشورها و مردم جهان را به نام دفاع از آزادی و گستردن چتر حمایت نظامی از آنها، در برابر "خطرات سرخ" به اسارت استعمار نو درمی‌آوردند. بدین ترتیب حریف، دست مصدق را خوانده بود و تنها تا زمانی از او و سایر نیروهای ملی در مقابله با دربار و حامی سنتی دربار - انگلیس - حمایت می‌کرد که صرفاً جنبه ضد انگلیسی آن در چارچوب شکستن انحصار غارت منابع نفتی ایران توسط انگلیسیان بود، نه بیشتر.

از زمانی که امریکا اطمینان یافت که جنبش ملی ایران، نه تنها به ضد شرکت نفت انگلیس، که مخالف هرگونه ادامه غارتگری توسط هر کشور و شرکت است، و خلغ ید انگلیسیان در راه باز پس گیری حقوق ملت غارت زده ایران است، نه تسلیم به شرکت‌های امریکائی، نقش به ظاهر بیطرف و میانجی‌گرانه‌اش در اختلافات بین ایران و انگلیس را رها نمود و همچون مدعی قدم به میدان سیاست ایران گذارد. در توطئه‌های رقیب کهنه کار، انگلیس، شریک شد و سرانجام نقش اصلی را در سرکوب جنبش ملی ایران و سرنگون کردن دولت ملی مصدق ایفاء کرد. دکتر مصدق چندی در مخفیگاه باقی ماند و سپس با معرفی خویش به عوامل کودتا، تثبیت حکومت کودتاگران را مسجل ساخت...

در این میان، حزب، افزون بر انتقادات و فشارهایی که از درون، و از جانب اعضا و کادرهای خود تحمل می‌کرد، با سیل حملات روز افزون از جانب دیگران روبرو شد. در حالیکه ضربات خردکننده ضد کمونیسم در اشکال گوناگون بر حزب فرود می‌آمد و شرایط سرکوب پس از کودتا، کلیه شبکه‌های مخفی را در معرض هجوم دشمن قرار می‌داد، هواداران مصدق و نیروهای ملی نیز "گناه" شکست دولت ملی و پیروزی کودتاگران را متوجه حزب و موضع انفعالی آن کردند.

این حقیقت که رهبری حزب در مجموعه ترکیبی که آن زمان داشت، و بعدها توان و ظرفیت خود را نمایان ساخت، شایستگی اتخاذ تصمیم مهمی چون آغاز و اداره عملیات قهرآمیز را نداشت، برنگارنده پوشیده نیست، اما ساده اندیشی است که تصور شود با ورود قهرآمیز حزب به صحنه مبارزه، کودتای ۲۸ مرداد عظیم می‌ماند. حزب و سازمان نظامی آن، همان گونه که گفته شد، می‌توانستند بر سران کودتا ضرباتی وارد کنند این ضربات، اما، در صورتی منجر به خنثی شدن کودتا می‌شد که نیروهای ملی و مردمی به دعوت مصدق برای مقابله با کودتاگران به میدان می‌آمدند. منتقدان، اعم از حزبی، غیر حزبی و البته ضد حزبی، متأسفانه این نکته

قوام السلطنه در فرمان خود، متکی به نیروهای نظامی نوشت: «آشوبگران با شدیدترین عکس العمل من روبرو خواهند شد. ممکن است تا جایی بروم که دست به تشکیل محاکم انقلابی زده و روزی صدها تبهکار از هر طبقه را قرین تیره روزی سازم.»

این تبهکاری که قوام السلطنه اینگونه آنها را تهدید به محاکمه انقلابی کرده بود، کسانی نبودند جز میهن دوستان واقعی، آزادیخواهان، استقلال طلبان و طرفداران قانون و مخالفان دیکتاتوری دربار. گرچه قوام السلطنه موفق به برپایی این محاکم نشد، اما آنچه را امثال "سپید آزموده"، بعد از کودتای ۲۸ مرداد و در همین محاکم کردند، جز آن نبود که قوام السلطنه وعده داده بود. قوام السلطنه فرصت برپایی محاکم را نیافت، اما تهدیدهای او، عزم و اراده طرفداران دیکتاتوری دربار را به اطرافیان متزلزل مصدق نشان داد و بسیاری از آنها، در فاصله یکساله ۳۱ تیر تا ۲۸ مرداد ۳۲ بین مصدق و شاه مانور کردند. ستیز با حزب توده ایران را همین افراد، با انگیزه جلب رضایت بیشتر دربار، از طریق فلج سازی یگانه تشکیک مردمی، که پس از تصحیح سیاست غلط دوران اولیه خود، اکنون از دولت مصدق حمایت می کرد تشدید کردند. بعدها مشخص شد که آنها با دربار هم رفت و آمد داشتند و نقش مهمی در جلب حمایت آیت الله کاشانی از کودتاجیان نیز ایفاء کردند. در این دوران، ضرب و شتم و دستگیری و پیگرد اعضا و هواداران حزب توده ایران، ادامه داشت. دربار، سران ارتش و مخالفان قسانون و طرفداران دیکتاتوری دربارشاهی، که از نقش حزب توده ایران در جریان ۳۰ تیر خشمگین بودند و آنرا یگانه سنگر بی تزلزل حمایت از مصدق تشخیص داده بودند، عزم خود را برای فلج کردن حزب، وادار کردن دولت به ایجاد تنگناهای بیشتر علیه حزب و افزایش گروه های اوباش برای ایجاد رعب و وحشت در جامعه تشدید کردند. دایره محدودیت ها علیه حزب توده ایران چنان بود که حتی هواداران "صلح" را نیز در بر می گرفت. توده ای ها، در این دوران زندان و تبعید می شدند.

دربارشاهی، طرفداران دیکتاتوری، مخالفان قسانون و همه آنها که خواهان سرنگونی مصدق بودند، پس از یک دوره تشنج آفرینی، ایجاد رعب و وحشت در جامعه، بسیج روحانیون و فشار آنها به مصدق، برای محدود ساختن باز هم بیشتر حزب توده ایران، سرانجام او را ناچار به برقراری حکومت نظامی کردند. یعنی همان شرایطی که اگر خود به قدرت می رسیدند آنرا برقرار می ساختند. حکومت نظامی عمداً علیه حزب توده ایران عمل کرد. همان نظامیانی به خیابان کشیده شدند، که عنان اختیارشان نه در کف دولت، بلکه در کف دربار شاهنشاهی بود. حضور نظامیان در خیابانها، نه تنها ترسینی شد برای ارتش، جهت اجرای اوامر دربار و ژنرال های وابسته به دربار برای مقابله با مردم، بلکه برای دربار نیز امکانی شد جهت ارزیابی روحیه ارتش برای سرکوب مردم. طی دورانی که حکومت نظامی برقرار شد، مردم نیز به حضور نظامیان در خیابان ها عادت کردند و رعب و وحشت نیز به کناره گیری مردم از صحنه کمک کرد. برای دستیابی به همین نتیجه آخر، که بسیار مطلوب دربار شاهنشاهی بود، گروه های فشار و ماجرا آفرینی های بی وقفه حزابی نظیر "سومکا"، "حزب زحمتکشان" و اوباش چماق دار نیز نقش خویش را بخوبی ایفاء کردند. در این میان، علیرغم تصحیح سیاست غلط دوران اولیه حزب توده ایران در برخورد با دولت مصدق، همچنان، تجربه کم حزب توده ایران و برخی اختلاف نظرها و دسته بندی های در رهبری حزب نیز نقش مخرب خود را ایفاء کرد. (۱)

جمعیت مبارزه با استعمار، که در این دوران نقش سخنگوی حزب توده ایران را ایفاء می کرد، روز ۲۹ تیرماه ۱۳۳۱ اعلامیه ای انتشار داد و ضمن اشاره به اشتباهات دکتر مصدق، خطر اصلی در جامعه را نیروهای توطئه گرا و وابسته به دربار شاهنشاهی و مخالفان استقلال ملی و دولت مصدق اعلام داشت. حزب توده ایران برای مقابله با این توطئه ها خواهان تشکیل "جبهه واحد ملی" علیه استعمار شد. حزب نیروهای این جبهه را اینگونه برشمرد: «آقایان کاشانی، دکتر مصدق و سایر گردانندگان جبهه ملی، احزاب و سازمان ها»

اهداف این جبهه، از سوی حزب توده ایران سقوط دولت قوام السلطنه، تامین آزادی های دموکراتیک و اخراج کارشناسان آمریکایی و سرکوب توطئه کنندگان اعلام شد.

طرح جبهه و ضرورت تشکیل آن، گرچه به مذاکرات مستقیم نیانجامید و به تصویب نرسید، اما در عمل و علیرغم همه دشواریها و کارشکنی ها تشکیل شد و روز ۳۰ تیر توان و قدرت آن به نمایش گذاشته شد. آیت الله کاشانی که هنوز روبروی دربار بود و در کنار مصدق، اعلامیه ای علیه دولت قوام السلطنه صادر کرد و مردم را به "جهاد اکبر" دعوت کرد. این حرکت واحد، در روز ۳۰ تیر به حکومت ۴ روزه قوام پایان بخشید و مصدق بار دیگر به نخست وزیری رسید. قوام السلطنه مردم را تهدید به محاکم کرده بود،

مصدق به هر دلیل نتوانست دست توطئه گران درباری را قطع کند. غفلت تا آنجا ادامه یافت که مستشاران نظامی امریکا، تحت پوشش اصل ۴ ترومن موفق به سازماندهی در ارگانهای دولتی و نظامی شدند. ریاست اصل ۴ با اردشیر زاهدی بود، که پدرش سرلشکر "فضل الله زاهدی" وزیر کشور معزول کابینه مصدق- مجری کودتای ۲۸ مرداد شد.

اطرافیان مصدق، نظیر مظفریقانی (رهبر حزب زحمتکشان)، حسین مکی و شمس قنات آبادی (رهبر روحانی "مجمع مسلمانان مجاهد") بودند، که این آخری خود را وابسته به آیت الله کاشانی نیز معرفی می کرد و در حقیقت نقش رابط دولت با کاشانی و روحانیت را برعهده گرفته بود. همه آنها اگر بر سر هر مسئله ای با هم اختلاف نظر و عمل داشتند، برسر ستیز با حزب توده ایران هیچ اختلافی با هم نداشتند.

اعلامیه استعفا مصدق از نخست وزیری، در تاریخ ۲۶ تیرماه ۳۱ در مطبوعات انتشار یافت. در این استعفا هیچ اشاره ای به بند و بست های دربار و توطئه کنندگان علیه دولت و آزادی ها نشده و به علل اساسی اختلافات بین شاه و مصدق نیز نپرداخته بود.

با آنکه مردم در حمایت از مصدق به خیابان ها ریختند، اما نباید فراموش کرد، که غیر از اعضای سازمان های مستقیم و غیر مستقیم حزب توده ایران، که مطابق سیاست و رهنمود حزبی، برای دفاع از مصدق به خیابان ها آمده بوده و منسجم عمل می کردند، توده مردم، آگاهی عمیقی از ماجرا نداشتند و این بزرگترین ضعف بود. ضعفی که دشمنان آزادی و استقلال ایران، امریکا و انگلیس و درباریان توانستند بدقت روی آن سرمایه گذاری کرده و خود را برای کودتای آینده آماده کنند.

مصدق به محاسبات سیاسی در بالا، بهانی بسیار بیشتر از اتکاء به توده مردم و ضرورت سازمان بخشیدن به آنها داده بود. او در نامه خویش به شاه نوشت، که پست وزارت جنگ را شخصاً می خواسته در اختیار داشته باشد و این خواست مورد موافقت و تصویب شاهانه قرار نگرفت و تصریح کرد: «بهرتر است دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملاً مورد اعتماد باشد.»

بدین ترتیب، مردم نفهمیدن انگیزه اصلی مصدق برای در اختیار گرفتن وزارت جنگ چیست؟ باقی ماندن رهبری نظامیان در دست شاه و درباریان کدام خطر را در پی دارد؟ شاه چرا نمی خواهد عنان ارتش و نظامیان را به دولت سپرده و تسلیم قانون شود؟ مدافعان سرسخت باقی ماندن عنان اختیار نظامیان در دربار شاهنشاهی چه کسانی هستند و چرا با اقتدار دولت و گسترش سایه قانون بر سر نظامیان مخالفتند؟ در میان اطرافیان خود او و موتلفین کابینه اش چه کسانی با نظامیان و دربار تماس دارند و درعین نشستن در کنار مصدق، از اقتدار نظامی و سیاسی شاه و دربار حمایت می کنند؟

همه این سؤالات بی پاسخ ماند و آگاهی مردم در همان چند خطی خلاصه شد، که بنام استعفا در اختیار شاه گذاشته شد!

مردم ندانستند، نخست وزیری که می خواست "قانون" را در کشور اجرا کند، چرا و تحت چه فشاری ابراز ناتوانی کرده و خود را کنار کشید.

بی اطلاعی مردم از ریشه مسائلی که پشت صحنه جریان داشت، به امثال "اشرف" خواهر قدرت طلب، توطئه گر و جسور شاه امکان داد، تا فارغ از تزلزل های ذاتی برادرش "محمد رضا" وارد میدان شود و مانند همه نمونه های تاریخی، دست یاری را بطرف سفارتخانه های انگلیس و امریکا و عوامل داخلی آنها در داخل کشور دراز کند.

دربار، مخالفان مصدق و توطئه گران، استعفا مصدق را رویدادی سیاسی و معمولی تبلیغ کردند و ضعف جسمی و روحی مصدق را در مقابله با مشکلات حکومتی برجسته ساختند. "شاه" ماند و اختیارات قانونی اش! یعنی معرفی نخست وزیر تازه ای به مجلس و بی سرپرست باقی نگذاشتن دولت! قوام السلطنه فرمان نخست وزیری را از دربار گرفت، اما فرمانی که بلافاصله صادر کرد، نشان داد که پشتش علاوه بر دربار شاهنشاهی به جاهای دیگری نیز گرم است. فرمان قوام السلطنه، در عین حال نشان داد که تمام بیم و هراس دربار و توطئه کنندگان علیه قانونمندی در کشور، از مقاومت مردم است. تهدید مردم به سرکوب نظامی نیز نشان داد که دربار شاهنشاهی به چه دلیل و انگیزه و برای کدام موافق و کدام اعمال غیر قانونی و ضد مردمی بر باقی ماندن فرماندهی ارتش و نیروهای نظامی در دربار شاهنشاهی اصرار داشت. با کمال تاسف، پس از شکست این توطئه، و یورش دربار نیز، علیرغم اختیارات ظاهری که مصدق برای کنترل نظامیان از دربار گرفت، او یازهم این واقعیات را به مردم نگفت. این راز سر به مهر، آنچنان ناگشوده ماند، که انبوه سربازان و درجه داران و افسران جز ارتش نیز، در جریان کودتای ۲۸ مرداد پدروستی نمی دانستند، واقعاً عامل خدمت به میهن شده اند و یا خیانت به آن. آنها نیز نمی دانستند پشت صحنه چه گذشته است.

استیضاح وزیر کشور، نشان داد که پنهان ساختن خود را نه دیگر ممکن و نه ضروری می‌دانند، چرا که نبرد آشکارتر از آنست که بتوان آن را از درون سنگرها هدایت کرد! حالا دیگر برای دفاع از سنگرها باید به صحنه مستقیم و آشکار نبرد رفت! جنبش مردم، باید برای چنین نبردی خود را آماده کند! نبردی که ای بسا، از سوی مخالفان تحولات، با برخی ماجراجویی‌های نظامی نیز همراه شود!

تجربه ناشی از مقاومت‌های یکسال و چند ماهه اخیر، در برابر خواست و اراده مردم، همچنین نشان داد، تا زمانی که نهادهای دولتی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی زیر نفوذ بازندگان انتخابات قرار دارند، یعنی تا زمانی که ماشین دولتی، حتی در همان حد و مرزی که جنبش در آن قرار دارد، درهم شکسته نشود، "گذار" در هر شکل از اشکال آن، سیر طبیعی را طی نخواهد کرد!

اینست آن درس بزرگی که باید از جنبش ملی، سالیهای حکومت دکتر محمد مصدق، قیام ۳۰ تیر سال ۳۱ و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ گرفت.

تجربه نشان می‌دهد، تا زمانی که قوای نظامی، امنیتی، انتظامی از اختیار طبقات و اقشار خارج شده و در اختیار آن طبقات و اقشار قرار نگیرد، که خواهان تحولات، رفم و حتی شبه انقلاب و انقلاب مسالمت آمیز و یا غیر مسالمت آمیز هستند، پیوسته مقاومت‌ها ادامه خواهد یافت و خطر یورش نیز همچنان وجود دارد. شاه و دربار، به نمایندگی از خوانین و مالکین بزرگ و سرمایه داری تجاری ایران، عنان اختیار قوای مسلح را با هدف حفاظت از ماشین دولتی این اقشار و طبقات از کف نداد. امروز نیز، کوشش سرمایه داری تجاری قدرتمند جمهوری اسلامی و زمین داران بزرگ و ارتجاع مذهبی برای در اختیار داشتن قوای مسلح، همین هدف را دنبال می‌کند. موضع گیریهایی اخیر فرمانده سپاه و حمایت بی دریغی که سران جمعیت موفلقه اسلامی از تهدیدهای آنها می‌کند، بیانگر همین واقعیت است. آلوده ساختن فرماندهان سپاه پاسداران به امور تجاری و دلالی و سرازیر کردن پول تجارت به کیسه این فرماندهان، با هدف تبدیل آنها به متحدان طبقاتی خویش صورت گرفته است. (این همان شگردهی است که در پاکستان به اجرا گذاشته شده و فرماندهان و سران ارتش این کشور، خود از مالکین، سرمایه داران و خوانین بزرگ پاکستان به حساب می‌آیند) بازندگان انتخابات دوم خرداد، با تمام توان خویش از نگهداشتن دو قوه مقننه و قضائیه در دست خویش دفاع می‌کنند، تا ماشین دولتی خویش را حفظ کنند.

آنجا که از بسیج مردم، از در صحنه نگهداشتن آنها، از ضرورت انشاگری، از ضرورت تشدید آگاهی مردم، از ضرورت دوری گزیدن از معاملات و ملاحظات پشت پرده دفاع می‌شود و از ضرورت گفتگوی ساده و صریح و بی پرده با مردم سخن گفته می‌شود، تجربه گذشته و قانونمندی‌های مربوط به تحولات مرور می‌شود.

در صفوف چپ

با کمال تأسف، در سالیهای اخیر، سازمان‌ها و احزاب چپ، پس از ۴۰ سال، به نوع و شیوه دیگری، آن اشتباهاتی را تکرار می‌کنند، که حزب ما در دوران اولیه برخورد چپ روانه خود با دولت مصدق گرفتار آن شده بود. این چپ روی، که اکنون، تا حدودی جنبه انفعالی به خود گرفته، بویژه تا پیش از انتخابات اخیر ریاست جمهوری، در این شعارها و تاکتیک‌ها خلاصه شده بود: "مجموعه رژیم"، "حکومت آخوندها"، "یکسان بودن ماهیت جناح‌ها"، "تغییر ناپذیر بودن رژیم"، "بی نتیجه بودن رفم و اصلاحات"، "جنگ زرگری بین جناح‌های حکومتی" و سرانجام اینکه "چون تمام جناح‌های رژیم خود را ملزم به ولایت فقیه" می‌دانند، پس همه سرو ته یک کرباس‌اند" خلاصه شده است.

فهرست "راه توده"

با پژوهش از خوانندگان و دنبال کنندگان صفحه "فهرست راه توده" باطلاع رسانده می‌شود، که بدلیل تراکم اخبار و مقالات، و همچنین تاخیر در دریافت مطلب مربوطه، ادامه انتشار فهرست "راه توده"، از شماره آینده پی گرفته خواهد شد. امیدواریم در فاصله شماره‌های ۷۴-۷۵، مشکلات پیش آمده برای تهیه فهرست "راه توده" برطرف شده و تاخیر در دریافت مطالب، تکرار نشود.

اما فرصت چنین کار را نیافت. دکتر مصدق حتی توطئه گران را تهدید به محاکمه هم نکرد، چه رسد به تشکیل چنین دادگاهی!

بدین ترتیب و با آنکه مصدق بر سرکار بازگشت، توطئه گران پس از یک دوره بسیار کوتاه عقب نشینی و فرصت یافتن برای بررسی طرح‌های تازه علیه دولت، بار دیگر وارد صحنه شدند. ایجاد شکاف در میان نیروهائی که عملاً در جبهه واحد ملی در مقابل دربار و نخست وزیر برگزیده شاه، "قوام السلطنه" به مقاومت برخاسته و روز ۳۰ تیر او را عزل کردند، نخستین هدف جبهه واحد توطئه گران شد. آنها توانستند ابتدا کسانی را از میان باصطلاح یاران و همراهان مصدق، با خود همراه سازند، شکاف در میان نیروهای مذهبی و ملی ایجاد کنند و همه این نیروی جدا شده از مصدق را در برابر حزب توده ایران قرار دهند. مصدق به تمام این توطئه‌ها بی‌اعتنائی نشان داد و آنها را دست کم گرفت، در حالیکه مخالفانش قدرت مردم و توان جبهه را دست کم نگرفته و علیه آن نه تنها نیروی داخلی خود را بسیج کردند، بلکه خود را مستقیم و غیر مستقیم، در اختیار امریکا و انگلیس نیز گذاشتند!

اگر کسی مدعی شود، که حزب توده ایران و رهبری آن، در طول ۳۰ تیر سال ۳۱ تا ۲۸ مرداد سال ۳۲ توانست خود را در این کشاکش و در جریان انبوه توطئه‌ها روئین تن نگذارد سخنی به گزاف گفته است. پلنوم چهارم حزب توده ایران، که پس از شکست جنبش ملی و پیروزی کودتاچیان، در مهاجرت تشکیل شد، کوتاهی‌ها و اشتباهات سیاسی و انفعال سازمانی حزب را یک ضعف عمده برای رهبری حزب تشخیص داد و بشدت از آن انتقاد کرد. پلنوم به این نتیجه رسید، که علیرغم کوتاهی بسیار جدی مصدق برای مقابله با کودتاچیان، علیرغم تنها ماندن حزب توده ایران در صحنه و علیرغم همه تلاشی که برای تشویق دکتر مصدق برای نشان دادن واکنش و فراخواندن مردم به صحنه صورت گرفت، حزب می‌بایستی خود نیز بصورت مستقل آماده مقابله می‌شد و در دفاع از دولت قانونی دکتر مصدق وارد میدان عمل می‌شد!

این تجربه عظیم، امروز بعنوان یک تجربه ملی در خدمت جنبش انقلابی مردم ایران است. گذشته، وقتی میراثی گرانبهاست، که در خدمت لحظه و آینده قرار گیرد. سخن، در لحظه کنونی، بر سر مرور گذشته جهت بهره جویی از آن برای مقابله جنبش کنونی مردم ایران با نیروهای مخالف تحولات مترقی در ایران است. سخن از رفراندوم تاریخی مردم ایران در دوم خرداد سال ۷۶ است که مردم با انتخاب محمد خاتمی، نه تنها به تحولات رای دادند، بلکه مشت بر سینه ارتجاع مذهبی، سرمایه داری بازاری و تجاری و غارتگری زدند. سخن از مقاومت شکست خورده‌گان این انتخابات و توطئه‌های آنهاست که مردم آنها را طرد کردند، اما آنها، متکی به اهرم‌هائی که در اختیار دارند، در مقابل مردم ایستاده‌اند تا از منافع و موقعیت حکومتی خویش دفاع کنند. سخن از منافع طبقاتی بازندگان انتخابات و طبیعی بودن مقاومت آنهاست. و سرانجام، سخن از همان نبرد "که بر که" در جامعه امروز ایران است. همان نبردی که از فردای پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ تاکنون ادامه داشته و با کمال تأسف و بدلیل پراکندگی نیروهای انقلابی، این نبرد در سالیهای پس از پیروزی انقلاب، با تقویت هر چه بیشتر مواضع مخالفان انقلاب در حاکمیت جمهوری اسلامی همراه بوده است.

اگر انتخابات دوم خرداد و آراء عظیم داده شده به محمد خاتمی را، رای مردم به تحول به حساب آوریم، که یقیناً همینگونه است، بنابراین، مردم در یک حرکت مسالمت آمیز شبه انقلابی و با تکمیل کننده انقلاب بهمن ۵۷ شرکت کرده‌اند. با همین ارزیابی است که درهم شکستن ماشین دولتی، در جهت خواست و اراده مردم یک ضرورت اجتناب ناپذیر است. ضرورتی که اگر در این مرحله بدان عمل نشود، جنبش انقلابی مردم ایران، در گام‌های بعدی، اشکال دیگری را برای تحقق آن خواهد یافت. این ماشین دولتی، در خدمت اقشار و طبقاتی است که باید جای خود را به نمایندگان اقشار و طبقات شرکت کننده در انتخابات دوم خرداد بدهد. تجربه یکسال و چند ماهی که از انتخابات دوم خرداد می‌گذرد، نشان داد، که صاحبان و هدایت کنندگان ماشین دولتی، علیرغم باخت خود در انتخابات و علیرغم خواست مردم، مانند همه نمونه‌های مشابه آن در سراسر جهان، به آسانی قدرت را از دست نخواهند داد، حتی اگر در حرف، پیروزی و یا خواست مردم را تأیید کنند. کارزار کنونی بر سر ماشین دولتی، هر اندازه بیشتر عمیق شود، به همان اندازه مقاومت‌ها عیان‌تر و آشکارتر می‌شود. بی پروائی سران و رهبران "جمعیت موفلقه اسلامی"، بعنوان تشکیلات وابسته به سرمایه داری تجاری و زمین داران بزرگ، در ستیز با خواست‌های مردم و ترک تمام احتیاط‌های گذشته در به میدان کشیدن نیروهایش برای مقاومت، نمونه این وضع است. جمعیتی که سران آن تا دو سال پیش، حتی تشکیلات‌های آشکار و پنهان خود را از مردم پنهان نگاه می‌داشتند، امروز نه تنها بیم و هراسی از تشکیل کنگره و پلنوم‌های پیاپی و انتشار روزنامه ارگان به خود راه نمی‌دهند، بلکه فراکسیون وابسته مستقیم به آن در مجلس اسلامی، با

شرایطی که امروز در برابر "حزب توده ایران" قرار دارد، کدام است؟!

پراکندگی سازمانی در خارج از کشور، اصرار گردانندگان "ارکان مرکزی حزب" به ندیدن واقعیت ها، حضور یک سلسله اعضای حزب در داخل کشور که می توانند و لازم است در تحولات جامعه، به عنوان یک توده ای و یک ایرانی نقش داشته باشند، امکان های معینی که برای گسترش فضای آزاد تر فراهم آمده، تجربیاتی که مردم طی ۲۰ ساله گذشته بدست آورده اند، خواست ما برای جلوگیری از جنگ و خونریزی و دفاع از رای و خواست مردم به هر شکل.

رفقای گرامی!

در شماره ۲۲ "راه توده" نامه ای از رفقای ساکن امریکا درج شده بود، که در آن ضمن بیان دشواری های آنها، به اهمیت اصل "مرکزیت دمکراتیک" نیز اشاره شده و خواسته شده بود تا در این مورد مقالات بیشتری منتشر شود. من، ضمن داشتن نظر مشترک با این رفقا، در مورد وضعیت کنونی نشریه "نامه مردم" و لطامات جدی که از این طریق به حزب ما وارد آمده و می آید، بر این اعتقاد هستم که نه تنها باید در مورد اصل مرکزیت دمکراتیک، بلکه بیش از آن، باید در باره مفهوم حزب و شیوه عمل سازمانی آن بیشتر سخن گفته شود، که این مسئله نیز یکی از گره های کنونی جنبش ماست. ضمن اینکه نمی توان فراموش کرد، همانطور که تجربیات نشان داده است، شیوه عمل سازمانی یک حزب به تأیید و تکذیب این یا آن اصل چندان وابسته نیست، بلکه مسئله تفسیر مشخصی است که یک حزب از آن، نه در حرف و بر روی کاغذ، بلکه در عمل و در مبارزه روز به عمل می آورد. ضمن اینکه اگر بپذیریم سازمان هر حزب و قواعد آن در پیوند مستقیم با شرایطی قرار دارد، که در آن فعالیت می کند و هدف یا اهدافی است که در برابر خود می گذارد، مسئله ای که امروز، بطور مشخص در برابر اعضای حزب توده ایران مطرح است، آن است که چگونه می توان بهترین شیوه سازمانی را برگزید، که پاسخگوی نیازها، واقعیت ها، شرایط و اهداف مشخص حزب، جنبش و دوران ما باشد.

از جمله ویژگی هایی که می توان برای شرایط کنونی بر شمرد، عبارتست از:

- * پراکندگی سازمانی و فردی در خارج از کشور، اصرار گردانندگان "ارکان مرکزی حزب" به ندیدن واقعیت ها، نشنیدن توصیه ها، بی اعتقادی به مشورت با اعضای حزب، شایعه پراکنی، انفعال سیاسی ناشی از این مجموعه و غیره.
- * وجود یک سلسله اعضای حزب در داخل کشور که می توانند و لازم است در تحولات جامعه به عنوان یک توده ای و یک ایرانی مشارکت داشته باشند،
- * نحوه استفاده از امکان های معینی که برای گسترش فضای آزادتر فراهم آمده است و تجربیاتی که مردم و نیروهای سیاسی، اعم از مذهبی و یا غیر مذهبی طی بیست ساله پس از انقلاب بدست آورده اند،
- * خواست ما برای مبارزه علیه ارتجاعی ترین نیروها در جمهوری اسلامی، به قصد منزوی کردن آنها و کشودن راه برای گسترش فضای سیاسی،
- * خواست ما برای جلوگیری از جنگ و خونریزی داخلی و حمایت از تحول مسالمت آمیز، که به نفع مردم آینده میهن ماست، در عین آمادگی برای دفاع از رای و خواست مردم به هر شکل،
- * تجربیات و موفقیت ها و شکست های جنبش انقلابی در جهان و بویژه از هم پاشی اتحاد شوروی از یکسو، و بن بست سرمایه داری و گسترش مبارزات در سالیان اخیر از سوی دیگر،
- * ضرورت طرح نظرات و دیدگاه های حزب، در باره سمت گیری های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در جامعه، بی پاسخ نگذاشتن حملات تبلیغاتی علیه حزب و دفاع از سوسیالیسم در برابر دیدگاه های سوسیال دمکراسی،

و...

همه اینها بخشی از واقعیتی است که ما در آن فعالیت می کنیم و به آن فکر می کنیم. در این شرایط، مسئله ظاهری بیش از آنکه تأیید یا عدم تأیید اصل "مرکزیت دمکراتیک" باشد، آن است که باید کدام شیوه سازمانی و قواعد فعالیت را برگزید و یا حتی، در صورت لزوم ابداع کرد، که بتواند:

- * از یکسو امکان بیشترین انسجام و هماهنگی و فعالیت در خارج از کشور را فراهم آورد،
 - * و از سوی دیگر، دست هر چه بازتری را برای اعضاء و هواداران حزب در داخل کشور، بمنظور مشارکت هر چه بیشتر در تحولات و ایفای نقش توده ای و افزایش وزن و اعتبار مجموعه حزب توده ایران بوجود آورد.
- در خاتمه، برای آنکه به سهم خود، خواست رفقای ساکن امریکا را پاسخ گفته باشم، ترجمه زیر را که در باره شیوه سازمانی حزب و "مرکزیت دمکراتیک" و... است، برایتان ارسال می دارم. در این مطلب ارتباط میان شرایط یک کشور و یک حزب و اصول حاکم بر فعالیت آن، از خلال یک تجربه تاریخی مشخص بیان گردیده و تحولات تاریخی مرکزیت دمکراتیک مورد توجه قرار گرفته است. نویسنده مقاله "ژاک شامبر"، عضو رهبری حزب کمونیست فرانسه است که قبلا از وی مقالاتی در "راه توده" به چاپ رسیده است.

م. خیرخواه

وظائف "دوران" و اشکال سازمانی حزب

ها نیز خود جنبه سازنده پیدا می‌کردند، چرا که تجربه نشان می‌دهد هیچ چیز بدتر از آن نبوده است که از مبارزه دست کشیده شود. در این مورد کافی است به درس‌هایی توجه شود که مارکس و انگلس، گاه با اصلاح دیده‌گاههای خود، از شکست انقلاب‌های ۱۸۴۸ یا کمون پاریس، در کتابهای مبارزه طبقاتی در فرانسه، انقلاب و ضد انقلاب در آلمان، جنگ داخلی در فرانسه و غیره گرفتند. در جریان بحث و در کوران تجربیات، همواره چندین مسئله در ارتباط با یکدیگر مطرح بوده است: مفهوم حزب، اشکال سازمانی که قادر باشد استقلال قضاوت و فعالیت آن را تضمین کند، نقش و سهم اعضا و رهبران. بسته به اهداف و شرایط مبارزه و بسته به حاکم بودن این یا آن ایده در باره تحول اجتماعی، به این مسائل پاسخ‌هایی متفاوت داده شده است.

این بحث‌ها هر چند که همواره ریشه در واقعیت‌های ملی هر کشور داشته، اما با پیدایش سازمان‌های انقلابی در یک سلسله از کشورهای عمده سرمایه داری، به پیدایش جریان‌هایی بین‌المللی منجر گردیده، که تاسیس انترناسیونال اول و سپس دوم، مرحله‌هایی در این روند بوده است. روندی که طی آن، برخی از مفاهیم در برخورد با واقعیت اعتبار خود را از دست دادند و مفاهیمی دیگر، خود را دربردارنده آینده نشان دادند و غنی‌تر گردیدند.

تشکیل احزاب کمونیست

احزاب کارگری انقلابی توده‌ای، که پس از کمون پاریس تشکیل شدند، در آستانه سده بیستم به نیروی تبدیل شدند که محافل حاکمه ناچار بودند آنها را به حساب آورند. این احزاب در اکثریت خود، در مفهومی دگماتیک از مارکسیسم باقی مانده بودند، آن هم در شرایطی که همه چیز از ضرورت ادامه دادن جنبش اقتصادی و انقلابی مارکس برای روشن ساختن مسائل نوین مبارزه حکایت می‌کرد. اما این دوران، تنها دوران گسترش جنبش کارگری نبود، بلکه هم چنین دوران امپریالیسم، سرمایه داری انحصاری با تمرکز، رقابت‌های آن برای تقسیم بازارها و جهان، سیاست تسلیحاتی و رواج ایدئولوژی شوونیستی نیز بود. این تحولات منجر به گسترش بحث‌هایی در میان مارکسیست‌های "آرتدکس" و "رویزیونیست" گردید. اما این بحث‌ها، علیرغم اهمیت آن، به نادیده گرفتن جنبه نوین مسائل دوران و در میان آنها جنگی که در پیش بود و تکرار مدام تنش‌ها و بحران‌های بین‌المللی جلوگیری از آن را دشوار می‌کرد، انجامید. در روسیه، لنین بدین مسائل توجه داشت و در مفاهیم "آرتدکس" باقی نماند. در فرانسه ژان ژورس "کوشید تا این شرایط نوین را در نظر گیرد و پاسخ‌هایی برای آن ارائه دهد.

*** پیشرفت جنبش انقلابی هرگز بر روی یک خط صاف حرکت نکرده و بحث بر سر اشکال سازمانی جنبش سیاسی طبقه کارگر به اندازه خود این جنبش قدمت دارد.**

با همه این‌ها، زمانی که جنگ درگرفت، تقریباً همه احزاب سوسیال دمکرات و سوسیالیست، در هر کشوری، به شکلی به توجیه و اجرای سیاست جنگ پرداختند. چنین بود، از جمله وضع حزب سوسیالیست و همراه با آن، اکثریت رهبران سندیکالیست فرانسه. تاسیس احزاب کمونیست بر این زمینه تاریخی ریشه داشت. مبارزان و پایه‌گذاران این احزاب، با توجه به تجربه سرمایه داری و جنگ، در واقع ناتوانی رهبران سوسیال دمکرات را محکوم می‌کردند. هدف و خواست اصلی آن بود که از تکرار چنین شکست‌ها و ورشکستگی‌هایی در آینده جلوگیری شود، خواسته‌ای که لنین با تاسیس انترناسیونال نوین، انترناسیونال سوم، بدان پاسخ داد.

مفهوم حزب انقلابی، نقش آن و قواعد سازمانی آن، نه به خودی خود و نه به گونه‌ای تجریدی مطرح است. مفهوم و درک ما از سازمان حزب، پیوند تنگاتنگ با سیاست و استراتژی ما دارد و خود یکی از ابعاد مهم آن است. تجربیات تاریخی نه تنها ضرورت حزب انقلابی را نشان می‌دهند، بلکه حکایت از آن دارند که وجود چنین حزبی و فعالیت آن به هیچ عنوان جنبه خود بخودی ندارد، بلکه در پیوند با جنبشی است، که طی آن طبقه کارگر نیروی عمده اعتراض به نظم سرمایه داری حاکم و حامل چشم انداز جامعه متفاوت و برتر می‌شود. وجود حزب و فعالیت آن همواره نشان دهنده یک تلاش و مبارزه است.

تجربه تاریخ

بورژوازی هیچگاه از تلاش علیه شکل‌گیری سازمان "سیاسی" مستقل طبقه کارگر لحظه‌ای غفلت نکرده و در این تلاش بر تاثیرات و رسوبات طولانی گذشته جوامع طبقاتی تکیه کرده است. روشن بین‌ترین سخنگویان آن، ولو اینکه تاریک‌ترین جنبه‌های استثمار را مورد انتقاد قرار داده باشند، این پیشداوری را حفظ کرده‌اند، که طبقه کارگر، طبقه‌ای است محروم و استثمار شده و درست به همین دلیل ناتوان از استقلال است. آنها هرگز این اندیشه که طبقه کارگر و زحمتکشان می‌توانند به نیروی پیشنهاد و به نیروی هدایت کنند، جامعه تبدیل شوند را نپذیرفتند. و این اصلی است، که هر روز به شکلی بازآفرینی می‌شود و اندیشه انقلابی ناچار است بطور دائمی با آن به مبارزه برخیزد. همین کلیشه‌ها بود که بر برخی جریان‌های جنبش کارگری اثر گذاشت، بنحوی که هدف خود را تنها به خواسته‌های مطالباتی محدود نمودند.

این ضرورت که طبقه کارگر استقلال خود را بدست آورد، یعنی اهداف طبقاتی خاص خود را تعیین کرده و در نتیجه، در عرصه سیاسی سازمان یابد، یکی از جنبه‌های تعیین‌کننده شکل گرفتن آن، بعنوان یک "طبقه" بوده است. مبارزات سال ۱۸۴۸ در اروپا و جنبش "چارتیست‌ها" در انگلستان این واقعیت را به اندازه کافی نشان دادند، که بدون وجود سازمان سیاسی مستقل طبقه کارگر، این طبقه وابسته به دیگر نیروهای سیاسی باقی خواهد ماند و یا به انزوا و شکست دچار خواهد گردید.

*** حزب طبقه کارگر وقتی نقش پیشرو را دارد، که بتواند مسئله عمده و اصلی یک دوران تاریخی معین را بدرستی تشخیص دهد.**

تجربه کشورهای "سوسیالیست" اروپا نیز نشان می‌دهد، که نقش پیشرو چنین حزبی، با ادعا بوجود نمی‌آید، بلکه به ظرفیت ابتکار و نوآوری آن و قبل از هر چیز به توان یک حزب برای آنکه بتواند مسئله عمده و اصلی یک دوران تاریخی معین را بدرستی تشخیص دهد، بستگی دارد. هیچ چیز از قبل داده نشده است و هیچ دستاوردی تا ابد حفظ نخواهد شد.

در طول تاریخ، پیشرفت جنبش انقلابی هرگز بر روی یک خط صاف حرکت نکرده است، چنانکه بحث بر سر اشکال سازمانی جنبش سیاسی طبقه کارگر به اندازه خود این جنبش قدمت دارد، بحثی که همراه با تحولات جامعه، شکل و محتوای مبارزه طبقات مدام از نو تجدید گردیده است. این بحث‌ها در طول تاریخ به ایجاد شبکه‌ای از "گروه‌ها" و "محفل‌ها" انجامید که بتدریج به سازمان‌هایی در سطح "ملی" تبدیل شدند، که غالباً بصورت دو جریان عمده "سوسیالیستی" و "کمونیستی" در مفهومی که مانع‌گست حزب کمونیست در آستانه انقلاب ۱۸۴۸ توصیف می‌کند، درآمدند.

همراه با تجربیات بدست آمده، اختلاف‌ها نیز گسترش پیدا می‌کرد. این تجربیات، باری از کامیابی‌ها و ناکامی‌ها را بر دوش می‌کشند. اما شکست

کارگران نسبت به رهبران دیگر احزاب یا رهبران احزاب کارگری، ولی از دیگر اقشار اجتماعی، در موضع پائین تری قرار داشته باشند.

* باید آشکارا، هرگونه سیاست اخراج یا انزوای افراد، بخاطر داشتن دیدگاه‌های متفاوت را برای همیشه محکوم، متوقف و ممنوع کرد تا بتوان از همه نیروی انسانی استفاده کرد.

ترفع و پرورش نه فقط رهبران، بلکه کادرهای دانشی دارای خاستگاه کارگری، یکی از ضرورت‌ها و دستاوردهایی است که در دوران مبارزه و تجربیات ناشی از آن بدست آمده‌است. در فرانسه، برخلاف حزب سابق یا فعلی سوسیالیست، حزب کمونیست حاضر به دادن امتیاز در این مورد نبوده و نیست. البته برخی‌ها می‌خواهند در این مسئله نوعی "کارگر زدگی" حزب کمونیست را مشاهده کنند. اما در سالهای دهه ۲۰ قرن حاضر، وزنه واقعیت‌ها و مفاهیمی که جهان را میان سلطه گران و استثمارشده‌ها، اندیشه ورزان و اجرا کنندگان تقسیم می‌کرد، دشواری‌های زیادی را هم با خود همراه داشت. اشتباهات و زیاده روی‌هایی در این عرصه صورت گرفت. اما اگر به اوضاع در تحول آن توجه کنیم، می‌بینیم که حزب کمونیست بیش از هر حزب دیگر به عقب راندن "کارگر زدگی" و همزاد آن "پوپولیسم" یاری رسانده‌است. به همان شکل که با مفاهیم نخبه گرایانه که طبقه کارگر را به یک طبقه استثمار شده، محروم، ولی محکوم به ایفای نقش اجرایی تقلیل می‌دهد، مبارزه کرده‌است.

موکزیتم و دمکراسی

این مسائل نیز با تشکیل احزاب کمونیست بوجود نیامدند و دلیل آن نیز روشن است. این‌ها مسائلی هستند که با اساس مفهوم سازمان، اهداف آن، جایگاه و نقش اعضای آن در ارتباط هستند.

دمکراسی - این اندیشه که یک حزب باید به شکل دمکراتیک اداره شود، اندیشه‌ای خود بخودی نبوده‌است، بلکه از همان زمان پیدایش احزاب کارگری، این مسئله نیز مورد توجه قرار داشت. بویژه وقتی توجه کنیم که بخش آگاه طبقه کارگر نخستین نیروی اجتماعی بود که پس از شکست انقلاب‌های ۱۸۴۸ و سپس ۱۸۷۱ به یک حزب سیاسی در مفهوم امروزی کلمه مجهز گردید.

مرکزیتم - این مسئله نیز اگر نخواهیم به دورترها، یعنی دورانی که جنبش کارگری به شکل گروه‌های پراکنده وجودداشت اشاره کنیم، به محض تشکیل سازمان‌های "ملی" بوجود آمد. در فرانسه هنگام تشکیل "حزب کارگر فرانسه"، دو شخصیت، یعنی "ژول گند" و "پل لافارگ" از اندیشه یک سازمان "متمرکز" در مفهوم متحد در سطح ملی، براساس برنامه‌ای بحث و تصمیم‌گیری شده توسط سازمان‌های پایه پشتیبانی می‌کردند. در مقابل "پ. بروس" از سازماندهی "فدرال" سازمان‌های پایه حمایت می‌نمود. وی حتی با اندیشه یک برنامه در سطح ملی که ژول گند راجع به آن با مارکس صحبت کرده بود، به مخالفت برخاست و طرح اساسنامه‌ای که در این مورد تهیه شده بود را "دیکتاتوری مارکسیست مذهب‌ها" نامید.

۳۰ سال بعد، در سال ۱۹۰۵ حزب سوسیالیست که از وحدت شکل‌های مختلف سوسیالیستی بوجود آمده بود، این موضوع را هم چنان در ابهام گذاشت. دیدگاه‌های بسیار متفاوت به نام حزب در پارلمان و در مطبوعات مطرح می‌شد. اوضاعی که در آستانه جنگ جهانی اول و پس از آن بوجود آمد، نشان داد که این "تنوع دیدگاهها" بدون آنکه کمترین تضمینی برای دمکراسی باشد، تنها به فلج اعضا و سردرگمی افکار عمومی می‌انجامد. این وضع تا اندازه‌ای ناتوانی حزب سوسیالیست را برای تقبل واقعی مسئولیت‌های خود در آن دوران توضیح می‌دهد.

در این شرایط بود که کمونیست‌ها مفهوم "مرکزیتم دمکراتیک" به شکلی که لنین آن را تدوین کرده بود و در اساسنامه انترناسیونال سوم گنجانده شده بود را پذیرفتند.

موکزیتم دمکراتیک

بنابراین، اتخاذ این قواعد سازمانی را نمی‌توان نه از تجربه و شرایط دوران و نه از آن مفهوم تحول انقلابی که این قواعد در پیوند با آنها قرار داشت،

با پایه گذاری احزاب کمونیست، سرانجام با دمکاتیسم و ناتوانی بین الملل دوم قطع رابطه شد. و بدین طریق اراده این احزاب به گسست از سرمایه داری و تعهد آنها به برپائی حزبی که قادر به دفاع از منافع طبقه کارگر در هر شرایط و رساندن صدای مستقل آن به گوش‌ها باشد، نشان داده شد. حزبی که بتواند نیروی لازم برای آزادی واقعی انسانی را گرد آورد.

تاسیس احزاب کمونیست، بنابراین نه شروع از صفر بود و نه پایان. اهمیت آن در برقراری و مشخص ساختن خط مرزی است که تا به امروز هم بقوت خود باقی مانده است، ولو اینکه محتوای آن عمیقاً دگرگون شده باشد. این احزاب براساس مفهومی از تحول انقلابی پایه ریزی شدند، که انقلاب اکتبر در آن زمان نماد آن بود. مفهوم نویسی از حزب انقلابی و چگونگی فعالیت آن بوجود آمد، که توانست سنت‌های جنبش انقلابی را با ارائه دیدگاه‌های نوینی غنی گرداند.

مفاهیم نوین

باید دید، قبل از هر چیز، چه کسی می‌تواند عضو حزب باشد؟ این، که چه کسی می‌تواند عضو حزب باشد، امروز مسئله‌ای روشن و حل شده بنظر می‌آید. اما این اندیشه که پیوستن به حزب در تنوع انگیزه‌های آن، امری است که براساس اراده مبارزه به کاراترین شکل ممکن علیه نظم مغرب حاکم و مساعدت به ایجاد جامعه‌ای نوین قرار دارد، به خودی خود بوجود نیامده‌است. در ابتدا، در جنبش کارگری گرایش‌های قوی وجود داشت که عضویت را تنها به کارگران محدود کند. در فرانسه نخستین حزب کارگری ملهم از مارکسیسم "حزب کارگری فرانسه" که در حدود دهه ۹۰ قرن نوزدهم پایه گذاری گردید، بر همین اساس مبتنی بود.

ولی نقش اعضا چیست؟

این مسئله به ظاهر ابتدائی نیز موضوع بحث‌های طولانی بوده‌است، زیرا که همواره درک ما از نقش و فعالیت سیاسی حزب انقلابی، خود بطور مشخص از درون درک از مفهوم فعالیت و مبارزه اعضای آن مطرح شده‌است. احزاب سوسیال دمکرات سابق، اساساً به یک ماشین انتخاباتی تبدیل شده بودند، که در آن "تمایندگان" نقش تعیین کننده را ایفاء می‌کردند. شیوه سازمانی این احزاب، براساس سازمان‌های "بخش"، یعنی جمع شدن گاه به گاه اعضا در جمع عمومی قرار داشت که با این نوع فعالیت متناسب بود. احزاب کمونیست، سازمان خود را بر روی "حوزه‌ها" (سلول) بنا کردند که اجازه داد مفهوم نویسی از فعالیت سیاسی در جوار خود کارگران بوجود آید. تشکیل حوزه‌های موسسات و کارخانجات نشان دهند اراده به آن بود که بحث و فعالیت سیاسی به محل اصلی استثمار انتقال یابد تا کارگران بتوانند بر جایگاه خود در تحول اجتماعی تاکید بیشتری داشته باشند. هم چنین مناسبات نوینی با جنبش سندیکائی بوجود آمد که مفهوم عمیقاً تازه‌ای از مناسبات میان فعالیت سیاسی و سندیکائی، میان سازمان سیاسی و سازمان سندیکائی بوجود آورد. نه جدائی و رقابت، نه بی تفاوتی یا خصوصیت، نه تبدیل کردن سندیکا به نامه‌رسان حزب یا گنجانیدن سازمان سندیکائی در سازمان حزبی، آن چنانکه در احزاب سوسیال دمکرات وجود داشت و در کشورهایی که هنوز در آنها سنت سوسیال دمکراسی مسلط است، وجود دارد. بلکه استقلال و همکاری در مبارزه طبقاتی براساس احترام به نقش و تجزیه و تحلیل هر یک از آنها.

فعالیت حرفه‌ای

این مسئله نیز از دیرباز در جنبش کارگری و حتی قبل از اندیشه‌های لنین، که معطوف به شرایط ویژه جنبش انقلابی در روسیه تزاری بود، مطرح بود. مسئله‌ای که با توسعه احزاب کارگری ظاهر شد. تجربه این احزاب نشان داد که تنها کافی نیست که یک سازمان سیاسی مستقل طبقه کارگر را بوجود آورد، بلکه باید امکان ترفیع و پیشرفت کادرهایی که ریشه در طبقه کارگر دارند را نیز در حزب بوجود آورد. در غیر اینصورت، تقسیم کاری که در جامعه وجود دارد، در حزب نیز باز تولید شده و مبارزین دارای خاستگاه کارگری از رهبری آن برکنار خواهند ماند.

اما این نیز مسئله‌ای خود بخودی نبوده و نیست و بناگزی با موانعی روبرو است. موانعی که در پیوند با نابرابری‌هایی هستند که مناسبات استثمار سرمایه و سلطه ناشی از آن بوجود آورده‌است. موانعی که در پیوند با سرکوب کارفرماها و دولت قرار داشته و دارند. و بالاخره موانعی که ناشی از شرایط و وضع کارگران است. یعنی این واقعیت که کارگران نمی‌توانند تمام وقت خود را صرف سیاست کنند، مگر اینکه تلاش مالی ویژه‌ای از سوی سازمان‌ها و مبارزین کارگری بوجود آید. بدین ترتیب حق داشتن اعضای حرفه‌ای را برای سازمان انقلابی نفی کرده یا مورد تردید قرار دادن به معنای آنست که بپذیریم

تغییراتی در طول زمان بوجود آمده است، از جمله انتخاب رهبران با رای مخفی و اعلام عمومی ارقام رای گیری ها. در سال ۱۹۷۲ ما اعلام کردیم که حزب کمونیست "نه مدل جامعه و نه ضد جامعه است" و "پیشرو بودن را باید در عمل بدست آورد..."

* در گذشته، وظیفه حوزه اجرای سیاست حزب بود، اما امروز این وظیفه را اجرا و "تدوین" سیاست حزب می دانیم.

هم چنین باید بر مناسبات ضروری میان حیات دمکراتیک حزب و هدف آن، یعنی ایجاد جامعه سوسیالیستی، اشاره کرد. ما بارها تاکید کرده ایم که وسعت و دشواری این وظیفه آن چنان است که انرژی و روحیه ابتکار و هوشمندی تک تک اعضای حزب را طلب می کند. دمکراسی درون حزبی "امتیازی" نیست که به اعضا واگذار می شود، بلکه شرط وجودی حیات حزب است. بدون آن نمی توان ارزش هائی که در روند پراتیک اجتماعی بوجود می آیند را کشف و جذب کرد، ارزش هائی که باید در اندیشه فردی و جمعی همه کمونیست ها بازتاب یابد. یک سلسله تصمیم گیری ها، در طول زمان در این جهت اتخاذ شده است که باید آنها را گسترش داد: سازماندهی تریبون های بحث در مطبوعات در آستانه کنگره ها، امکان گشودن چنین تریبون هائی در صورت لزوم در دیگر موقعیت ها، انتشار صورت جلسه مباحثات اجلاس های رهبری ملی، امکان ملاقات میان اعضای حزب که در سازمان های مختلف آن فعالیت می کنند. ما صریحا گفته ایم که "اگر عمیقا معتقدیم که مسئله دمکراسی در مرکز حیات اقتصادی و اجتماعی قرار دارد، اگر آن را وسیله و هدف استراتژی خود می دانیم، پس باید آن را در مرکز حیات حزب هم قرار بدهیم." امروز تاکید باز هم بیشتر بر این مسئله که جنبش خلقی کلید هرگونه پیشروی است، بازم ما را بیشتر در این سست فرا می خواند. اجرای سیاست کمونیستی، نه براساس سردادن این یا آن "شعار" ممکن است و نه تصمیماتی که از "بالا" اتخاذ گردیده یا نسخه های استاندارد و از پیش آماده. سیاست کمونیستی نمی تواند همه جا و در همه عرصه ها جان بگیرد و توسعه یابد، مگر آنکه توان ابتکار، مبارزه جویی و هوشمندی کمونیستها در تنوع تجربیات، حساسیت ها، امکانات آنها به تمامی بکار افتد.

حوزه ها برای اینکه بتوانند نقش خود را ایفاء کنند باید تنوع و گوناگونی مردمی که با آنها سروکار دارند را در نظر بگیرند، تنوعی که امروز بر اثر شرایط ناشی از تغییر الگوی جامعه، چندین بار بیشتر شده اند.

بدین طریق، محتوای سیاست کمونیستی فرا خوانی است برای نشان دادن خلاقیت و بکار انداختن ابتکاراتی که به نیازهای کارگران و زحمتکشان از یک موسسه و کارخانه گرفته تا ساکنین یک محل و همگان پاسخگو باشد. اما چگونه می توان به چنین هدفی دست یافت، اگر شرایطی فراهم نگردد که تعداد هرچه بیشتری از اعضا، حزب سیاست ما را امری متعلق به خود بدانند؟ در این مفهوم، نقش رهبری عبارتست از آنکه به اعضا کمک کند تا بتوانند بر سیاست حزب تسلط یابند؛ یعنی با ارائه اطلاعات، اخبار، بحث ها، گفتگو و شنیدن متقابل کوشش شود تا فعالینی متناسب با سطح مسائل مشخصی که مطرح است، پرورش یابند.

اینکه چنین سمتگیری به خودی خود پیش نخواهد رفت، امری روشن است. ضمن اینکه به دشواری های ناشی از نبودن مسائل از یکسو و بحران جامعه، که کمونیستها در خارج از آن نیستند، نیز برخورد می کند. اما، این سمتگیری متناسب با نیازها، مبارزه ای دشوار، در دورانی از تحولات تاریخی و چالش های بی سابقه است. بنابراین باید از اراده و قاطعیت لازم برای آنکه بتوان این اندیشه از حزب و اعضای آن را در زندگی جامعه وارد کرد، برخوردار بود.

وحدت خلق

دوران اندیشه ها و رفتارهایی که وحدت کمونیست ها را به یکسان اندیشی تعبیر می کرد و مناسبات میان آنها را با بکارگیری واژه هائی که از زبان نظامی به عاریت گرفته شده بود، بیان می نمود، مدت طولانی است که پایان یافته است. وحدت کمونیست ها، وحدتی زنده، براساس اشتراک در هدف و عمل، براساس بحث، بحث آگاهانه که ریشه آن در تجربیات هر کمونیست و تبادل اطلاعات است، نهفته است.

این مفهوم از وحدت، اجازه می دهد که گوناگونی ارزش انسانی همه اعضای آن که بر اثر انتخاب آگاهانه و شخصی آنها اتخاذ شده است را در نظر بگیریم. این مفهوم خصلت فردی، سیاسی و انسانی تعلق به حزب را ارزش می بخشد.

جدا نمود. در سالهای بعد، اجرای قواعد مرکزیت دمکراتیک موضوع بحث ها و اشتباهاتی گردید که ناشی از خصلت نویسن آنها بود. ضمن اینکه تضادهای و نزاع هائی که در درون حزب کمونیست اتحاد شوروی وجود داشت، با توجه به نقش آن در انترناسیونال کمونیست، به دیگر احزاب نیز انتقال می یافت. هدف از مرکزیت دمکراتیک آن بود که به طبقه کارگر اجازه دهد که دیدگاه مستقل خود را بیان کند، بر مضمون طبقاتی مبارزات تکیه کرده، خواست آن به اتحاد و گردآوری مردم را تحقق بخشد و میان دفاع از منافع طبقه کارگر، از یکسو و منافع ملی از سوی دیگر، وحدت درونی هرچه مستحکم تری را بوجود آورد. بدین ترتیب، مرکزیت دمکراتیک نیز برای خود دازای تاریخی است. نمی توان آن را بطور تجربیدی در نظر گرفت یا با اشکالی که در اتحاد شوروی در زمان استالین، یا پس از آن به خود گرفت، یکسان فرض کرد.

استالین و استالینیست ها به شکل روز به روز منفی تری، بر روی مفهوم حزب، نقش و سازمان آن تاثیر می گذاشتند؛ بنحوی که با مفهومی که لنین از سازمان حزبی داشت به کلی گسست بوجود آمد. با استالینیسم، مرکزیت آنقدر غلبه یافت که سرانجام با استبداد و سرکوب مترادف گردید. این مفاهیم البته روی همه احزاب کمونیست تاثیراتی داشت، اما باید یک مسئله را از همان ابتدا دقیقاً روشن کرد: برخی مفسرین شتابزده می خواهند این اندیشه که احزاب کمونیست "استالینی" بوده اند را به کمک و با تکیه بر تکرار مدام آنها بر اذهان، امری واضح و بدیهی وانمود کنند و در این راه به مقایسه های نادرست و متقلبانه متوسل می شوند.

تا آنجا که به حزب کمونیست فرانسه مربوط می شود، ما می پذیریم که در دورانی معتقد بودیم که تنها "رهبری" است که می تواند پاسخ های لازم را تدوین نماید. در دورانی، هر نوع اظهار نظر و اعتقاد شخصی بعنوان "ضعف سیاسی" تلقی می شد و این فکر از رهبری تا سازمان محلی و بخش ها ادامه می یافت. این انحراف تمرکز گرا با روش هائی نظیر جلوگیری از انتشار اخبار و سیاست "امور محرمانه" و گاه شایعه پراکنی همراه شد. ما می پذیریم که در دورانی از کیش شخصیت رهبران میرا نبودیم. همه اینها به ظرفیت و توان اندیشه جمعی کمونیست ها و احساس مسئولیت و حساسیت آنها به مسائل نوینی که در جنبش جامعه مطرح می شد، لطمه زد.

اما مقایسه کردن اینها با آنچه که در حزب کمونیست اتحاد شوروی در دوران استالین روی داد، جز ادعائی خنده آور چیز دیگری نیست. استالینیسم تنها اقتدار جویی، مخفی کاری و کیش شخصیت نبود، بلکه پیش بردن همه اینها تا آخرین مرزهای خود بود. امری که سرانجام به ایجاد شک و سوء ظن در کمونیست ها نسبت به یکدیگر و سرکوب انجامید. اختلاط کامل میان حزب و دولت بوجود آمد، حزبی که انحصار قدرت را بنحوی تضمین شده در قانون اساسی در اختیار داشت و در نتیجه نقش اداره کننده امور تقلیل یافت. این وضع بتدریج ظرفیت مبارزه سیاسی، ابتکار نظری و خلاقیت فردی را عقیم نمود و برعکس کیش رئیس پروری را بوجود آورد که با خود انفعال و فساد را به همراه داشت. اما پذیرش تاثیر منفی مفهوم استالینی حزب یک مسئله است، ایجاد اختلاط و یکسان وانمود کردن شرایطی که به این انحراف منجر شد، با شرایط فعالیت احزاب کمونیست، اعم از قانونی یا غیر قانونی در کشورهای سرمایه داری، مسئله ای دیگر است.

نفس وجود احزاب کمونیست، در کشورهای سرمایه داری با آن چنان مواضعی رویرو بود، که در همه دوران ها مستلزم فعالیت داوطلبانه اعضا و پیوندهای آن با مردم بود. این فعالیت نه تنها هیچ نفع و سود شخصی به همراه نداشت، بلکه غالبا خطر سرکوب و تبعیض های جدی را در خود داشت. خیل مبارزانی که از پیشرفت های حرفه ای محروم شده، یا از کار ممنوع یا اخراج می شدند، تنها نمونه کوچکی از این محرومیت ها بوده و هستند. برای هماهنگی با "مدرنیسم" این روش ها روز به روز "مدرن تر" می شوند.

اگر کسی بخواهد فیلمی را تنها براساس یک تصویر از آن، آن هم تصویری تحریف شده، نقد کند، در مورد او چه باید گفت؟ و این همان کاری است که مخالفان ما انجام می دهند. آنها یکبار برای همیشه قضاوت خود را کرده اند و تحت هیچ شرایطی نیز نمی خواهند آن را تغییر دهند.

تحولات اساسی

بدین ترتیب باید تغییرات و نوسازی هائی که در خود مفهوم حزب و سازمان آن در میان کمونیست ها بوجود آمده است را نیز مورد توجه قرار داد. تغییراتی که هدف از آنها تنها یک چیز است: ایجاد شرایطی که به اعضا حزب اجازه دهد تا سیاست آن را بنحوی خلاق پایه ریزی کنند. به همین دلیل است که در گذشته، ما وظیفه "حوزه" را اجرای سیاست حزب تلقی می کردیم، در حالیکه امروز این وظیفه را اجرا و "تدوین" سیاست حزب می دانیم.

برخلاف مخفی بازی، این مفهوم معرف راه دموکراتیک برای داشتن اطلاعات و آگاهی به منظور تصمیم گیری آزادانه است.

و بالاخره، مسئله اراده مشخص به آنکه به کمونیست ها اجازه داده شود تا در چارچوب تجربه خود، بطور کامل آفریننده و فعال سیاست کمونیستی باشند. دموکراسی کمونیستی در مفهومی که گفته شد، یکی از دستاوردهایی است که باید آن را در زندگی روز مره تقویت کرد و بهبود بخشید. این نیازمند تلاش است، تلاشی که هر کمونیست ضامن آن و اساسنامه چارچوب حقوقی آن است.

امروز، برای آن نیرویی که در برابر سیاست تطبیق سرمایه داری ایستاده است، پرسش آن نیست که "پیشاهنگ باشد یا نه؟" بلکه پرسش آن است که "چگونه پیشاهنگی باشد؟" و اگر واژه "پیشاهنگ" امروز با تجربیات تلخ دوران ما، به ادعائی گراف و اثبات شده تبدیل شده است، پس پرسش را باید به شکل دیگری طرح کرد: «کدام مفهوم از حزب انقلابی و زندگی درونی آن، که با شرایط، نیازها و دشواری های دوران ما انطباق داشته باشد؟»

پذیرش اینکه جنبش مردمی آفریننده تحول انقلابی است، نافی ضرورت وجود چنین حزبی نیست، بلکه تأیید کننده این ضرورت است. مگر آنکه فکر کنیم که جنبش مردمی می تواند بطور خود بخودی بر فشار عظیمی که متوجه آن است، غلبه کند. چشم انداز سوسیالیسم و کمونیسم و راهی که ما برای رسیدن به آن پیشنهاد می کنیم، یک مسئله است، موانعی که بر سر این راه قرار دارد، مسئله ای دیگر.

تحول اجتماعی جز در مبارزه طبقات و بوسیله آن نمی تواند پیشروی داشته باشد. واژه های دوران معاصر مبارزه طبقات نه فقط ضرورت حزب انقلابی را نفی نکرده است، بلکه این ضرورت را بیش از پیش مورد تأکید قرار می دهد. حزب انقلابی در این شرایط بعد نوینی به خود می گیرد. یعنی اینکه با اندیشه خود، ابتکارات خود، فعالیت خود به گسترش جنبش مردم یاری رساند، از تبلورات مشخص آن پشتیبانی کند، در مسیر مبارزه با شنیدن و گفتگو کردن، عمیق ترین مسائل بنیادین مبارزه طبقات را بیرون کشیده و مطرح نماید. همه اینها نشان می دهد که مسئله نفوذ و نیروی حزب انقلابی به مسئله تعیین کننده و در مرکز همه رویاروئی ها تبدیل شده است. نه بخاطر

اینکه این حزب مدعی است که می خواهد جانشین جنبش مردم باشد، یا به تنهایی خواست مقاومت و تحول را تجسم بخشد، بلکه ازاینرو که حزب انقلابی یک قطب اصلی و اساسی مقاومت مردم، یک نیروی تعیین کننده در خدمت تحولات است. مسئله نفوذ این حزب نه مسئله ای تشریفاتی است و نه پر بها دادن به نقش آن. این مسئله ایست که مستقیماً با سرنوشت جنبش مردم پیوند دارد.

واقعیت ها موجودند و می توان آنها را دید. هیچ پیشرفت ترقی خواهانه، هیچ دستاورد اجتماعی یا دموکراتیک نبوده است که کمونیست ها در آن مشارکت نداشته باشند و غالباً به ابتکار آنها صورت نگرفته باشد. هیچ سیاست عقب گرد اجتماعی و غیر دموکراتیک نبوده است که با مخالفت و مقاومت جدی آنها روبرو نشده باشد. امروز هم چنین است. کمونیست ها درست بدلیل آنکه بتوانند این نقش اساسی خود را به تمامی اجرا نمایند، در استراتژی خود تغییراتی عمیق را بوجود آورده اند. زیرا که واقعیت آن است که ظرفیت ابتکار یک حزب انقلابی، به ظرفیت آن در تعیین عمده ترین و دقیق ترین مسائل دورانی بستگی دارد که در آن به فعالیت می پردازد.

در این مفهوم، هویت حزب انقلابی، هویتی منجمد نیست، بلکه نوسازی هائی را باید در آن به عمل آورد که بدون آن، تضعیف خواهد گردید. در عین حال، باید در برابر پرسش ها و پیشنهادات همه کسانی که حاضر نیستند سرمایه داری را به عنوان "پایان تاریخ" بپذیرند، روی گشاده داشت. حیات حزب کمونیست، استراتژی، شیوه سازمانی، فعالیت مبارزان آن، نه در خارج از زمان و مکان، بلکه در تضادها، امکان ها، دشواری ها و مسائل دنیای واقعی نقش بسته است.

ما در حزب کمونیست چنان وارد نمی شویم که گویی به مذهبی داخل شده ایم. در اینجا نه "قسم اطاعت" مطرح است و نه "آیه های آسمانی". کسی هم با هدف دنباله روی، به کمونیست ها نمی پیوندد. مناسباتی که میان کمونیست ها وجود دارد و مشخصه روابط آنها با دیگران است، دقیقاً از این واقعیت نشأت می گیرد که کمونیست بودن هیچ امتیازی را بوجود نمی آورد، بلکه بیشتر باید آماده تبعیض و محرومیت بود. کمونیست ها، زنان و مردانی هستند که می کوشند زندگی حرفه ای، زندگی خانوادگی و مبارزه را با یکدیگر پیوند بزنند، زیرا آنها به ضرورت ایفای نقش خود در مبارزه علیه بی عدالتی جامعه آگاهی یافته اند و بر اثر تجربه شخصی خود یقین پیدا کرده اند که شرکت در مبارزه انقلابی، برخلاف آنچه که بورژوازی همواره وانمود می کند، امری غیر انسانی نیست، بلکه برعکس، منبع پرورش روحی و شخصی و همبستگی های عمیق است.

* دموکراسی درون حزبی "امتیازی" نیست که به اعضا واگذار می شود، بلکه شرط وجودی حیات حزب است.

تعلق به حزب کمونیست، نه فقط به معنای جدا شدن از جامعه یا ادعای تحمیل کردن قوانین خود به آن نیست، بلکه برعکس، به معنی شرکت کامل در زندگی اجتماعی در همه ابعاد آن است. روحیه گروه بازی، به کلی با هدف و مشی کمونیست ها بیگانه است.

پیوستن به حزب یک تصمیم شخصی با انگیزه های فردی متفاوت ناشی از خاستگاه های خانوادگی، اجتماعی، محلی، شرایط تربیت و آموزش، فعالیت حرفه ای، خصلت های زیستنامه ای و مشخصه های روحی افراد است. استعفا و کناره گیری نیز برای آن کسی که این مسئله برای او مطرح می شود، امروز فاجعه تلقی نمی شود. زمان آنکه، جدائی از حزب، مترادف با "اخراج" بود، بکلی سپری شده است.

بحث واقعی

ما خواهان بحث واقعی هستیم. نه بحث آکادمیک یا رسمی که هدف آن پویشاندن یک سیستم اجباری و اتوریتر باشد، نه دعوای میان روسا. "بحث" بر سر یک شیوه کار کرد روزمره است، که هدف آن یافتن بهترین راه حل ها، بهترین ابتکارها است. مسئله آن است که با هم در گفتگو، به تشخیص وضع و تعیین گزینش ها و ابتکارها دست یابیم. گفتگویی که در صورت لزوم، اکثریت سرانجام آن را تعیین خواهد کرد. این مفهوم از وحدت هیچ ارتباطی با نظم سلسله مراتبی که کارفرماها می خواهند در کارخانجات و موسسات برقرار کنند، یا یکسان اندیشی که محافل حاکم می کوشند بر جامعه تحمیل کنند، ندارد. فروتنی کاذب یا روحیه رئیس گرایی با آن به کلی بیگانه هستند. ما گوناگونی نظرها را می پذیریم. نه به خاطر آنکه خرسندی کسی را بدست آوریم، بلکه بدین خاطر که این یک واقعیت است. همواره در دوران هائی که مسائل و موضوع مبارزه تحول می یابند، اختلاف ها بر سر سمتگیری های سیاسی بوجود می آیند. و ما امروز در یک دوران دگرگونی های عظیم زندگی می کنیم. در این شرایط تصور اینکه وجود اختلاف نظر امری فوق العاده یا غیر قابل درک است، به معنی افتادن در تصویر یکسان ساز از حزب یا مفهوم فوق انسانی از کمونیست هاست. مفاهیمی که غیر واقعی است و به گذشته تعلق دارد. مسئله نوینی که امروز در برابر ما مطرح است نه نفس وجود تنوع و اختلاف، بلکه چگونگی برخورد با آنهاست. برخوردی که باید بر روی مسئولیت جمعی و فردی قرار داشته باشد. پذیرش گفتگو، گفتگوی جدی و آشکار که در آن همگان بکوشند اختلاف ها را بیشتر نکنند، و یا "بحث برای بحث" را به جای گفتگو بر سر عمق مسائل نشانند. باید همه شرایط برای چنین امری را فراهم ساخت. باید آشکارا هرگونه سیاست اخراج یا انزوی افراد بخاطر داشتن دیدگاه های متفاوت را برای همیشه محکوم، متوقف و ممنوع ساخت، تا بتوان از همه نیروی انسان ها استفاده کرد.

خواست "روشنی" و "وضوح"، به معنی "درگیری"، بخاطر "درگیری"، یا ایجاد "اختلاف" نیست، و کمتر از آن، ایجاد "تردید" و "سوء ظن" یا "برچسب زدن" و "چپ" و "راست" ساختن در درون حزب نیست. مسئله این نیز نیست که هرکسی بخواهد بحث را منجمد کرده و فقط خویش را در آینه بنگرد و از سر موضع خود تکان نخورد. آیا تجربه نشان نداده است که در بسیاری موارد، بحث و گفتگو امکان داده است که بسیاری در دیدگاه های خود تغییراتی بوجود آورند. مسئله نوین، علنیت و شفافیت بحث هاست. هدف از بحث نه دور زدن مسائل، پیچیده ساختن یا محدود کردن آنها، بلکه روشن ساختن مسائل است.

مقاله وارده

جناح راست باید خلع سلاح شود!

ع. گلپایگ

رقم معلولان جنگ، ایران و عراق را بین ۶۰۰ تا ۸۰۰ هزار تخمین می‌زنند و اصطلاحاً به آنها "جانباز" می‌گویند. اکثریت نزدیک به مطلق این جانبازان در شرایط دشوار زندگی بسر می‌برند و از جمله شاکیان ستون‌های تلفنی روزنامه‌های تهران، که از معیشت دشوار خویش می‌نالند، همین جانبازان هستند.

جناح راست حکومتی، که خود نقش مهمی در ادامه جنگ و فرسایشی کردن آن داشته است، پس از پایان جنگ کوشید این میراث انسانی باقی مانده از جنگ را در نهادهای وابسته به خویش متمرکز کرده و با در اختیار گرفتن نان و آبدان، آنها را به ابزارسیاسی خود تبدیل کند. بنیاد مستضعفان و جانبازان، کمیته امداد امام خمینی و بنیاد شهید از جمله نهادهای شناخته شده‌ای هستند که این وظیفه را برعهده دارند. سرپرستی و مدیریت همه آنها نیز در اختیار رهبران و اعضای جمعیت موقوفه اسلامی است.

در آبان ماه سال ۱۳۷۴ معاون پژوهشی و برنامه ریزی کمیته امداد امام، در مصاحبه‌ای که در شهر شاهرود با وی انجام شد، رقم وابستگی به بنیادهای نام برده شده در بالا را ۴ میلیون ذکر کرد. "حبیب الله عسگرولادی"، دبیرکل جمعیت موقوفه اسلامی، در همان زمان، طی مصاحبه‌ای گفت: «در حال حاضر ۶۰۰ هزار دانش آموز از فرزندان خانواده‌های تحت پوشش و تحت حمایت کمک‌های آموزشی کمیته امداد هستند و علاوه بر این، حدود ۱۱ هزار نفر از فرزندان همین خانواده‌ها نیز در رشته‌های مختلف تحصیلی در دانشگاه‌ها مشغول تحصیل می‌باشند.»

بصورت بسیار طبیعی و عادی، این دانش آموزان و دانشجویان تحت پوشش کمیته امداد، به سازمانها و تشکلهای دانشجویی و دانش آموزی جمعیت موقوفه اسلامی تبدیل شده‌اند. کمیته امداد امام، مستقیم تحت هدایت دبیرکل جمعیت موقوفه اسلامی، "حبیب الله عسگرولادی" اداره می‌شود.

برای درک پیوند بنیادهای یاد شده در بالا و نحوه تسلط جناح راست حکومتی و بویژه جمعیت موقوفه اسلامی بر آنها، این اعتراف عسگرولادی نیز خواندنی است: «... بنیاد مستضعفان تعدادی از واحدهای خود را در اختیار کمیته‌های امداد قرار می‌دهد.» (سخنرانی عسگرولادی، بعنوان سخنران پیش از خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۵ تیرماه ۷۴)

تسامی این بنیادها، توان مالی عظیمی را در اختیار جناح راست و جمعیت موقوفه اسلامی قرار داده است، که هزینه بسیاری از توطئه‌ها از کیسه آن خرج می‌شود. گوشه‌ای از منبع جمع آوری پول و تمرکز آن در این نهادها را در زیر بخوانید: «... صدقات، کفارات رد مظالم، فطریه و تبروات را می‌توانند امت شهید پرور از طریق کمیته‌های امداد به مصرف برسانند.» (اطلاعات ۱۶ تیرماه ۶۳)

پیوند تشکیلات مربوط به "موقوفات" ایران، با کمیته‌ها و بنیادهای یاد شده در بالا را نیز به نقل از همان سخنرانی پیش از خطبه‌های نماز جمعه حبیب الله عسگرولادی، بخوانید: «درآمدهای مجاز موقوفات کشور، در اختیار کمیته‌های امداد قرار گیرد، بطوری که در وقتنامه‌ها، اجازه مصارف امدادی داده شده باشد.»

جالب آنست که تشکیلات مربوط به اوقاف و موقوفات، که حتی در دوران شاه نیز یکی از بزرگترین منابع درآمدهای دولتی محسوب می‌شد و پیوسته بر سر سهم خود از آن بین مراجع مذهبی و حکومت ستیز و اختلاف بوده است، اکنون زیر نظر "رضا زواری" اداره می‌شود، که خود عضو شورای مرکزی موقوفه اسلامی است! اوقاف، برخلاف دوران سلطنت اکنون تحت نظارت دولت نیست، بلکه تحت پوشش قوه قضائیه قرار داد و رضا زواری از جمله رهبران قوه قضائیه نیز محسوب می‌شود. (زواری در انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری، از سوی موقوفه اسلامی، بعد از ناطق نوری، کاندیدای رزرو ریاست جمهوری بود!)

همانگونه که مشاهده می‌شود، دبیرکل جمعیت موقوفه اسلامی، که بعنوان حزب تجار بزرگ و زمینداران در جمهوری اسلامی شناخته شده است، سخن از

کمک مالی تجار و بازاری‌ها به این بنیادها نمی‌کند و از آنها طلب یاری ندارد، بلکه از کیسه مردم و به سود حکومت و قدرت بازاری‌ها خرج می‌کند.

معلولین، جانبازان، آزادگان و خانواده‌های آنها، در کنار خانواده شهدای جنگ بخش قابل توجهی از مردم میهن ما را تشکیل می‌دهند. قرار داشتن آنها تحت نظارت و سلطه اقتصادی جناح راست حکومتی، مسئله‌ایست که سرانجام و در جهت قانون‌مداری و پایان بخشیدن به سوء استفاده‌های سیاسی از این طیف توسط جناح راست، باید حل شود. بخشی از افراد متشکل در گروه‌های فشار، از میان همین طیف و بر حسب وابستگی و نیازهای اقتصادی که به بنیادهای نام برده شده دارند، به خیابان‌ها کشیده شده و عامل اجرای توطئه‌ها می‌شوند.

برای آگاهی از شرایط اقتصادی و روحی "جانبازان"، به نقل از نشریه شماره ۴۲ پیام دانشجوی بسیجی (این نشریه دیگر منتشر نمی‌شود)، این نامه یک جانباز را، که بدلیل تنگناهای مالی مرتکب جرم شده، بخوانید: «...اینجانب "جاوید نوش آبادی"، جانباز ۵۰ درصد هستم که در حال حاضر به همراه برادرم، که او نیز جانباز ۳۰ درصدی است، در زندان اوین بسر می‌برم. مدت ۹۰ ماه حضور در جبهه، چهار بار مجروحیت، شرکت در بی‌شمار ۱۴ عملیات بزرگ و بیش از ۱۰ بار عمل جراحی، مدت یکسال در کردستان و در ابتدای پیروزی انقلاب و نیز ۱۵ ماه حضور در مناطق شرقی کشور و مبارزه با قاچاق مسود مخدر و همچنین خدمات دیگری که بدان...»

بی‌شک همه جانبازانی که در تنگنای زندگی معیشتی قرار دارند، مرتکب جرم و جنایت نمی‌شوند و نشده‌اند و همه آنها نیز عضو گروه‌های فشار نیستند، اما وضع زندگی اکثریت آنها و سوابق خدماتی آنها مشابه "جاوید نوش آبادی" است.

به نقل از همین نامه، بازهم بخوانید: «...پس از پایان جنگ تحصیلی و نیز عملیات مرصاد، این حقیر نیز چون دیگر رزمندگان که از بابت حضور مستمر در جنگ به پیکر زندگیشان خسارات عمده و زخم‌های بدخیمی وارد شده بود، به ترمیم بازسازی زندگی عقب افتاده خود پرداختم که در این راستا ابتدا می‌باید مهمترین مشکل خود را که اشتغال و امرار معاش زن و دو فرزندم بود، حل می‌شد. متأسفانه به علت عدم سلامتی از پذیرش بنده به عنوان یک نیروی فعال در سیستم اداری معنور شدم و گهگاه با همان میزان دریافتی (صدقه) از بنیاد جانبازان به عنوان حقوق مستمری به مبلغ ۴۷۰۰ تومان بسختی گذران می‌کردیم. آواره و سرگردان و خانه بدوش و خسته و سرخورده دمی را در حرم امام و دیگر زیارتگاه‌ها و میدان‌ها به گذران زندگی پرداختیم تا اینکه به طریقی آدرس منزلی متروکه در شمال شهر (متعلق به کمیته امداد) بدستم رسید که مکان یاد شده محلی برای مفاسد اجتماعی... بود.»

درد نامه این جانباز را که مانند دهها و دهها هزار جانباز، معلوم و خانواده شهید جنگ، سرنوشتشان را بنیادهای یاد شده در بالا و رهبران جمعیت موقوفه اسلامی رقم می‌زنند، ادامه بدهیم: «...من و برادر جانبازم در این خانه ساکن شدیم. پس از مدتی سرگردانی در یکی از منازل خیابان پاسداران ساکن شدم. در اینجا نیز عوامل بنیاد به همراه نیروی انتظامی به خانه‌ام یورش برده و در یک روز بارانی مباردت به تخلیه منزل و مصادره اثاثیه برادرم کردند و پس از توهین به خانواده جانباز و هوسر و فرزندان شهدا، همه آنها را از آن خانه بیرون کرده و منزل را مهر و موم کردند. مجدداً به این خانه مراجعه کردم، که با دو سرباز مسلح مواجه شدم. آنها شلیک کردند که در نتیجه سربازدار کشته شد. قتل را به گردن من و برادرم گذاشتند و ما به جرم قتل عمد به زندان قصر و از آنجا به اوین منتقل شدیم. بارها به بنیاد مراجعه کردم، اما آنها گفتند: «اگر می‌خواهی خانواده‌ات خوشبخت شوند، برو خودت را آتش بزن و خود کشی کن، تا به آنها رسیدگی کنیم.»

بخش‌های نسبتاً مشروعی از این نامه بلند بالایی جانباز را به نقل از نشریه "پیام دانشجو" آوردم تا عمق فاجعه و ظرفیت‌های خفته در جامعه امروز ایران برای ایجاد تحولات بیشتر درک شود. با درک و اطلاع از این واقعیات است که می‌توان اوضاع کنونی را تحلیل کرد. فاجعه از نظر من آنست که امثال آیت الله خزعلی‌ها، عسگرولادی‌ها، بادمچیان‌ها، آیت الله جنتی‌ها، رفیق‌نوست‌ها و همه این طیف ارتجاعی و خواهان سرکوب سراسری جنبش عمومی مردم ایران، بیشتر و دقیق‌تر از نیروهای اپوزیسیون فهمیده‌اند، که این نیرو را باید تحت کنترل داشته باشند و از میان آنها جمعی را برای مقابله با مردم بسیج کنند. اپوزیسیون از این نیرو غافل مانده است. از جمله عرصه‌های پیکار اپوزیسیون باید افشای همین واقعیات و جدا کردن این نیروها از وابستگی به جناح راست است. هر نوع چپ روی، یکسان بینی همه مذهبیین و نیروهای پیرامونی حکومت، جدا کردن جنبش دانشجویی از این نیرو و یا مقابل هم قرار دادن بخشی از جوانان کشور در برابر این نیروی جوان و آینده از کف داده، یک غفلت تاریخی است. نباید اجازه داد، این نیرو همچنان تکیه گاه جناح راست باقی بماند و با سوء استفاده از آن، به مقابله با جنبش مردم ادامه دهد. تکیه‌گاههای سیاسی جناح راست را از این طریق باید محدود و محدودتر کرد. خواست مسرّم، بردن لوايح واگذاری این بنیادها به دولت و بیرون کشیدن آنها از زیر سلطه توطئه‌گران و مخالفان تحولات در ایران، در حقیقت مقابله ایست زیربنایی با جناح ارتجاع‌بازار.

شرکت مخابرات در خدمت "بازاری ها"

شناخت واقعی از آنچه در جمهوری اسلامی می‌گذرد و اپوزیسیون مترقی جمهوری اسلامی نسبت بدان حساسیت لازم نشان نمی‌دهد، برای همه ما توده‌ای‌ها یک وظیفه است. این وظیفه را رویدادهای اخیر ایران و ضرورت بازشناسی تحولات درنگ بیشتر پیرامون آنچه که در مهاجرت و از سوی نشریات اپوزیسیون راست و چپ مطرح می‌شود دو چندان کرده است. برای این بازشناسی ضرورت دارد تا ریشه‌های رویدادها، نقش آفرینان واقعی در جمهوری اسلامی و پیوند حوادث با این نقش آفرینان مشخص شود. این همان شیوه درست و علمی است که حزب توده ایران از بسو پیروزی انقلاب در داخل کشور و در مطبوعات خود آنرا پی گرفته بود و توده‌ای‌ها به این شیوه نگرش رویدادها تسلط یافته بودند. بازگشت به این شیوه نگرش به تحولات، اکنون یکبار دیگر در دستور روز همه ماست. بر همین اساس و با این هدف مقاله دریافتی زیر، که به نقش وزارت پست و تلگراف پرداخته منتشر می‌شود.

یکی از نخستین وزارتخانه‌ها و سازمان‌هایی، که در جمهوری اسلامی، از کاندیداتوری ناطق نوری، برای پست ریاست جمهوری حمایت کرد، پست و تلگراف بود. مقامات این وزارتخانه از جمله نقش آفرینان اصلی اما نه چندان جلوی صحنه در جمهوری اسلامی هستند. در محافل ایران گفته می‌شود، که اغلب چهره‌های اصلی این وزارتخانه از وابستگان حجتیه به حساب می‌آیند، که یک سر ارتباط‌هایشان نیز به انگلستان بازمی‌گردد. به همین دلیل، از جمله دشواریهای دولت خاتمی، پاکسازی این وزارتخانه است. وزارتخانه‌ای که گفته می‌شود دستش تا ترورهای داخل و خارج از کشور نیز آلوده است! پست و تلگراف یکی از پردرآمدترین وزارتخانه‌های ایران است. در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و در دولت انتلافی او با جمعیت مولفه اسلامی و روحانیت مبارز، با تصویب هیات مدیره شرکت، از سوی شرکت مخابرات میلیاردی رمال تحت عناوین مختلف به افراد، گروه‌ها، سازمان‌ها و جمعیت‌های مختلف، که هیچ ربطی با شرح وظیفه مخابرات و یا شرکت مخابرات نداشته، بخشیده شده است. براساس شایعات و خبرهای موجود در درون شرکت مخابرات و در بین کارکنان و کارمندان آن، بخشی از هزینه اصلی فعالیت‌های انتخاباتی ناطق نوری از طریق کمک‌به صدها گروه و دسته و سازمان و جمعیت، که در پشت صحنه به نفع ناطق نوری فعالیت می‌کردند، از طریق این وزارتخانه تامین شده است.

شرکت مخابرات در حال حاضر، بعد از وزارت نفت، یکی از پر درآمدترین نهادهای دولتی کشور است. در اهمیت این شرکت و میزان درآمد آن تنها یاد آوری این نکته کافی است که در کشورهای جهان سوم، که فاقد منابع طبیعی هستند، مخابرات بزرگترین تامین کننده درآمد دولت و ارز خارجی مورد نیاز آن دولت‌هاست. متأسفانه در ایران، این تکیلات پردرآمد دولتی، خارج از سیستم نظارت دولت و سیستم محاسبات عمومی عمل کرده و می‌کند.

بنا به اصل ۵۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی، کلیه دریافت‌های دولت باید در حسابهای خزانه داری کل متمرکز شده و همه پرداخت‌ها نیز در حدود اعتبارات مصوب، به موجب قانون انجام گیرد. اما شرکت مخابرات برخلاف این اصل قانون اساسی و برخلاف ماده ۳۶ اساسنامه شرکت مخابرات و ماده ۳ قانون واگذاری معاملات ارزی و ماده ۳۹ قانون محاسبات عمومی و همچنین ماده ۴۲ قانون پولی و بانکی کشور، اقدام به گشایش حساب‌های ارزی در خارج از کشور کرده است و درآمدهای ارزی شرکت مخابرات را، که یک سیستم دولتی است، به این حسابها واریز می‌کند. این درآمدها از محل تفاوت حق مکالمات خارج از کشور با داخل می‌باشد و سالانه به دهها میلیون دلار بالغ می‌شود. این درآمدها به نام شرکت مخابرات در خارج از کشور واریز و سپس هزینه شده و سازمان حسابرسی عمومی هم هیچگونه نظارتی بر آن ندارد.

از طرف دیگر، بموجب بند ۳ قانون محاسبات و ماده ۶۸ آئین نامه معاملات دولتی، وزارتخانه‌ها و موسسات دولتی موظفند معاملات خود را اعمم از خرید و فروش و اجاره و استیجاری، پیمانکاری و اجرت کار، برحسب موازین از طریق مناقصه و یا مزایده انجام دهند. شرکت مخابرات اکثر خریدهای کلان خود را بدون برگزاری مناقصه انجام داده و از این طریق به میزان کلانی در اطراف منابع مالی کشور دخالت و مسئولیت دارد. به عنوان مثال از سال ۱۳۷۰ تا آستانه انتخابات ریاست جمهوری، بموجب قراردادهای شرکت مخابرات به شماره‌های ۲۷۶۶-۲۷۶۶ و ۲۳۰۱-۲۳۰۱ و قراردادهای مکمل آنها، این شرکت خرید بالغ بر ۳ میلیون خط تلفن و تجهیزات مراکز تلفن را بدون برگزاری مناقصه به دو شرکت آلمانی SEL و

زیمنس واگذار کرده است. به این نکته باید توجه داشت، که در زمان انعقاد این قراردادها، قیمت ارائه شده از جانب طرف آلمانی بطور متوسط ۴۰ درصد بیشتر از قیمت جهانی بوده است. به سادگی می‌توان دید که در نتیجه این عملکرد غیر قانونی، مبلغی بالغ بر ۵۰۰ میلیون مارک به هزینه‌های دولتی و در نتیجه بدهی های خارجی آن، در این مقطع افزوده شده است.

خودداری از برگزاری مناقصه برای خریدهای خارجی شرکت مخابرات را باید در کنار امتناع این شرکت از انجام مزایده بهنگام فروش خدمات و اموال شرکت مخابرات قرار داد. بعنوان مثال هیپسک از موارد واگذاری بخش‌هایی از خدمات پستی کشور به بخش خصوصی از طریق انجام مزایده انجام نگرفته و همه آنها را در پشت درهای بسته با نازلترین قیمت و ساده ترین شرایط به افراد خاص بخشیده اند.

خریدهای خارجی شرکت مخابرات و طرح‌های توسعه آن، اغلب بدون هماهنگی با واحدهای زیربسط دولتی و نیاز روز کشور صورت گرفته و در نتیجه برارکد مانند سرمایه ملی و پرداخت بهره سنگین به طرفین خارجی منجر شده است. حتی به اعتراف وزیر وقت پست و تلگراف (غرضی)، شرکت مخابرات تجهیزات لازم برای ۳۸۲ هزار خط تلفن بسیار را نصب کرده و از هر متقاضی هم برای هر فیش تلفن سیار نزدیک به یک میلیون تومان دریافت شده است، واگذاری این تلفن‌ها حداقل تا دو سال دیگر صورت نخواهد گرفت. چرا که امکانات داخلی تولید گوشی تلفن‌های سیار هنوز تامین نشده است و طرفین خارجی هم قادر به انجام تعهدات خود در این مورد نیستند. نمونه دیگر این بی‌برنامگی را می‌توان در عملیات به کار انداختن شبکه اطلاع رسانی کشور دید. این شبکه با ظرفیت ارائه خدمات به ۳۰۰ هزار مشترک ایجاد شده است. در شرایط فعلی کشور نه تنها این تعداد کامپیوتر شخصی ویا مراکز کامپیوتری در ایران وجود ندارد، بلکه براحتی می‌توان پیش بینی کرد که اگر برنامه‌های اقتصادی تحمیلی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول پی گیری شود، تا ۲۰ سال آینده هم این تعداد مراکز کامپیوتری در کشور ایجاد نخواهند شد.

شبکه ملی اطلاع رسانی در واقع در جواب به نیاز شرکت‌های خارجی فعال در ایران ایجاد شده و تا به امروز هیچیک از دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی کشور به آن مرتبط نشده‌اند. برج "دیبا" در اتوبان کردستان و ظاهر پیشرفته و پر زرق و برق دفاتر مستقر در آن، بیش از آنکه نمودار سیاست دولت در گسترش اطلاعات باشد، نشان دهنده قراردادهای طرح‌های نان و آبدار خارجی برای مدیران شرکت مخابرات، در طول اجرای برنامه تعدیل اقتصادی است. برای پی بردن به وضعیت اطلاعات و دسترسی توده‌های مردم به آن کافی است سری به کتابخانه ملی زده شود. علیرغم کوشش محمد خاتمی، که در سالهای کناره گیری از دولت هاشمی رفسنجانی مسئولیت آن را برعهده داشت، برای بهبود شرایط حاکم بر کتابخانه ملی و تقاضاهای مکرر او برای افزایش بودجه آن و تغییر سیاست‌های حاکم بر آن، ارتجاع حاکم با استفاده از همه اهرم‌های دولتی توانسته است از هر تغییری در آن جلوگیری کند. هر روز از صبح تا شام صدها دانشجوی دختر و پسر که حتی توان مالی خرید روزنامه‌ها و مجلات داخلی را ندارند، پیاده و یا با استفاده از اتوبوس به ساختمان کتابخانه ملی در خیابان سی تیر آمده و از مطبوعات معبودی که به علت کمی بودجه هر روز از تعداد آنها کاسته می‌شود، استفاده می‌کنند. بعلت شرایط بد اقتصادی، حتی دانشجویان کشور فاقد امکانات لازم جهت دسترسی به منابع اطلاعاتی هستند.

در حالیکه مدیران این وزارتخانه از امکان دسترسی مردم به بانک‌های اطلاعاتی خارجی با استفاده از اینترنت صحبت می‌کند، گنجینه اطلاعاتی موجود در کتابخانه ملی به علت کمبود بودجه و دلائل سیاسی از دسترسی مردم و محققین کشور بدور مانده است. در اینجا بخشی از آئین نامه استفاده از نشریات کتابخانه ملی را که جهت اطلاع محققان و مراجعه کنندگان به دیوار کتابخانه ملی نصب شده است را نقل می‌کنم. این بخشنامه دسترسی به منابع اطلاعاتی زیر را غیر ممکن ساخته است:

الف - نشریات چاپ سنگی و قدیمی؛

ب - نشریات قبل از ۱۳۳۰ هجری شمسی؛

ج - نشریات فرسوده و کمیاب؛

د - نشریات چاپ شده قبل از انقلاب که متضمن تصاویر مستهجن باشند؛

ه - نشریات احزاب و گروه‌های ضد انقلاب اسلامی.

واقعیت این است که با اختصاص بودجه لازم و با استفاده از تکنولوژی موجود که بیش از نیم قرن از ایجاد آن می‌گذرد، می‌توان حداقل مطبوعات و نشریات مندرج در بندهای الف، ب و ج این بخشنامه را با ایجاد فیلم و فیش در اختیار مردم قرار داد. در گذشته گروهی از نمایندگان مجلس خواهان "تحقیق و تفحص شرکت مخابرات" شدند. درویش زاده نماینده دزفول در مجلس شورای اسلامی در دفاع از این تقاضا گفت: «چرا شرکت مخابرات به رغم تاکیدات صورت گرفته از سوی مقامات عالی‌رتبه نظام اعتقادی به استفاده از اتون نیروهای تولیدی داخلی ندارد؟ چرا شرکت مخابرات اصرار به خرید ملزومات خود از خارج از کشور دارد؟ و در ضمن ابهامات مالی شدیدی که در خریدهای خارجی این شرکت وجود دارد، باید به آنها رسیدگی شود» (بقیه در ص ۲۷)

"روسیه" در انتظار حوادث مهم!

ترجمه: ن. بهرام

اولک سیمونوویچ شلین، رئیس شورای اتحادیه احزاب کمونیست اتحاد شوروی، اخیراً در گفتگویی با نشریه "عصرما"، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان، شرایط کنونی حاکم بر روسیه را برشمرده و دیدگاههای خویش را در باره آینده تحولات این کشور مطرح ساخته است. این گفتگو را در زیر می خوانید:

س- اعتراضات و مخالفت هائیی، علیه روند دانه می ثروتمندتر شدن ثروتمندان و فقیرتر شدن فقیران وجود دارد؟

ج- متأسفانه فاصله طبقاتی به شکل غم انگیزی و به نحوی که غیر قابل اصلاح بنظر می رسد، در تمام جمهوریهای سابق اتحاد شوروی نه تنها ادامه دارد، بلکه روز به روز عمیق تر نیز می شود. تنها استثنا، روسیه سفید است، که اقتصادش طی سه سال متوالی با رشد تولید همراه بوده است. (تولید ناخالص ملی این جمهوری در سال گذشته به ۱۲ درصد افزایش یافت)، حقوق کارکنان و مستمری بازنشستگان بواقع کامل پرداخت شده است. این جمهوری در هیچ بحران بین المللی درگیر نشده است.

اما در روسیه، در این کشور، باصطلاح "اصلاحات" نتیجه ای جز متلاشی شدن نیروهای تولید، در جهت نابودی ساختار صنعتی نداشته است. تولید در تمام شاخه های اقتصادی بشدت کاهش یافته است. سیستم علمی کشور که روزگاری نظامی استوار بود، در هم ریخته و تخریب شده است. همه ی این واقعیت ها، و از جمله گره کور بدهی های خارجی، بوضوح از فرآیند مستعمره شدن روسیه حکایت دارد. براساس آمار رسمی، درآمد ملی روسیه در سال گذشته در مقایسه با سال ۸۹ تقریباً به میزان دو سوم، تولیدات کشاورزی ۳۷ درصد و حجم سرمایه گذاری ها بیش از سه چهارم کاهش داشته است.

مجموع زیان درآمد ملی، طی این مدت، به رقم ۱۵۷۶ میلیارد دلار سر می زند، که چندین برابر خسارات وارده بر کشور، طی سالهای جنگ کبیر میهنی می باشد. کشور قدرت تامین ارزاق و مایحتاج عمومی را از دست داده است. بیش از نیمی از مواد غذایی مصرفی مردم از خارج وارد می شود که کمترین کیفیت را دارد. تولید کنش ۸۵ درصد و تولید پارچه ۸۳ درصد کاهش یافته است. تولید گوشت و مواد لبنیاتی چنان سقوط کرده که تنها با ارقام تولید در پایان دهه ۱۹۵۰ قابل مقایسه است.

خسارات و زیان بخش کشاورزی اندکی کمتر است، زیرا هنوز تمامی تعاونی های تولیدی روستائی متلاشی نشده است. با این وجود، از تعداد احشام حداقل ۴۰ درصد کاسته شده است. امروزه مواد غذایی اکثریت مردم روسیه را نان، سیب زمینی و سبزیجات تشکیل می دهد.

وضعیت فاجعه آمیز اقتصادی، اثر منفی عظیمی برفضای اجتماعی کشور نهاده است. متوسط حقوق و مستمری ها در مقایسه با سال ۸۹ به میزان سه برابر کمتر شده است. علاوه بر این، حقوق ها غالباً با شش ماه تاخیر پرداخت می شود. و در این پرداخت ها، کاهش قدرت خرید پول، بر اثر تورم محاسبه و جبران نمی شود. قیمت کالاهای مصرفی هیچ تناسبی با درآمدهای واقعی مردم ندارد. پرداخت های اجتماعی، مانند کمک هزینه های مسکن، آموزش، رفعت و آمد، آسایشگاه ها و استراحتگاه ها، کمک های پزشکی و غیره که در کشورهای سوسیالیستی مجانی بودند، امروزه بکلی حذف شده و متقاضیان خدمات عمومی می بایستی برای آن پول بپردازند.

در نتیجه "معجزات و دستاوردهای لیبرال دمکرات ها" ما امروز در موقعیتی قرار داریم که از هر چهار نفر قادر به کار، یکی بیکار است. تعداد گدایان حرفه ای و افراد بی خانمان در ۵ سال گذشته ۱۰ برابر شده است. نزدیک به دو میلیون کودک در سن تحصیل به مدرسه نمی روند، تقریباً دو میلیون کودک دیگر در کشور آواره خیابانها هستند. طی ۱۰ سال گذشته، رقم مرگ و میر بر اثر بیماری سل، تقریباً دو برابر شده است. تعداد بیماران روانی ناشی از مصرف لجام گسیخته "الکل" ۱۰ برابر شده است. از هر سه جوان مشمول خدمت نظام وظیفه، یک جوان به علل پزشکی معافیت از خدمت پیدا می کند. این آمار در سال ۱۹۸۵ یک نفر به ۲۰ نفر بوده است. جمعیت روسیه سالانه ۱ تا ۱٫۵ میلیون کاهش می یابد.

روند فقیر شدن مردم ناشی از دوباره شدن جامعه است. کارگران، کارمندان، کشاورزان و بازنشستگان از جانب گروه قلیلی از دزدان و تازه به دوران رسیده ها غارت می شوند. این تازه ثروتمند شدگان، مرتباً ثروتمندتر می شوند و برای

روش های جنایتکارانه ی تحصیل ثروت آنها، بی وقته شرایط بهتر ایجاد و قوانین مساعدتری وضع می گردد. براساس آخرین اطلاعات رسمی، در حال حاضر، بین درآمد ۱۰ درصد فقیرترین و غنی ترین مردم کشور تفاوت ۱۵ برابری (۵۰ تا ۱۰۰ برابر) وجود دارد. از کل جمعیت روسیه ۵ تا ۶ درصد را ساورای ثروتمندان و ۱۰ تا ۱۲ درصد را اعوان و انصار این گروه و کسانی که از چیرگی سرمایه بر روسیه منتفع شده اند تشکیل می دهند. در مقابل، ۸۰ درصد مردم از سلطه سرمایه داری بر این کشور متضرر گشته اند. نیمی از آنها در زیر ضرب فقر زندگی کنند. طی سالهای باصطلاح بازسازی اقتصادی، بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار سرمایه از کشور گریخته است.

تحت این اوضاع و احوال، جای تعجب نیست که طی دو سال گذشته، اعتراضات و دفاع از خود شاغلان و نیروی فعال جامعه، یعنی کارگران، بازنشستگان، فرهنگیان، پزشکان، دانشمندان، مهندسان، نظامیان، علیه مافیای بورژوازی وابسته چندین برابر شده است. در این اواخر، خواست های شاغلان هر روز جلی تر مطرح می شود و جنبه سیاسی تر به خود می گیرد. اعتراضات و مخالفت های منفی و غیر فعال، به صورت تظاهرات، اعتصابات، اجتماعات و غیره، شکل فعال و مثبت پیدا کرده است. تصورات واهی و سراب های دروغین سرمایه داری کم کم جای خود را به نفرت می دهد. شاغلان، تنها دیگر تقاضای دریافت حقوق معوقه ی خود را ندارند، بلکه شعار امروز آنها استعفا ی رئیس جمهور و برچیدن دم و دستگاه حکومتی اوست. گمال می رود، که پائیز و زمستان آینده زمان پرخروشی باشد و تمام احزاب و جمعیت ها و اعضای اتحادیه های کارگری آمادگی کامل دارند، تا حرکت های اعتراضی توده ها را علیه رژیم منفور فعلی هدایت کنند.

س- کدام آلترناتیو سیاسی، چپ های روسیه را در مذاکرات و تقابلهای سیاسی در برابر یلتسین نمایندگی می کند؟

ج- در پایان ماه آوریل، گردهم آیی خلق های اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و بلنوم اتحادیه های احزاب کمونیست (حزب کمونیست اتحاد شوروی) برگزار شد. در این گردهم آیی که برای نخستین بار نمایندگان چپ های تمام جمهوری های سابق اتحاد شوروی در آن شرکت داشتند، یک سند مهم سیاسی سند مقدماتی قراردادهای اتحاد- به تصویب رسید. در این سند اهداف ما روشن شده اند و مسیری که خواهیم پیمود مشخص گردیده است. این مسیر به سوی سوسیالیسم، به سوی قدرت شوراهای، به سوی یک حزب واحد کمونیستی و به سوی یک دولت واحد است. آلترناتیو دیگری وجود ندارد و ادامه سیاست های فعلی، یعنی کاپیتالیزاسیون و روند کاپیتالیستی کردن کشور، نتیجه ای جز سقوط نهائی روسیه و چه بسا سقوط بشریت را به همراه خواهد داشت.

نقشه ها و مقاصد جهانشمول کاپیتالیستی لیبرالهای نو، آنچه که در روسیه به اجرا درآمده، برای این کشور به معنی مرگ است. بحران سیاسی ماه آوریل در روسیه آغاز کار بود، حوادث بزرگ هنوز در پیش است. خزانه کشور خالیست. برخی از سیاستمداران پیشنهاد می کنند که دولت آشتی ملی تشکیل شود تا بحران پولی از سر گذرانده شود. من در چنین دولتی شرکت نخواهم کرد. چنین دولتی فقط می تواند یک نقش مرحله ای ظاهری را در راه انتقال قدرت از رژیم بورژوازی وابسته و تبهکار کنونی، به یک حکومت بورژوا -دموکراتیک ملی- دولتی داشته باشد. تشکیل یک دولت آشتی ملی طبیعتاً مطلوب است، اما مطالبه و آرزوی بزرگ ما، بر بنیاد حرکت توده ای خلق، و برجشش بالقوه ی شوروی که ریشه در سنت اجتماعی دارد، استوار است.

اتحاد کمونیست ها، پیش از همه در روسیه، پایه ریزی یک حزب متحد و نوگرای مارکسیست-لنینیستی، و اتحاد جنبش های کمونیستی و کارگری دستور اصلی ۳۱ مین نشست اتحادیه های احزاب کمونیست خواهد بود، که از ۳۱ اکتبر تا اول نوامبر ۹۸ برگزار خواهد شد. تصویب اتحاد کامل بین روسیه و روسیه ی سفید به تاسیس چنین حزب واحدی کمک ارزشمندی خواهد کرد. مایلم اضافه کنم، که حمایت شما از کمونیست های شوروی در مبارزه آنها علیه رژیم کنونی حاکم بر روسیه و همچنین موضع گیری شما در جهت احیای سوسیالیسم و تشکیل یک اتحاد شوروی نوین، اهمیت بسیار مهمی دارد. همینجا از فرصت استفاده کرده و از طریق روزنامه شما، به نام شورای اتحادیه های احزاب کمونیست و همچنین به نام کمیته بین المللی "برای اتحاد و برادری خلق ها" اعتراض خود را علیه تبهیضات حقوقی و معنوی وارده بر شهروندان سابق جمهوری دمکراتیک آلمان، از سوی سازمان های دولتی آلمان فدرال اعلام نمایم. من برای رفقای آلمانی پیروزی در مبارزه برای صلح و عدالت اجتماعی، برابری و سوسیالیسم آرزو می کنم.

توضیح: اعضای اتحادیه احزاب کمونیست جمهوری های سابق اتحاد شوروی، بانضمام حزب کمونیست فدراسیون روسیه به رهبری "زوکوف" هستند.

اخبار جنبش چپ

هندوستان - "جبهه چپ" با بدست آوردن اکثریت مطلق آراء در حوزه انتخاباتی "تری پورا" برای چهارمین بار دولت را تشکیل داد. از ۳۹ کرسی نمایندگی "جبهه چپ" ۳۵ کرسی متعلق به حزب کمونیست هند (مارکسیست) است. در بنگال غربی، "جبهه چپ" ۳۳ کرسی از ۴۲ کرسی نمایندگی را بدست آورد که ۲۴ کرسی آن متعلق به حزب کمونیست هند "مارکسیست" است. "منیک سرکار"، رهبران ایالتی حزب کمونیست هند (مارکسیست) بعنوان نخست وزیر "تری پورا" انتخاب شد.

در انتخابات منطقه "میدناپور"، "ایندراجیت گوپتا"، رهبر حزب کمونیست هند، برای دهمین بار به پیروزی رسید. در منطقه "پانسکورا" خانم "گیتا موخرجی"، رهبر برجسته حزب کمونیست هند، دوباره انتخاب شد.

اسرائیل - هیات سیاسی حزب کمونیست اسرائیل با صدور بیانیه‌ای خواهان خروج فوری ارتش اسرائیل از لبنان شد. در زیر خلاصه این بیانیه را می‌خوانید: در بیستمین سالگرد قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل که به اسرائیل حکم می‌کند که ارتش خود را از همه قسمت‌های لبنان فرا خواند، حزب کمونیست اسرائیل یکبار دیگر خواست خود را پیرامون اجرای فوری این قطعنامه ابراز می‌دارد. مصائب ذاتی اشغال طولانی جنوب لبنان از آن جمله جنگ و برخوردهای خونین، گروه‌های دیگر را برانگیخته است که خواهان خروج فوری ارتش اسرائیل از لبنان شوند. دولت "تانیاهو" بطور جدی قصد بیرون کشیدن ارتش اسرائیل از لبنان را ندارد.

هیات سیاسی حزب کمونیست اسرائیل یکبار دیگر نسبت به عواقب خطرناک امتناع "تانیاهو" از پای بندی به نص و روح موافقتنامه موقت با فلسطینی‌ها و خروج فوری از همه سرزمین‌های فلسطینی هشدار می‌دهد.

شیلی - دبیرکل حزب کمونیست شیلی، در مصاحبه‌ای با ارگان مرکزی این حزب، دیدگاه‌های این حزب درباره آزادی‌ها در شیلی را تشریح کرد. "گلادیس مارین" گفت: در شیلی دموکراسی وجود ندارد، زیرا هنوز قانون اساسی که بوسیله پینوشه در سال ۱۹۸۰ تحمیل شد، بر ما حکومت می‌کند. ما هنوز همان قانون کاری را داریم که با هدف پیگیری کارگران و نابودی جنبش کارگری وضع شد. ما هنوز سناتورهای انتصابی داریم و عناصر اصلی دیکتاتوری هنوز وجود دارند. ما، قانون اساسی جدید، پایان دادن به امتیازات نظامیان و نظام انتخابی که برای چپ منتقد فضا در نظر بگیرد را پیشنهاد کرده‌ایم. ما همچنین خواستار لغو قانون عفو ۱۹۷۸ و محاکمه مسئولین تجاوز به حقوق بشر هستیم.

ما خواهان افزایش دستمزدها، که ناچیزند، افزایش مالیات بر درآمد از ۱۵ درصد به ۲۰ درصد، حذف حق قانونی نیروهای نظامی نسبت به ۱۰ درصد درآمد شرکت دولتی مس، وضع دوباره مالیات بر ثروت که در سال ۱۹۷۳ حذف شد و کاهش مالیات بر کتاب، دارو و کالاهای ضروری هستیم. ۵٫۵ میلیون نفر از سکنه سانتیاگو (پایتخت شیلی) یعنی ۴۰ درصد جمعیت کشور، با مشکلات جدی آلودگی روبرو هستند. مشکلات محیط زیست در نتیجه ترس سیاستمداران از دست زدن به منافع اقتصادی درگیر بوجود آمده‌اند.

ما خواهان تشویق و حمایت از وسائل نقلیه عمومی، گسترش مترو، اخذ مالیات از خانواده‌هایی که بیشتر از ۳ خود رو دارند، ساخت جاده‌های کمربندی، جلوگیری از رشد شهر و انتقال بیشتر صنایع به خارج از محدوده اصلی شهر هستیم. ما همچنین خواستار بازگرداندن نقش دولت در اقتصاد، درجهت گسترش و حمایت از صنعتی شدن کشور هستیم.

بعثت نفوذ پینوشه و ایالات متحده در روند گذار به دموکراسی، کمونیست‌ها در شیلی به شیوه‌ای خشن از این روند برکنار نگهداشته شده‌اند. آنها به هیچوجه نمی‌خواهند که "اتحاد مردمی" یکبار دیگر تکرار شود. در این هفت سال، دارائی‌های حزب-چاپخانه، روزنامه‌ها، ایستگاه‌های رادیویی، ساختمانها- باز گردانده نشده‌اند. آنها در برابر فشار سرمایه داران بزرگ، روزنامه ارجاعی "آل مرکوریو" - روزنامه مورد حمایت سازمان سیا که علیه دولت آلنده توطئه کرد- و محافظه کارترین بخش‌های جامعه که مخالف هرگونه توافق با کمونیست‌ها هستند، سر خم کرده‌اند.

تصمیم "کانتراسیون" (ائتلاف نیروهای مرکز-چپ) در عدم همکاری با کمونیست‌ها، تصمیم نادرستی بود، چرا که با احتساب آراء ما، ائتلاف می‌توانست ۵ سناتور دیگر و در نتیجه آن اکثریت مجلس سنا را بدست آورد.

من فکر می‌کنم که "کانتراسیون" از وضع موجود راضی بوده و خواهان تغییرات بیشتری نبوده و نمی‌خواهد برای سرمایه بزرگ و نیروهای نظامی درد سر ایجاد کند. تعهد آن به تئولیرالیسم قوی تر از تعهدش به برنامه‌های اجتماعی است.

جمهوری چک - حزب کمونیست جمهوری چک، بیش از ۶ هزار نماینده در شوراهای محلی این کشور دارد. متوسط سن این نمایندگان ۴۳ سال است. حزب کمونیست در ۲۵ فوریه ۹۸ در اعتراض به افزایش قیمت‌ها و اجازه مسکن، در میدان قدیمی شهر پراگ یک راهپیمایی عمومی را سازماندهی کرد.

جمهوری اسلواک - "ولادیمیر دادو"، رهبر حزب کمونیست اسلواک گزارش داد که از زمان تاسیس آن حزب در سال ۱۹۹۱، تعداد اعضای آن به بیست هزار و هفتصد نفر افزایش یافته است. جمعیت اسلواک نزدیک به ۵ میلیون است.

اطریش - حزب کمونیست اطریش که مطبوعات سرمایه داری تاکنون چندین بار مرگ آن را اعلام کرده‌اند، در انتخابات محلی آن کشور توانست میزبان آراء خود را دو برابر کرده و تقریباً ۸ درصد کل آراء را بدست آورد.

روسیه - رهبران حزب کمونیست فدراسیون روسیه و "اتحادیه احزاب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی" هدف استراتژیک ایجاد یک حزب کمونیست واحد در قلمرو اتحاد شوروی سابق را تأیید کردند. از میان رهبرانی که این بیانیه را امضاء کرده‌اند، می‌توان از "گنادی زاگانف"، "اولگ شفین" و "ایگور لیگاجف" نام برد.

پارلمان اروپا - از ۲۳ عضوگروه متحد چپ در پارلمان اروپا، ۱۷ نفر از احزاب کمونیست یونان، پرتغال و ایتالیا ۷ نفر از دیگر احزاب چپ و ۹ نفر از "چپ متحد" اسپانیا هستند.

خطر قتل عام زندانیان سیاسی در عراق

عراق - حزب کمونیست عراق، با صدور اطلاعیه‌ای، اعلام داشت که در آستانه تدارک جشن‌های مربوط به تولد صدام حسین، خطر قتل عام، حداقل، جان ۴ هزار زندانی سیاسی را تهدید می‌کند. براساس این اطلاعیه، در زندان مخوف ابوغریب هزاران زندانی سیاسی در بدترین شرایط بسر می‌برند و تا فوریه ۹۸، نزدیک به ۴ هزار زندانی سیاسی در زیر زمین‌های زندان مذکور بسر می‌برده‌اند. دولت عراق در پایان سال ۹۷ تصمیم به پاکسازی زندانها گرفت و طی ماههای گذشته، پیوسته خطر قتل عام زندانیان وجود داشته است، که اکنون، در آستانه سالگرد تولد صدام حسین این احتمال قوی تر از هر زمان شده است. در دسامبر سال ۹۷، هشتاد زندانی سیاسی اعدام شدند و جسد آنها به بیمارستان غیر نظامی "آل کیندی" و بیمارستان نظامی "آل رشید" منتقل شد. آنها در محوطه مرکزی نیروی هوایی دفن شده‌اند. تعداد اعدام‌های علنی و ثبت شده در سه ماهه اول سال ۹۸، به ۳۰۰ نفر می‌رسد. حزب کمونیست عراق تصریح کرده است که از سازمان ملل خواستار اعزام نمایندگان جهت رسیدگی به وضع زندانیان سیاسی عراق شده است و شرحی از سلوهای مرگ نیز در اختیار این سازمان قرار داده است. همه این جنایات درحالی در عراق ادامه دارد، که آمریکا تحت عنوان دفاع از حقوق بشر و کنترل سلاح‌های کشتار جمعی، استراتژی نظامی - سیاسی خود را در منطقه پیش می‌برد و کوچکترین اعتراضی به این جنایات دولت صدام حسین ندارد!

هندوستان - در هندوستان رهبران دولت هند تقاضای آمریکا برای استفاده از حرم هوایی آن کشور در حمله به عراق را رد کردند.

در ۲۴ فوریه هزاران نفر با تجمع در برابر ساختمان "سرویس اطلاعاتی ایالات متحده" طرح‌های تجاوز کارانه دولت کلینتون علیه عراق محکوم کردند. شرکت کنندگان در این تظاهرات که بوسیله "کمیته جبهه چپ کلکته" سازماندهی شده بود، از تصمیم نخست وزیر هندوستان در رد تقاضای آمریکا برای استفاده از قلمرو آن کشور در حمله به عراق دفاع کردند. رهبران حزب کمونیست هند، حزب کمونیست هند (مارکسیست) و دیگر سازمان‌های سیاسی در این تظاهرات در همبستگی با مردم عراق سخنرانی ایراد کردند.

مقابل، تنها از این طریق قابل کنترل و خنثی سازی است. یعنی همان مرحله بسیار حساسی که بلافاصله پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، در دستور کار سازمان ها و احزاب سیاسی قرار داشت، و امروز نیز، پس از انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری در دستور روز احزاب و سازمان های سیاسی ایران قرار دارد.

باز هم باید تاکید کرد، که اتحاد عمل، حتما نباید به معنای اتحاد مدون و تنظیم شده بین احزاب و سازمان های سیاسی حاضر در یک مرحله از جنبش فهمیده شود و نمی تواند به چنین مرحله ای موقوف شود؛ مرحله ای که اغلب طی رشد جنبش و بعنوان مرحله ای عالی و اجرایی حاصل می شود. اتحاد عمل، یعنی درک شرایط، همسو شدن با مرحله ای که جنبش در آن قرار دارد و اتخاذ سیاست ها و شعارهایی که به اتحاد عمل مردم یاری می رساند و راه را برای رسیدن به آن مرحله عالی از اتحاد، که گفته شد، می تواند ختم شود.

گره کوری که اکنون اپوزیسیون مترقی جمهوری اسلامی نمی تواند آنرا با دست باز کند، عدم درک دقیق همین امر است. عدم درکی، که طی سالهای اخیر تا مرز فلج سیاسی سازمان ها و احزاب پیش رفت و مشی "تحریم" انتخابات، که در واقع ستیز با "اتحاد عمل" از پائین و توسط توده های مردم بود، از دل آن بیرون آمد. ادامه همین عدم درک واقعیت است، که امروز به این اپوزیسیون، اجازه نمی دهد تا بجای مطالبه خواست های خود از دولت خاتمی، به نیروی در جنبش تبدیل شده و در کنار آن، به مقابله با مخالفان همین دولت و از آن پر اهمیت تر، به مقابله با مخالفان تحولات در ایران بپردازد. بدین ترتیب، این اپوزیسیون، مطابق تمام اصول و اسلویی که در بالا بدان اشاره شد، درک ضعیف خود را از "اتحاد عمل" به نمایش گذاشته است. عدم درک و توجه به ضرورت چنین امری، درحقیقت فرصت ها را در اختیار نیروی مقابل می گذارد تا در عین تلاش برای جلوگیری از اتحاد عمل نیروهای جنبش، صفوف خود را متمرکز کرده و علیه جنبش دست به ابتکار عمل بزند. واقعیتی که امروز در جمهوری اسلامی شاهد آن هستیم!

شناخت متحدان

هر سازمان، حزب و تشکل سیاسی، ابتدا باید بداند مدافع کدام اقشار و طبقات اجتماعی است و از منافع چه طیفی می خواهد دفاع کند. این امر نه فقط مواضع سازمان را برای مخاطبان این تشکل ها، برای نیروهای حاضر در طبقات و اقشار روشن می کند، بلکه برای آنها نیز راه تشکل و سازمان یابی را هموار می سازد. بدین ترتیب، هم رهبران و موسسان یک حزب را از باتکلیفی بیرون می آورد و هم اقشار و طبقاتی که این سازمان ها خود را مدافع آنها اعلام می کنند، از اغتشاش فکری و نظری برای متشکل شدن می رهند. تنها در صورت داشتن چنین صراحت سمت گیری طبقاتی است، که تشکل ها، احزاب و سازمان ها می توانند متحدان مرحله ای و دورنمایی خویش را در یک مرحله از جنبش و یا در طول زمان تشخیص بدهند. به تعبیری دیگر: من باید ابتدا بدانم، خود کیستم و چه می خواهم، تا بتوانم بدانم چه کسانی با من هستند و خواستی همانند من دارند.

بسیاری از اتحادها، که طی سالهای اخیر، عمدتاً در مهاجرت پایه ریزی شده، علاوه بر اینکه بدور از صحنه اصلی مبارزه و عمدتاً ذهن گرایانه پایه ریزی شده، در عین حال دلیل عدم توجه به این اصول و اسلوب شناخت و بی اعتنائی به آن، اغلب دستخوش فراموشی، شکست و یا تغییر شده است. حتی برخی منشورهای مدون برای همکاری چند حزب در داخل کشور (حزب ملت ایران، حزب مردم ایران، حزب زحمتکش) نیز، آنجا که در جنبه ذهن گرایی و آمال و آرزوها، نه واقعیات جاری گرفتار آمده، و مخاطبان طبقاتی خود را گم کرده، دچار فلج سیاسی شده است. بارزترین نشانه این امر، همانا "تحریم انتخابات"، توسط این احزاب متحد، در جریان انتخابات اخیر، ریاست جمهوری در ایران است.

بحث های اپوزیسیون خارج از کشور، پیرامون "مردم سالاری"، "دموکراسی"، که همگی، مقولاتی مسود تائید و حمایت است، اغلب دلیل نداشتن بار روشن و صریح طبقاتی، جنبه پایان ناپذیر به خود گرفته اند. مدافعان همین مقولات یاد شده، وقتی برای خود روشن ساخته باشند، این مردم سالاری و دموکراسی را برای کدام طبقات و اقشار اجتماعی می خواهند، طبعاً نمی توانند متحدان عملی این شعارها را در جنبش پیدا کنند. این ضعف، البته در نیروی مقابل وجود ندارد. مثلاً، "جمعیت موفقه اسلامی"، به عنوان تشکل طرفدار منافع سرمایه داری تجاری و زمینداران بزرگ، در حالیکه خود از همه امکانات حکومتی و همه نوع آزادی، تا حد آزادی برای توطئه علیه همه احزاب و سازمان های دیگر برخوردار است، می داند از آزادی کدام طبقه و قشر دفاع می کند و متحدانش کیستند. در جبهه روبرو، بویژه در میان احزاب اپوزیسیون

از ۱۹۲۵ تا ۱۹۷۳، اتحاد سوسیالیست ها و کمونیست ها محور رشد چپ در شیلی و شالوده پیروزی بود که در ۱۹۷۰ سالوادور آلنده را به قدرت رساند. ما اکنون تماس چندانی با رهبران حزب سوسیالیست نداریم. ما روابط خوبی با بدنه حزب سوسیالیست داریم ولی این حزب دیگر یک حزب چپ نیست. حزب سوسیالیست اگر چه هنوز برخی تمایلات چپ را نشان می دهد، ولی آگاهانه سیاست نولیبرالی را پذیرفته است.

من معتقدم که حمایت از حزب کمونیست شیلی در اتحادیه های کارگری، سازمان های دانشجویی و در حیطه فرهنگی، همچنان افزایش خواهد یافت، ولی ما نیاز داریم که حمایت بیشتری در بین پیشه وران و صاحبان حرفه و تخصص بدست آوریم. حزب کمونیست استوار ایستاده است و خود را بعنوان یک حزب طبقاتی دارای آلترناتیو چپ، تجدید کرده است. ما باید حس همبستگی و رفاقت بین کمونیست ها و بقیه جامعه را دوباره طلب کنیم.

بحثی پیرامون "اتحاد" و "اتحاد عمل"

یکی از اصول پایه ای مارکسیسم، برای بررسی پدیده ها، تحلیل آنها از کل به جزء و سپس تکامل شناخت نسبت به "کل" است.

تعیین استراتژی و تاکتیک، درپراتیک اجتماعی، علیرغم تاثیر عوامل بسیار متنوع فرهنگی، روحی، شخصیتی افراد و... متکی به این اسلوب و متد، از تضمین بالائی برخوردار است. پایبندی به این اسلوب، درعین حال، پژوهشگر و تئوریسین سیاسی و اجتماعی را، از گرفتار شدن در برخورد های خشک و دکماتیک دور نگه می دارد.

با این مقدمه، حال ببینیم اپوزیسیون جمهوری اسلامی کدام تاکتیک ها و استراتژی را دنبال می کند.

ظاهراً، هدف و استراتژی جریانهای متفاد اپوزیسیون مترقی جمهوری اسلامی، رسیدن به "آلترناتیو دموکراتیک" است. صرف نظر از ناروشتی محتوائی "آلترناتیو دموکراتیک"، اغلب اینگونه استنباط می شود، که در ضمیر بسیاری از طرفداران و مدافعان این تیز، آن جامعه سرمایه داری نفهته است، که در آن عمدتاً اقشار سرمایه داری ملی و خرده بورژوازی، به شیوه ای دموکراتیک و متکی به قانون حاکم اند. برخی از مدافعان "آلترناتیو دموکراتیک"، مشخصات چنین حکومت جانشینی را، وجود احزاب، سندیکاها و تشکل های صنفی-سیاسی در جامعه و جدائی سه قوه مقننه، قضائیه و مجریه اعلام می کنند. تعبیر چنین مشخصاتی، به "جامعه مدنی" نیز، در نشریات اپوزیسیون دیده شده است.

بدین ترتیب، و با تعیین این استراتژی، ظاهراً، بسیاری از احزاب و سازمان های اپوزیسیون باید تاکتیک های ضروری برای دستیابی به این استراتژی را اتخاذ کنند و متحدان این مرحله خویش را برگزینند.

بدین ترتیب، یافتن متحدان از یک سو، و پیگیری جدائی ها و اختلافات در صفوف نیروهای مخالف از سوی دیگر، در دستور روز قرار می گیرد. در این مورد نیز باید تفاوت قائل شد بین "اتحاد عمل" بر سر این یا آن شعار و خواست، با وحدت استراتژیک. چرا که در وحدت استراتژیک، پیوند منافع طبقاتی و خواست های عمیق انقلابی، محتوای چنین امری را تعیین می کند، درحالیکه در "اتحاد عمل"، خواست های تاکتیکی و مربوط به یک، یا چند مرحله از یک روند، تعیین کننده است.

اتحاد عمل اجتماعی، الزماً، همیشه به ابتکار احزاب و سازمان های سیاسی صورت نمی گیرد، حتی اگر این احزاب و سازمانها، ضرورت آن را درک کرده و اعلام نیز کرده باشند. بسیار شاهدیم، که اتحاد عمل ها، نه از بالا، بلکه از پائین شکل گرفته است. در ایران، هم در جریان انقلاب بهمن ۵۷ و هم در جریان انتخابات اخیر ریاست جمهوری، شاهد چنین پدیده ای بودیم. در هر دو مورد، چنین اتحاد عمل اجتماعی (ازپائین)، اتحاد عمل در بالا را به احزاب و سازمانها و رهبران تحمیل کرد و در صفوف نیروهای متحد مقابل نیز جدائی ها را موجب شد. چه در نظام شاهنشاهی و چه در نظام جمهوری اسلامی. تمام هنر سازمان ها و احزاب سیاسی، هنگام بروز عملی چنین اتحاد عملی در جامعه و از پائین، در آنست که بتوانند خود را با آن هماهنگ ساخته و چنین اتحادی را از بالا سازمان بدهند. این امر ضروری است، زیرا توطئه ها و مقاومت های نیروی

بح (بقیه شرکت مخابرات از ص ۲۳)

این ابهامات که به آنها اشاره شده بر می گردد به قراردادهای شرکت مخابرات به شماره های ۲۷۶۶۰-۲۷۶۶۱-۲۳۰۱ و قراردادهای مکمل آنها که در بالا به آنها اشاره شد. کمیسیون پست و تلگراف و تلفن و نیرو در مجلس با دخالت مستقیم شخص ناطق نوری، انجام این تحقیق و تفحص را ضروری ندانسته و اعلام کرد که هیچگونه ابهام یا جریان خلاف قانون در آن ندیده است. با حضور نماینده شرکت مخابرات در مجلس در روز رای گیری و براساس شایعات رایج از طریق دادن تلفن سیار به برخی نمایندگان، باعث تغییر نظر گروهی از آنها شد. در نتیجه مجلس تقاضای تحقیق و تفحص شرکت مخابرات را با ۸۹ رای مخالف، ۶۲ رای موافق و ۳۴ رای ممتنع رد کرد.

بخش تلفن های سیار، یکی دیگر از شیوه هایی است که مافیای مخابرات، با استفاده از آن به اعمال نفوذ و داد و ستد در جهت سرپوش گذاشتن بر فعالیت های غیر قانونی خود استفاده می کند. با توجه به امکان استراق سمع مکالمات تلفنی، استفاده کنندگان از تلفن سیار، این عمل و استفاده ساده لوحانه دولتمردان جمهوری اسلامی از تلفن سیار، امکانات فوق العاده برای سفارت خانه های خارجی، در جمع آوری اطلاعات بوجود آمده است. در نتیجه مجموعه اطلاعات مربوط به سیاست و امنیت کشور در معرض دستبرد قرار گرفته است.

حمایت ناطق نوری از عملکرد پست و تلگراف، محدود به عملکرد کمیسیون پست و تلگراف و تلفن مجلس در مورد تقاضای تحقیق و تفحص شرکت مخابرات نبوده است. در آذر ماه گذشته مجلس شورای اسلامی به ریاست ناطق نوری، کلیات لایحه اختصاص مالیات شرکت های پست و مخابرات جمهوری اسلامی ایران را تصویب کرد. بر اساس این لایحه که با ۱۵۴ رای موافق و ۳۴ رای مخالف و ۴ رای ممتنع به تصویب رسید، شرکت های پست و مخابرات ایران به میزان مبلغی که سرمایه گذاری خواهند کرد از پرداخت مالیات معاف خواهند شد. در نتیجه این لایحه، خود مختاری مالی شرکت مخابرات تکمیل شده و این شرکت عملاً ماهیتی شبه خصوصی به خود می گیرد.

در مورد سرمایه گذاری های شرکت مخابرات، لازم به یاد آوری است که این شرکت در ادامه سیاست به یادگار مانده از رژیم شاهنشاهی، بالغ بر نیمی از سرمایه لازم برای انجام طرح های ایجاد خطوط تلفن را مدتها قبل از عملی شدن این طرح ها، از طریق پیش فروش فیش های تلفن، از درون جامعه تامین می کند. بعنوان مثال هزینه پیش خرید فیش تلفن عادی نزدیک به یک میلیون ریال و تلفن سیار ده میلیون ریال است و زمان انتظار دریافت تلفن عادی بطور متوسط دو سال و تلفن سیار چهار سال می باشد. برخورداری از معافیت مالیاتی برابر با سرمایه ای که بخش اصلی آن از مشتریان آینده جمع آوری شده و سالها در اختیار شرکت مخابرات است، نقدینگی عظیمی ایجاد کرده است که خارج از نظارت دولت و سازمان برنامه و سیستم اقتصادی کشور عمل می کند.

در راه اندازی شرکت ارتباطات داده های ایران، وزارت پست و تلگراف و تلفن قراردادهای چندی با شرکت های خارجی، منجمله شرکت امریکائی "اسپرنت" که یکی از سه شرکت بزرگ تلفن آن کشور است، منعقد کرده است. بانک های اطلاعاتی امریکائی مانند "کامپیوتر سرو"، "دیسالوگ" و "مستیل تل" از طریق این شرکت خدمات خود را در ایران عرضه می کنند. همه این قراردادهای بدون اطلاع مردم و مجلس شورای اسلامی و در پشت درهای بسته منعقد شده اند. درحالی که هتل های درجه یک تهران تقریباً نیمه خالی هستند، مدیران، نمایندگان و کارکنان خارجی طرف معامله شرکت مخابرات با پرداخت اجاره های ماهانه دو تا سه هزار دلاری، در آپارتمان های مبله و مجهز متعلق به شرکت مخابرات و وابستگان به آن اسکان داده می شوند. اجاره بهای این واحدهای مسکونی بی سرو صدا، مستقیماً به دلار در خارج از کشور به حساب بانکی صاحبان آنها واریز می شوند. مدیریت شرکت مخابرات که در آغاز برنامه اول، تحت عنوان سیاست های تعدیل اقتصادی و به بهانه کوچک کردن دولت و کاهش هزینه آن، خود روهای دولتی را با قیمت های بسیار نازل و بعضاً نزدیک به یکسوم ارزش واقعی آنها و با پرداخت وام های بلند مدت بدون بهره، به مدیران بالای وزارت پست و تلگراف و تلفن واگذار کرد، خرید دوباره نزدیک به دوست خودرو تازه را در بودجه سال ۷۶ این شرکت در نظر گرفته است. این ریخت و پاش ها درحالی است که به بهانه کوچک کردن وزارتخانه و کاهش هزینه های آن، کارمندان و کارکنان رده های پایین یا بی وقفه اخراج و باز خرید می شوند و یا خطر بیکاری آنها را تهدید می کند. بدین ترتیب است که نظارت مردمی بر کار این وزارتخانه، نیز مانند همه وزارتخانه ها و نهادهای خدماتی دولت یکی از خواست های نیروهای ملی و میهن دوست کشور است!

اما، چنین شناخت و عزمی وجود ندارد. در همین مهاجرت نیز، گوشه چشمی که جناح راست مهاجر، به حزب تجار و بازاریهای بزرگ دارد، بسیار بیشتر از عنایتی است، که برخی نیروی اپوزیسیون از راست مهاجرانظر دارند. بنابراین، آنها نیز می دانند آزادی را برای کی و با چه هدفی می خواهند و منافع کدام ائتشار و طبقات را در نظر دارند.

به همین دلیل است، که وقتی برخی نظریه پردازان جناح چپ از آزادی ناب و حتی آزادی برای مخالفت با حکومت فرضی خویش در آینده دفاع می کنند، باید نسبت به عمق بینش علمی آنها تردید جدی داشت! (۱)

تجمع نیروها

هدف از اتحاد های مرحله ای، در جریان روند یک جنبش چیست؟ پاسخ دقیق به این سوال، نه تنها یاران و متحدان مرحله ای را مشخص می کند، بلکه جبهه مقابل را نیز در روشنائی قرار می دهد. در این عرصه، ابتدا باید ضعیف ترین حلقه را در جبهه مقابل یافت تا بتوان وسیع ترین نیروها را برای یورش به آن بسیج کرد. در واقع، متحدان مرحله ای جنبش، با برجسته شدن دقیق ضعیف ترین حلقه نیروی مقابل یافت می شوند و مورد خطاب قرار می گیرند. بعنوان مثال، در آخرین دهه سلطنت محمد رضا پهلوی در ایران، ضعیف ترین حلقه، "دیکتاتوری" دربار زیر نور افکن جنبش قرار گرفت و در یک دوره نسبتاً طولانی، جبهه واحد نیروها، برای یورش به این دیکتاتوری در دستور روز قرار گرفت. سپس، در مراحل پایانی آن مرحله از جنبش، با تعمیق جنبش و ورود به مرحله انقلابی، سرنگونی نظام شاهنشاهی نیز در دستور جنبش قرار گرفت. حزب توده ایران، دقیقاً این مراحل را تقسیم بندی کرده و شعارها و تاکتیک های خود را متناسب با آنها اتخاذ کرد، که همگان از آن اطلاع دارند. در مرحله نخست، حزب توده ایران، برای در انزوا قرار دادن دربار شاهنشاهی، حتی نیروهائی از درون حکومت را نیز، که با دیکتاتوری شاه مخالف بودند، به جبهه فرا خواند و شعاری که اتخاذ کرده بود، راه آنها را نیز به جبهه گشوده بود.

در جریان انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی نیز، توده ها هوشمندتر از بسیاری از سازمانهای اپوزیسیون نشان دادند، که ضعیف ترین حلقه حکومتی را یافته و علیه آن بسیج شده اند. این ضعیف ترین حلقه که همچنان شعار این مرحله از جنبش است «مبارزه با تمرکز قدرت در دست سرمایه داری تجاری و ارتجاع مذهبی»، حاکم است، که در شعار "مرگ بر انحصار" جلوه گراست. انحصارگران، نمایندگان سیاسی این طیف به حساب می آیند. بسیاری از شعارها و خواست ها و برنامه هائی که اکنون اعلام می شود، ابزاری برای مبارزه با این گرایش در میان بخش فوقانی حاکمیت است، که درعین حال بدلیل وسعت مخالفان بالقوه آن، این گرایش و کوشش، ضعیف ترین حلقه حکومتی نیز محسوب می شود. شعارها و خواست هائی نظیر "جامعه منبی"، "قانونمداری"، "آزادی" و... وسیع ترین طیف ها را علیه این گرایش بسیج می کند.

"انحصار" حکومتی، در اختیار سرمایه داری تجاری و ارتجاع مذهبی است و این طبقه و قشر اکنون آماج اولیه جنبش هستند. ضعیف ترین حلقه حکومتی، همانا کوشش جنون آسای آن، برای در انحصار گرفتن عنان مطلق حکومت است. مبارزه با این انحصارطلبی، که ابزارش را نیز در بالا و برگرفته از خواست ها روز جنبش برشمردیم، در واقع وسیع ترین جبهه را، در عمل، نه تنها ممکن، بلکه عملی ساخته است. انتخابات دوم خرداد، بارزترین نمود این اتحاد عمل وسیع، برای یورش به ضعیف ترین حلقه حکومتی است. بنابراین، بحث نه بر سر قدرت این فرد یا آن فرد در حکومت (که می تواند بدلیل پاره ای اطلاعات نادرست، ما را به اشتباه نیز بکشاند)، بلکه بر سر یک طیف از اقشار و طبقات حکومت است، که برای دفاع از منافع خویش در مقابل جنبش مردم ایستاده است. تصمیم قاطع را امروز باید گرفت، شاید فردا بسیار دیر باشد! حضور در جنبش و اتحاد عمل با جنبش، در نامه نویسی به این و یا آن مقام حکومتی و یادآوری حق و حقوق سازمان و حزب خویش نیست. فضای عمومی جامعه را باید چنان گشود که خواه ناخواه جا و مکان هر سازمان و حزب سیاسی، متکی به طبقات و اقشاری که این سازمان و حزب از آن ها دفاع می کند، در آن مشخص شود؛ و با عقب راندن نیروهای مخالف تحولات، جا برای نیروهای طرفدار تحولات گشوده شود. (مقاله "ذهن گرانی" را در همین شماره "راه توده" بخوانید)

واقع بینی، بر پایه ذهنگرایی ممکن نیست!

صحت این واقعیت، که حزب توده ایران، سیاست های خود را برپایه واقعیات موجود جامعه و درانطباق با اصول علمی تنظیم می کند، پیوسته در عمل به اثبات رسیده است. دراین واقع بینی، جانی برای تخیل پروری، ذهن گرائی و علایق ذهنی وجود ندارد.

برای مثال، شعار «اتحاد و انتقاد» را حزب ما پدنبال پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، به عنوان سیاست روز خود در برابر حاکمیت برآمده از انقلاب بهمن ۵۷ اتخاذ کرد. این سیاست متکی بود بر اصل علمی «نبرد که برکه» بین اقشار و طبقات شرکت کننده در انقلاب، بمنظور تحکیم مواضع خود درحاکمیت. نبردی که امروز همگان شاهدند، طی ۱۹ سال گذشته چگونه به تضعیف موقعیت سیاسی و اقتصادی اقشار محروم، میانه و طبقات زحمتکش جامعه ایران و بسود سرمایه داری تجاری و سرمایه داری بوروکراتیک ایران تکامل منفی یافته است. توازن که در سال های اول پیروزی انقلاب عکس آن بود.

این سیاست حزب، برخلاف تمام تبلیغاتی منفی که علیه حزب ما در آن دوران انجام شد و پس از یورش جمهوری اسلامی به حزب، بعنوان علل شکست و یا غفلت از یورش تعبیر شد، هرگز ریشه در «ذهنیت» و یا «دنیاه روی» از بخشی از حاکمیت و انواع دیگر ادعاها و تهمت ها که از «چپ» و «راست» به حزب ما و رهبران وارد شد، نداشت. این سیاست واقعیتی بود گریز ناپذیر برای حفظ و تعمیق دستاوردهای انقلاب بهمن ۵۷. امروز، وقتی برخی مخالفان سیاست حزب توده ایران در برابر جمهوری اسلامی و رهبری سالهای اولیه پیروزی انقلاب، نه با درک عمیق، بلکه براساس تحمیل واقعیات، برخورد خود با انتخابات دوم خرداد را، اینجا و آنجا متأثر از نگرش حزب توده ایران درمی یابند، پیش از آنکه نیازمند پنهان سازی این امر باشند، نیازمند جسارت در اعتراف به واقعیت هستند. این واقعیت که «حزب توده ایران درست دیده بود، درست عمل کرد و اگر همگان با تجربه و اندوخته ذهنی امروز، در آن سالها همان راهی را پی گرفته بودند که حزب توده ایران پیشنهاد می کرد، ای بسا سرنوشت حاکمیت آن نبود که امروز هست!»

آیا، همه احزاب و سازمانهای سیاسی - بویژه درمهاجرت - به یک اندازه به این واقع بینی نزدیک شده اند؟ همه آنها از «ذهن گرائی» فاصله گرفته اند؟ درس های لازم از گذشته گرفته شده است؟ زمان و فرصت های مناسب برای تدوین و تدقیق یک سیاست واقع بینانه، جهت حضور در جنبش از دست نمی رود؟

متأسفانه پاسخ این سؤالات، همه جا و در باره همه سازمانها و رهبران آنها یکسان نیست، به همان اندازه که واقع بینی آنها نیز، اگر صادقانه هم باشد، به یک میزان و سطح نیست!

به همین دلیل است که مرور برخی موضع گیری های یکسال اخیر سازمان های سیاسی و برخی نظریه پردازان آنها و یا اسنادی که از سوی این سازمانها منتشر شده است، برای آگاهی از میزان نزدیکی و دوری آنها به واقعیات جامعه، «واقع بینی» و یا، ماندن در «تخیلات» و ادامه «ذهن گرائی» ها بی فایده نیست.

بحث پرنوسان و ظاهراً بی پایان اپوزیسیون «چپ» و «راست» در خارج از کشور، طی یکسال و چند ماهی که از انتخابات دوم خرداد می گذرد، درباره «ضرورت» و یا «عدم ضرورت»، «سطح» و «کیفیت» و «نحوه» برخورد به «دوم خرداد» و «دولت برآمده از آن»، که صفحات از «کیهان لندن» تا «کار»، «راه آزادی»، «راه کارگر» و متأسفانه «نامه مردم» را در این دوره پر کرده است، بطور عمده در چارچوب «ذهنی» باقی مانده است. به همین جهت است که این اپوزیسیون نه تنها هنوز نتوانسته است سیاستی فعال در رابطه با جنبش اتخاذ کند، بلکه در کوزان حوادث و رویدادهای پیاپی یکسال اخیر، همچنان در نوسان و سرگردان است و نمی تواند مستقلاً بر سیر رویدادها تأثیر بگذارد. و از آن غم انگیز تر و غیر علمی تر، آنکه، مدعیان بینش علمی، در کوزان حوادث بسیار طبیعی حرکت یک جنبش، پیوسته در جستجوی بهانه و حجتی در تائید سیاست غلط «تحریم» انتخابات نیز هستند!

«ذهن گرائی»

«ذهن گرائی»، که از ابتدای انقلاب ۵۷، سالهای پس از پیروزی انقلاب و حتی در همین جنبش اخیر آزادیخواهی و عدالت جویی مردم ایران، در میان سازمانها شاهدش هستیم، علل متفاوتی دارد. برخی، که حسی خود را مارکسیست هم می دانند، آنجا که باید ذهن خود را با واقعیت انطباق دهند، در اسارت گفته های گذشته خود باقی می مانند و به همین دلیل بدشواری خود را به آخر صف جنبش می رسانند. آنچنان که گویی با خویشتن خویش رودربایستی دارند! نه تنها نمی توانند خود را از آنچه گفته و اعلام داشته بودند، رها کنند؛ بلکه اساساً اعتقادی به نقش تعیین کننده واقعیت ندارند و به همین دلیل نیز پیوسته خواستار انطباق واقعیت با ذهن خود هستند.

به نمونه های قابل توجهی در این ارتباط نگاهی بیاندازیم: «حزب دموکراتیک مردم ایران» کنگره ای تشکیل داده و قطعنامه ای صادر کرده، که در نشریه «راه آزادی» (شماره ۵۶) چاپ شده است. در این قطعنامه، با آنکه زیر فشار واقعیت های انکارناپذیر ایران، برخی گرایش ها و مواضع واقع بینانه به چشم می خورد و برخی از ذهن گرای های گذشته تصحیح شده است، اما در همین سند نیز انواع تلاش ها برای تطبیق واقعیات با ذهن گرای ها مشهود است. به ۳ نکته در قطعنامه فوق توجه کنیم:

در بند ۴ سند «درباره اوضاع سیاسی کنونی ایران و وظایف مبرم ما در قبال آن»، تحت عنوان «سیاست ما در قبال مقوله «ولایت فقیه»»، چنین آمده است: «دیدگاه ما در این باره روشن است. خواست ما برقراری جمهوری مبتنی بر مردم سالاری است. اما این هدف استراتژیک و درازمدت ماست، نه شعار روز ما.» و در توضیح وظیفه روز در این زمینه چنین آمده: «... اقدامات مشخص در راستای حاکمیت قانون و محدود ساختن حیطه اقتدار ولی فقیه، ...»

بدین ترتیب، حزب دموکراتیک مردم ایران، که رهبران آن، با جنجال بسیار و تبلیغات بسیار علیه سیاست حزب توده ایران در برابر انقلاب ۵۷، از حزب توده ایران انشعاب کردند، پس از سالها ذهن گرائی و انواع شعارهای تخیلی، ندیدن جنبش مردم و سرانجام، «تحریم انتخابات» مجلس پنجم و ریاست جمهوری دوره هفتم، در کنگره اخیر خود، ترسان و لرزان به همان نقطه ای بازگشتند، که حزب توده ایران حرکت خود را از ابتدای پیروزی انقلاب، از آنجا شروع کرد. یعنی: «واقع بینی»!

پذیرش «اقدامات مشخص در راستای حاکمیت قانون و محدود ساختن حیطه عمل ولی فقیه» به عنوان مرحله ای از مبارزه اجتماعی - که اکنون در جامعه جریان دارد - جهت هموار ساختن راه عبور برای گام های بعدی، باید از سوی حزب و سازمانی که به این فرمول دست می یابد، گام های عملی را نیز همراه داشته باشد. باید دید، باردیگر، بر سر یکی دیگر از پیچ های تند جنبش، این نوع واقع بینی ها، باردیگر جای خود را به تخیل پروری، از نوع «تحریم انتخابات» نخواهد داد؟ این واقع بینی باید به اتحاد عمل هر حزب، سازمان و شخصیت سیاسی برای همسو ساختن خود با جنبش ختم شود. اما و اگرهایی که در همین قطعنامه حزب دموکراتیک وجود دارد، خوش بینی را دشوار می سازد!

آنچه که امروز در قطعنامه کنگره حزب دموکراتیک مردم ایران آمده، البته نه سخن نو و جدیدی است و نه آن صراحت بیانی را دارد که در همین مورد و در شرایطی بسیار بغرنج تر، حزب توده ایران اعلام داشت. این نظرات از نظر محتوایی، برابرت کم با تر از نظر حزب ما در این باره در سال ۱۳۵۸ و پیش از فرارندوم برای قانون اساسی جمهوری اسلامی است.

حزب توده ایران، پیش از فرارندوم قانون اساسی جمهوری اسلامی، وجود بند مربوط به «ولایت فقیه» را نپذیرفت و با شرط حذف آن در متمم قانون اساسی، به قانون اساسی رای داد. حزب ما در همان زمان نیز، حذف این بند از قانون اساسی را موکول به طی مراحل قانونی آن کرد و با صراحت اعلام داشت که جدا از آیت الله خمینی که بدون این بند نیز توده های مردم رهبری او را پذیرفته اند، پس از او مسئله «ولایت فقیه» دشواری های بسیاری را بوجود خواهد آورد. تغییر توازن قوا، پس از درگذشت آیت الله خمینی، یورش سرمایه داری تجاری و نمایندگان روحانی آن برای در اختیار گرفتن این نهاد و عوارض و عواقبی که طی ۸ سال گذشته شاهد آن هستیم و تلاش ارتجاع مذهبی و بورژوازی تجاری ایران برای تبدیل «ولایت» به «سلطنت» و تنش های جدی که بر سر محدود کردن اختیارات قانونی و یا گسترش این اختیارات در جامعه و درحاکمیت جریان دارد، همگی مهر تائیدی است بر آن پیش بینی حزب توده ایران. حزب توده ایران، با آنکه می دانست «ولایت فقیه» چه دشواریهایی را بوجود خواهد آورد، مبارزه روز خود را موکول به حذف بند ولایت فقیه نکرد، بلکه با اعتقاد به رشد آگاهی مردم در زمان مناسب، از پیکار و وظیفه روز خود غافل نشد!

منش سیاسی خود می‌بیند و بر ضرورت پی‌گیری آن تا پیروزی کامل پای می‌فشارد.»

۱- تصمیمات و خواست‌های ذهنی کنگره این یا آن حزب - ازجمله حزب کمونیست اتحاد شوروی سابق، که در سال ۱۹۳۵ برقراری سوسیالیسم در اتحاد شوروی را تصویب کرد - یک مسئله است، و واقعیت، مسئله‌ای دیگر. منحنی تاریخ، ویا تغییر و تکامل جامعه بشری را نمی‌توان با تصمیم درباره «روش»ها و «اشکال» مبارزاتی این یا آن حزب ترسیم و ممکن ساخت. وقوع انقلاب بهمن ۵۷ در دو دهه پیش در میهن ما، و ضرورت تغییرات مسالمت‌آمیز و تدریجی در دوران فعلی جامعه ایرانی، ناشی از ذهنیت شرکت‌کنندگان و تصمیمات آنان در کنگره این یا آن حزب نیست، بلکه از واقعیت جامعه - نبرد طبقاتی - سرچشمه می‌گیرد. تغییر انقلابی-کیفی و تدریجی-کمی دو روی مبدل «رشد» بطور عام و جامعه بطور خاص اند. با تصمیم هیچ کنگره‌ای نمی‌توان این قانونمندی را نفی کرد.

۲- تصمیمات ذهنی، شرایط معین و تغییرناپذیر بودن آنها به «دگم» تبدیل می‌سازد و مایل است (چپ‌روانه و یا راست‌روانه) بر آن «تا پیروزی کامل پای بفشارد». این ذهن گرائی، این خطر را همراه خود دارد، که با تغییر شرایط مبارزه، حزب، سازمان و یا هر تشکیلاتی که خود را ملزم به پیگیری یک شکل از مبارزه کرده، در لحظه تاریخی، اگر نیروی در جامعه داشته باشد، به ترمز تحولات تبدیل شود و در برابر جنبش قرار گیرد و یا اگر نیروی نداشته باشد، چنان به حاشیه رانده شود، که حذف آن را نیز کسی بخاطر نیآورد. براین اساس، هیچ نیروی واقع بین، نمی‌تواند خود را در چارچوب یک روش برای همیشه محبوس کند، و از آن بدتر، برای جنبش، تما اید یک روش مبارزه را پیشنهاد کند و از آن ترازدیک‌تر در کنگره خود آن را بتصویب برساند.

حزب توده ایران پیوسته، در این زمینه، این نظر علمی را داشته است: «توده‌ها را نه می‌توان به مبارزه‌ای فراخواند، که شرایط عینی آن بوجود نیامده است؛ و نه می‌توان آنان را از مبارزه‌ای بازداشت، که شرایط دست‌یازیدن به آن، بطور عینی به خواست مبرم آنان تبدیل شده است.»

"نامه مردم"

ذهن گرائی، بویژه در مهاجرت و به دور از صحنه اصلی مبارزه می‌تواند، گاه تا مرز تحجر سیاسی نیز پیش برود، بویژه وقتی ارتباط با جنبش مردم به حداقل‌های ضروری حیات سیاسی در مهاجرت نیز نرسد. نه تنها تا پیش از انتخابات اخیر ریاست جمهوری و در دوران انواع بحث‌های مربوط به «آلترناتیو» سازی و «مشروطه خواهی»، بلکه پس از این انتخابات نیز، در اشکال متفاوتی بیم و هراس از نزدیک شدن به واقعیات جامعه ایران و اتخاذ سیاستی صریح و روشن، در میان احزاب اپوزیسیون مشاهده می‌شود. از میان نشریات، می‌توان دهها نمونه را در این زمینه انتخاب کرد.

با آنکه در هر صفحه و هر شماره «نامه مردم»، انواع تناقضات و ذهن گرائی‌ها را می‌توان یافت و مطرح کرد، در ادامه این بحث و با توجه به مسئله استیضاح عبدا لله نوری در مجلس اسلامی، یک نمونه را انتخاب می‌کنیم. البته این نمونه است، که ریشه در نگرش نویسندگان این نشریه نسبت به اوضاع ایران و اصولاً موضع‌گیری‌های ذهن گرایانه و چپ‌روانه نسبت به دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری دارد.

نویسندگان این نشریه، که بجای درس آموزی از اشتباهات سال‌های اخیر، همچنان دنبال مستمسکی برای توجیه اشتباهاتشان می‌گردند، بلافاصله پس از استیضاح وزیر کشور در مجلس اسلامی، همان موضع تحریم انتخابات مجلس را مطرح کردند و اینکه از ابتدا اصلاً نباید کسی در انتخابات مجلس پنجم شرکت می‌کرد! البته در این میان، شعار سر داده شده در مجلس تقدیر از وزیر کشور سابق «مجلس ضد ملت- انحلال، انجلال» نیز بر جسته شده است. شعاری که طرفداران دولت نیز اعتقاد دارند و گفته اند، که عوامل جناح راست برای تحریک نمایندگان مجلس، خود سازمانده آن بوده اند!

حالا از قول نویسندگان «نامه مردم» باقی ماندن در ذهن گرائی و ستیز با واقعیات را بخوانیم:

«... رسوا شدن ماهیت ارتجاعی و ضد مردمی مجلس شورای اسلامی، در ابعاد کنونی، بی شک پدیده قابل توجهی است، که باید از آن استقبال کرد... حزب توده ایران (البته نامه مردم خود را تمام حزب می‌داند!) به هنگام برگزاری پنجمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی، در تشریح اهداف

قطعنامه حزب دموکراتیک مردم ایران، از «هدف استراتژیک و دراز مدت» صحبت می‌کند، درحالی‌که حزب توده ایران ۱۹ سال پیش، با صراحت از ضرورت حذف بند «ولایت فقیه» سخن گفت. بدین ترتیب، سند مذکور هنوز آن روشنی و صراحتی را ندارد، که حزب توده ایران در جریان رفرا ندیم قانون اساسی آن را اعلام داشت. به نکته‌ای دیگر در همین سند، با ریشه ذهن گرائی توجه کنیم:

"اتحاد" یا "حمایت"؟

در مورد بند ۶، تحت عنوان «وظایف مبرم ویژه ما»، پدرستی سیاست «حمایت و انتقاد» ناکافی اعلام می‌شود: «رسالت چپ دموکرات و سایر نیروهای آزادی‌خواه خارج از مدار حاکمیت این نیست که به سیاست «حمایت و انتقاد» بسنده کنند.» سند خواستار ارائه «طرح‌های مستقل و واقع‌بینانه برای تعمیق و گسترش مبارزات مردم در راستای آزادی و زندگی بهتر...» می‌گردد.

این سند، می‌خواهد حامل ظرفیتی بیش از «حمایت» باشد. بنابراین، بسیار طبیعی بود که از لغت «اتحاد» استفاده می‌شد، زیرا در شعار اتحاد، هرگز منظور حمایت از این فرد یا آن فرد حکومتی نیست، بلکه حرکت شانه به شانه با جنبش مردم و کوشش برای تغییر توازن نیروها در حکومت، برای پیشبرد امر «جنبش» است. آنجا که حاکمیت پاسخگوی خواست جنبش است، خود به خود نقش سخنگو و مجری آن مرحله از جنبش را برعهده دارد و آنجا که در برابر جنبش است، با انتقاد جنبش روبروست! بدین ترتیب، ضرورتی برای طرح «حمایت» از دولت وجود ندارد. ما می‌توانیم و باید بطور عینی متحد یک مرحله از جنبش و نیروهای حاضر در آن باشیم و نسبت به دولت و حاکمیت نیز حالت انتقادی، یعنی فشار از پایین برای تغییرات در بالا داشته باشیم. شعار «حمایت و انتقاد»، در برابر شعار «اتحاد و انتقاد» دو کیفیت را در برابر ما قرار می‌دهد:

۱- حمایت، دارای محتوای انفعالی است و تعهدی را برای طرفداران آن بوجود نمی‌آورد، درحالی‌که در «اتحاد» طرفداران اتحاد، خود را بخشی از جنبش دانسته و به دور از «ذهن گرائی»، سهم خود را در آن می‌پذیرند. درحالی‌که طرفداران شعار «حمایت»، آسوده خیال می‌توانند از جنبش فاصله گرفته و خواهان تصمیمات و یا اقداماتی شوند، که با جنبش و توازن نیروها همخوانی ندارد. این نوع حامیان، درواقع حامی تفکرات و ذهنیات خویش هستند و اغلب به جای حمایت از جنبش، حمایت از دولت و حکومت را بر جسته کرده و آن را نیز موکول به تحقق ذهنیات خود می‌کنند! این امر را بویژه طی یکسال و چند ماهی که از انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری در ایران می‌گذرد، بخوبی می‌توان با صراحت کمتر و بیشتر در نشریات سازمان‌های چپ و راست خارج از کشور رد یابی کرد. همین طیف، در دوران اخیر نیز، علیرغم پذیرش واقعیات مربوط به جنبش مردم و نتایج انتخابات ریاست جمهوری، عمدتاً بجای پذیرش سهم خود برای مبارزه با مخالفان جنبش و ایفای نقش اتحادی در جنبش، به حامیان مشروط دولت خاتی تبدیل شده‌اند و اغلب بی توجه به واقعیات موجود، تحقق ذهنیات خود را از دولت خواستارند.

۲- «اتحاد عمل»، از عینیت مرحله نبرد اجتماعی برمی‌خیزد و نه از خواست ذهنی این یا آن فرد و یا حزب و جریان اجتماعی.

بر این پایه است، که شعار «اتحاد و انتقاد» حزب توده ایران در جریان «نبرد که برکه» پس از پیروزی انقلاب - به عبارت دیگر نبرد طبقاتی مشخص در مرحله پس از پیروزی انقلاب بین اقشار و طبقات شرکت‌کننده در انقلاب بهمن ۵۷ -، برخلاف اتهامات راست‌روها و چپ‌نمایان، از «ذهنیت» و «دنباله‌روی» و... رهبران حزب ناشی نمی‌شد، بلکه از «عینیت» نبرد، ضرورت پیکار گام به گام برای عقب‌راندن آن نیروهای راست و ارتجاعی ناشی می‌شد، که خود را برای در اختیار گرفتن رهبری کامل ماشین دولتی آماده می‌کردند. حادثه شومی که سرانجام نیز بر اثر غفلت‌های تاریخی، تغییر توازن نیروها، بی تجربگی نیروهای انقلابی، توطئه‌ها جهانی، باورهای دینی و مذهبی مردم و عوامل بسیار پیچیده دیگری تا دست یافتن عقب مانده ترین بخش سرمایه داری ایران (تجاری و عقب مانده ترین اندیشه‌های مذهبی (ارتجاع مذهبی) پیش رفته است.

اشکال مبارزه: نمونه دیگری از ذهن گرائی را در بخش دیگری از قطعنامه مورد بحث بخوانیم: «حزب دموکراتیک مردم ایران که سال‌هاست در ترویج مشی سیاسی مسالمت‌آمیز برای آزادی و مردم‌سالاری تلاش می‌ورزد، تجربه دوم خرداد و رویدادهای بعدی را پشتوانه سیاسی و واقعی مهمی برای

تفاهم رسیده‌اند. بند اول این تفاهم عبارتست از "سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران با استفاده از تمامی اشکال و تاکتیک‌های مبارزاتی". درباره محتوای «تفاهم» می‌توان همان نکته را تکرار کرد، که درباره «استراتژی» حزب دموکراتیک مردم ایران، گفته شد. اما، بحث در این لحظه تاریخی آنست که مرحله گذار کنونی در ایران چگونه و با بسیج چه مقدار از نیروها و با استفاده از چه اهرم‌هایی ممکن و ضروری است. ذهن‌گرایی از این مرز به بعد شروع می‌شود. سه سازمان یاد شده در بالا، امیال و آرزوهای خود را جانشین واقعیت کنونی در جامعه ایران، جانشین برآورد نیروها، جانشین شرایط داخلی و خارجی، جانشین ابزار و امکانات موجود و... کرده و بدین ترتیب شعاری را سر داده‌اند، که از بنوی پیروزی انقلاب، سلطنت طلب‌ها سر دادند و اکنون نیز سردهندگان آن را، علیرغم هر نوع حسن نیتی که داشته باشند، عملاً از مردم و جنبش توده‌ها جدا می‌کند. این در حالی است که در همین نشریه و به نقل از نویسندگان و نظریه پردازان سازمان راه کارگر، از بسیج مردم، گسترش سازماندهی، ضرورت ورود به صحنه سازمان‌های صنفی و سیاسی و... دفاع شده و خواهان مبارزه در راه آن نیز شده‌اند! چگونه؟ و با کدام حضور؟ لایذ خود کارگران باید بروند دنبال پاسخ‌ها! و یا لایذ، قرار است سندیکاها، مخفی تشکیل شود و همه کارگران به سازمانهای زیر زمینی بپیوندند!

از آنجا که منظور فقط اشاره‌ای به این نوع مواضع ذهن‌گرایانه است، از تفسیر و تحلیل این نوع نظرات گذشته و به نمونه دیگری اشاره می‌شود.

این نمونه دیگر نیز از نشریه "راه کارگر" برگرفته شده، اما مربوط به یکی از رهبران "سازمان فدائیان خلق ایران-اکثریت" است.

ف. تابان (سازمان اکثریت)

"ف. تابان"، از جمله اعضای رهبری سازمان فدائیان اکثریت است، که در نوشته‌های خویش، اغلب متمایل به واقع بینی، در ارتباط با اوضاع ایران است. او، از جمله طراحان ضرورت حضور سازمان اکثریت در صحنه تحولات جاری ایران است. بخش‌هایی از نامه وی خطاب به شورای رهبری سازمان مذکور، در همین ارتباط، به نقل از نشریه "کار" در "راه توده" نیز منعکس شده است.

راه توده، پیرامون این دیدگاه "ف. تابان" و دیگرانی که در سازمان اکثریت، بر ضرورت حضور این سازمان در رویدادهای ایران انگشت گذاشته‌اند، نظر خود را اعلام داشته است. از جمله اینکه، پیش از هر اقدام، نامه، طرح، پیشنهاد و یا رفت و آمدی، ابتدا باید سیاستی را برگزید، که چنین فضایی را برای طرفداران هر سازمان و حزب سیاسی، و از جمله سازمان اکثریت بگشاید. این تعیین سیاست، البته به معنای قبول و پذیرش آنچه که در جمهوری اسلامی جریان دارد نیست. حتی می‌توان با قانون و یا قوانینی مخالف بود، و از آن بالاتر، با اصولی از قانون اساسی هم می‌توان مخالفت داشت، اما، در عین حال، با حفظ این نظرات و حتی اعلام آنها، می‌توان و باید سیاست و شعاری را اتخاذ کرد، که بتوان در جامعه حضور یافت. البته، اگر هدف از طرح این نوع دیدگاه‌ها، واقعا حضور و تاثیر گذاری باشد!

بعنوان مثال، حزب توده ایران در سال ۵۸ و در جریان فراندوم ثانوی اساسی، با اصل "ولایت فقیه" در قانون اساسی مخالفت کرد و اعلام داشت که به شرط حذف این بند در متمم قانون اساسی، در این فراندوم شرکت می‌کند. اکنون نیز هستند سازمان‌ها و احزابی که با اصولی از قانون اساسی و یا بسیاری از قوانین جاری در کشور مخالفت و آنرا با صراحت نیز اعلام می‌دارند، اما این مخالفت را اساس سیاست روز خود قرار نمی‌دهند و به همین دلیل کسی نمی‌تواند، مطابق قانون با آنها برخورد کند. حساب برخورد ضدقانونی، البته حساب جداگانه‌ایست!

هیچکس هم نمی‌تواند (در صورت حاکم بودن قانون در جامعه) مانع از آن شود که حزب و یا سازمانی استراتژی و یا دورنمای خود را اعلام دارد. باز، بعنوان مثال، حزب توده ایران، در مقدمه و بندهای اولیه برنامه و اساسنامه خویش خواهان برقراری سوسیالیسم در ایران، یعنی تغییر زیربنایی و کیفی، است. با همین برنامه و اساسنامه، حزب توده ایران، در سالهای اولیه پیروزی انقلاب در جامعه فعالیت کرد و اکنون نیز، اگر فضایی برای فعالیت سیاسی باز شود، حزب ما، تغییری در اساسنامه خویش نمی‌دهد. این استراتژی و دورنمای فعالیت حزب ماست، اما این دورنما، که از مراحل بسیار پیچیده می‌گذرد و روندی پرفراز و نشیب را طی خواهد کرد، نمی‌تواند و نباید مانع از واقع بینی ما، حرکت گام به گام با مراحل گوناگون و باقی ماندن در کنار جنبش مردم برای تغییرات کمی و تدریجی در مرحله امروزی مبارزه شود.

و برداشت انحصار طلبان از این روند، هشدار داد که "انتخابات" مجلس پنجم هدفش "قبضه کردن بیشتر قدرت سیاسی در دست یک گروه راستی، واپسگرا و عمیقاً ضد مردمی و استبدادی..." است. در همان دوران کم نبودند نیروهایی که از "انتخابات" مجلس پنجم را گام مهمی در راستای درهم شکستن رای ارتجاع ارزیابی کردند...

بدین ترتیب است که نویسنده نامه مردم، تنش بسیار جدی در جامعه و انعکاس آن در مجلس، تقلب در آرای منفی داده شده به وزیر کشور، اختلاف آرای ۵ تا ۱ نفر، که منجر به سقوط وزیر کشور شد را نمی‌بیند و به همین دلیل هم نه می‌پذیرد و نه به دیگران می‌گوید، که اگر سهم خود را در انتخابات مجلس پنجم پذیرفته بودیم، اگر اپوزیسیون آن انتخابات را جدی ارزیابی کرده بود، اگر با انحراف آرای شهرهای مختلف توسط شورای نگهبان به مقابله برخاسته بود و مردم را تشویق به این مقابله کرده بود، اکنون که یک رای هم می‌تواند در سرنوشت یک لایحه و یا حتی سرنوشت یک وزیر در کابینه دولت خاتمی تعیین کننده باشد، قطعاً تاثیر موضع گیری و نقش خود را در جنبش به گونه دیگری ارزیابی می‌کرد. آن ذهن‌گرایی در تحریم انتخابات و نداشتن جسارت در پذیرش اشتباه و فاصله گیری از ذهن‌گرایی، عوارض خود را در تفسیر مراسم قدردانی از وزیر کشور سابق، شعار سر داده شده در آن علیه مجلس و سرانجام، خودستایی پوچ و بی پایه کنونی را نشان می‌دهد.

ذهن‌گرای حاکم بر مقاله فوق در "نامه مردم"، که تنها در اندیشه جمع آوری "فاکت" های منفی است، برای آنکه به اصطلاح اثبات کند، که «همانطور که ما گفتیم ... در رژیم ولایت فقیه هیچ تغییری ممکن نیست»، به این واقعیت عینی چشم می‌بندد، که حتی همان شعارهایی که خود در مقاله اش «(یک مملکت، یک دولت، آنهم به رای ملت)»، «دانشجو بیدار است، از انحصار بیزار است» و... مطرح ساخته است، نشان تغییر شرایط حیات و مبارزه سیاسی در کشور است. همان تغییر شرایطی که از آستانه انتخابات مجلس پنجم تاکنون، نویسندگان "نامه مردم" از درک آن عاجز مانده‌اند! حتی مدارج تکامل مرحله به مرحله روند انقلاب ۵۷ را نیز نمی‌توانند بخاطر آوردند و از آن، برای امروز درس آموزی کنند. افشاندن بذر بدبینی و یاس، که "نامه مردم" بدان مشغول است، روی دیگری از همان ذهن‌گرایی است، که موضوع بحث این مقاله است.

زنده یاد احسان طبری در مبحث «رهبری علمی جنبش و جامعه» در کتاب "یادداشت‌ها و نوشته‌های فلسفی و اجتماعی" می‌نویسد: «اگر کسی مغرض باشد، می‌تواند آن فاکت‌هایی را برگزید و برگزیند، که بسود اوست و آنها را که بریان اوست، بگذارد و یا آنکه از سربل دقتی و شتاب عمل کند و فاکت‌های نمونه‌وار را نبیند و فاکت‌های فرعی و غیرمهم را بجای آنها گرد آورد... داشتن روش‌های منجمد و "تغییرناپذیر" و لجاج غیرمنطقی و عناد سبوت‌کثیف در اجرای مشی مشکوک و مورد انتقاد عموم، همیشه به نتایج تاسف آوری می‌رسد.»

راه کارگر

راه کارگر در شماره ۱۵۴، اردیبهشت-خرداد ۱۳۷۷، دوباره خواندن "مانیفست کمونیستی" را توصیه می‌کند و می‌نویسد: «ج- نقد اندیشه‌های حاکم. یکی از مهمترین دست‌آورد های ماتریالیسم تاریخی این بود که هاله تقدسی را که معمولاً اندیشه‌های حاکم را می‌پوشاند، کنار زد و بر بنیان‌های زمینی آن‌ها روشنائی انداخت. [و به نقل از مانیفست ادامه می‌دهد] اندیشه‌های حاکم، اندیشه‌های طبقه حاکم هر عصر هستند ... طبقه‌ای که وسایل تولید مادی را در اختیار دارد، نتیجتاً وسایل تولید ذهنی را کنترل می‌کند... اندیشه‌های حاکم بیش از بیان آرمانی روابط مادی مسلط، چیز دیگری نیستند»

در همین شماره، طی سرمقاله‌ای، اصل فوق فراموش می‌شود و بجای افشای پایگاه‌های طبقاتی و منافع طبقات حاکم، «ساختار ولی فقیه» را بیرون و مافوق این روابط عینی قرار می‌دهد.

نمونه دیگری را، از نشریه "راه کارگر" و منشور اتحاد این سازمان با دو سازمان همفکر و متحد آن بخوانیم.

نشریه "راه کارگر" در شماره اردیبهشت-خرداد ۷۷ خود، اطلاعیه‌ای را با امضای سه سازمان و حزب (حزب دموکراتیک کردستان ایران- سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران- سازمان کارگران انقلابی ایران-راه کارگر) منتشر کرده است. در این اطلاعیه تصریح شده است، که این سه حزب و سازمان، در عین حال که خواهان گسترش همکاری دموکراتیک هستند، پس از دو سال سرانجام به

در حاشیه دادگاه شهردار تهران

علاوه بر اطلاعاتی که پیرامون شکنجه و شکنجه گاههای اختصاصی در طول محاکمه شهردار افشاء شد، در این دادگاه و یا درحاشیه هائی که مطبوعات پیرامون آن نوشتند، گوشه ای از وابستگی های اقتصادی توطئه کنندگان علیه دولت محمد خاتمی نیز برملا شد. همان وابستگی، که تمام کشاکش کنونی در جمهوری اسلامی و مقاومتی که در برابر تحولات می شود، ناشی و برخاسته از آنست، از جمله:

صاحبان برج ها - بیش از ۵۰ تن از شخصیت های سه قوه قضائیه، مجریه و مقننه، در برج سازی ها مشارکت داشته اند که یکی از آنها وزیر سابق مسکن "عباس آخوندی" می باشد. جالب است که آخوندی خود یکی از شاکیان کرباسچی بوده است!

تولید کننده لاستیک!

آیت الله یزدی - هفته نامه "آرژشها" در شماره ۶۳ خود، خبر فروش شرکت لاستیک "دنا" به بنیاد فاطمیه را منتشر کرد. محمد یزدی، رئیس قوه قضائیه، که پرچمدار مبارزه با ثروت های باد آورده شده، یکی از اعضای هیات امنای موسسه فوق است.

احمد نجابت، یکی از وابستگان جمعیت مؤتلفه اسلامی که نماینده مجلس و از جمله مجریان طرح های توطئه علیه دولت خاتمی است، و "شرعی" نماینده دیگر مجلس، که او نیز وابسته به مؤتلفه اسلامی است، اعضای هیات مدیره بنیاد فاطمیه هستند.

نشریه ارزش ها می نویسد: "موسسه اقتصادی فاطمیه و ۶ مدیر منصوب آن، با پرداخت حدود ۱۰۰ میلیون تومان مالک سهامی شدند که ارزش واقعی آن حدود ۱۰ میلیارد تومان بود."

گریه شهردار تهران!

عظیمی نیا، شهردار یکی از مناطق تهران، نامه ای را در اختیار شهردار تهران گذاشته بود که او در جلسه ماقبل آخر آن را خواند و از تلویزیون پخش شد، اما روزنامه ها چاپ نکردند. شهردار بخشی از این نامه را با گریه خواند: «۵۵ روز با چشم بند در سلول انفرادی زیر زمین وصال بودم. هر روز مرا شکنجه می دادند. پاهایم آتشداد کرده بود که با دمیانی باید راه می رفتم. سرانجام با دشنام های رکبیک هرچه خواستند از من اعتراف گرفتند...»

روزنامه سلام در شماره ۲۴ تیرماه خود، در همین رابطه نوشت: «آیا این وضعیت برای اولین و آخرین بار برای یک نفر پیش آمده است، یا گریبان دیگران را هم گرفته است؟ اگر گریبان دیگران را گرفته، آیا سکوت حتی همراه با رضایت قبلی ما نمی تواند توجیه کننده رفتار فعلی باشد؟ در این صورت چه جای گلایه است؟...»

آزادیها، قربانی تعدیل اقتصادی شد!

آقای کرباسچی مجری خوبی برای برنامه سیاست تعدیل اقتصادی بود و اگر این سیاست در کثیری از مواضع خود جز "هزینه" چیزی نداشت و فشار طاعت فرسانی را نثار مردم این دیار نمود، حداقل در شهر تهران ثمر بسیار داد... اگر امروز پل ها و بزرگراه ها و فضاهای سبز و فرهنگسراها در تهران نشانه یک مدیریت توی و کارآمد است، کدام نشانه را در اقتصاد بیمار این سرزمین می توان یافت که دولت قدیم برای دولت جدید میراث گذاشته باشد و امروز کشور بواسطه آن در آستانه یک بحران ویا رکود اقتصادی قرار نگرفته باشد. راستی چه کسی امروز بر مصدر قضا می نشیند و از دولتیان قدیم می پرسد که کشور سوییس که وعده می دادید کجاست؟ ... آن جناح راستی که خوشبختانه اسباب قضا و قضاوت را در دست دارد، به سراغ موسسات اقتصادی با سرمایه های افسانه ای خواهد رفت؟ آیا خود را در جایگاه پاسخگویی می نشاند که با اقتصاد این مردم چه رفتاری کرده است؟ آیا محکمه ای تشکیل خواهد شد که به این سؤال بزرگ، به بزرگی ۸ سال اداره کشور پاسخ گفته شود و اینکه چرا همه چیز را در راه ماشین تعدیل اقتصادی قربانی کردید، آزادیها را گرفتید، توسعه سیاسی و فرهنگی را به فراموشی سپردید و با این همه در اقتصاد هم گلی در این مزرعه نکاشتید؟ (سلام ۲۳ تیر ۷۷)

اجتناب از پرواز بر فراز واقعیات، نیازی به "چپ" و "راست" کردن این و آن و قرار دادن خویش در محور این دو سمت نیست.

یکی از نویسندگان سازمان "راه کارگر"، که شعار محوری اتحاد آن را با دو سازمان و حزب دیگر در بالا خواندید، به "ف. تابان"، که هنوز نه به ایران رفته و نه قرار است، او و امثال او به عزیمت های نسجیده دست بزنند، ایراد گرفته که تو "راست" روی می کنی و خوش بیاور نسبت به جمهوری اسلامی شده ای! و تحلیل و تفسیرهایی از همین گونه!

"ف. تابان"، برای تیره خود از اتهام "راست روی"، مقدمه و موخره ای بر نظراتش افزوده و بالاخره خود را جزو آن گروه از طرفداران فعالیت در ایران معرفی کرده که با خواست «مخالفت با حکومت و برخورداری از امکان ایراد آزادانه این مخالفت» طرفدار کار در ایران است!

پیرامون این نوع دیدگاه ها، و یا مثلاً اینکه، «اگر ما، حزب توده ایران و یا سازمان اکثریت به حکومت رسیدیم، به مخالفان حکومت خودمان امکان فعالیت می دهیم و یا نمی دهیم» و اما و اگر های متنوع و مختلف دیگری، می توان مدت ها، به بحث مطبوعاتی ادامه داد. البته، در صورت فراغت از دغدغه آنچه که در لحظه و روز و ساعت در ایران می گذرد. نمی توان و ضرورتی هم ندارد، که برای اعلام یک نظر و دیدگاه، ملاحظه شعار سرنگونی فلان سازمان و یا شعار گفتگو و مذاکره با حکومت را که سیاست یک سازمان و یا شخصیت سیاسی دیگر است، در نظر داشت. اگر طرح و نظری واقعاً جدی است و اگر اندیشه جدی و منسجمی نیز پشتوانه آنست، باید همانگونه که طرح می شود، آنرا با جدیت پیگیری کرد. دوران ادامه بحث های بی پایان مهاجرتی، ظاهراً به پایان خود رسیده است و به همین دلیل است که باید سخن را همه سویه سنجید و سپس برای جلب حمایت دیگران از آن، مطرح کرد. در غیر اینصورت، ذهن گرائی در اینجا نیز جانشین واقع بینی می شود. آن ذهن گرائی که برای حضور در این لحظه معین در داخل کشور و تأثیرگذاری بر جنبش مردم، پیش شرط تغییر حکومت را برای خود محفوظ نگهداشته، تا مثلاً فلان نویسنده راه کارگر، مارک "راست روی" را بر پیشانی طراح فلان طرح، نظر و پیشنهاد زند. این نوع ذهن گرائی ها، شاید در مهاجرت بتواند خوراک فکری برای این و آن باشد، اما واقعیت اینست، که هیچکس امروز و در این لحظه نمی تواند در ایران، حتی به اشاره، نامی از سازمان فدائیان اکثریت بر زبان براند و در عین حال تصریح کند که خواهان سرنگونی و یا تغییر حکومت است.

آزادی ناب، کجاست؟

"ف. تابان" در استدلال خود، پیرامون آزادی ناب، در سطح باقی می ماند! چرا؟ مسئله بسیار ساده است! زیرا مقوله "آزادی" را از محتوای طبقاتی آن تهی می سازند، «آزادی برای کی؟».

او، وقتی می نویسد: «(این بحث دفاع از فعالیت آزادانه در کشور)، جدا از نتایج عملی آن، از اهمیت اصولی تری برخوردار است و نحوی نگرش ما به دموکراسی را هم محک می زند»، درواقع اعتراف به این امر می کند، که هنوز تفاوت بین مبارزه برای آزادی در جامعه طبقاتی و مبارزه برای برقراری "دموکراسی" در جامعه بی طبقه از نظر محتوایی را، برای خویش روشن نکرده است. درحالی که، مبارزه برای تحقق آزادی در جامعه بی طبقه، که ناشی از روابط تولیدی حاکم است (و در کنار آزادی های دموکراتیک بورژوازی، حقوق دموکراتیک - حق کار، مسکن و... - را نیز دربر می گیرد)، درست همان عمل کردن به «وظایف سوسیالیستی» است، که حزب توده ایران همیشه و چه بسا همیشه، تنها پرچمدار آن بوده و هست. بنابراین تهمت سست ایمانی حزب توده ایران در دفاع از آزادی ها، بی انصافی است. منتها، ما همیشه این آزادی را طبقاتی دیده ایم.

آنچه که "ف. تابان" در نوشته خود، درباره مقوله آزادی مطرح می سازد و محتوای طبقاتی آنرا فراموش می کند، مبارزه برای توسعه آزادی در جامعه طبقاتی امروز ایران است. یعنی «وظیفه دموکراتیک». مبارزه کارگران برای ایجاد سندیکا، به مثابه وجهی از «وظایف دموکراتیک»، همانقدر باید در چهارچوب واقعیت موجود و تناسب قوا در مبارزات اجتماعی-طبقاتی دنبال شود، که مبارزه برای حذف اصل "ولایت فقیه"، به عنوان ابزاری در دست نیروهای مخالف این روند و شکلی از اشکال حکومتی که با روند حکومت مردم بر سرنوشته خویش مغایرت دارد.

نامه ها و پیام ها

نگرانی های بجا و بموقع

بلافاصله پس از انفجار در دادستانی انقلاب مرکز و حمله به مقر سپاه پاسداران، راه توده، طی اطلاعیه ای نظر خود را در باره این انفجار و حمله اعلام داشت. این اطلاعیه، که عمدتاً در داخل کشور و سپس درعرصه ای محدود، در خارج از کشور توزیع شده بود، در شماره ۷۳ "راه توده" نیز انتشار یافت. در ارتباط با انفجار مذکور، متن زیر، با امضای "یک هم میهن" به دفتر "راه توده" ارسال شده است. با آنکه از وقوع حادثه، زمانی نسبتاً قابل توجه می گذرد و با انتشار اطلاعیه "راه توده"، عملاً جانی برای آنگونه نگرانی که در متن این نامه خواهید خواند، نباید وجود داشته باشد، اما، چون مطالب قابل توجه دیگری نیز در این نامه وجود دارد، ما بخش هایی از آن را در زیر منتشر می کنیم. بویژه آنکه ارسال کننده نامه، ظاهراً آن را برای دو نشریه دیگر نیز ارسال داشته است. درعین حال از توصیه سریع و صریح نویسنده نامه تشکر کرده و شادمانی خود را از پیگیری رویدادهای ایران توسط نویسنده نامه پنهان نمی کنیم! ضمناً با پوشش از ارسال کننده و نویسنده نامه، برخی صفات و اصطلاحات را حذف کرده ایم.

دوستان گرامی نامه مردم، راه توده و کار

- درمیان معترضین به واپسین ... (ماجرای بمب گذاری و پذیرش مسئولیت آن توسط سازمان مجاهدین خلق) با وجود نام بسیاری از گروه های گمنام و چپ رو، نامی از حزب توده ایران نبود. هیچ آشنا به خط و مشی ۶۰ ساله حزب توده ایران، نامی جز خدمت به ارتجاع داخل کشور به اینگونه عملیات نمی دهد. امیدواریم بزودی در این مورد کسب اطلاع کنیم.

- از نمایشگاه مطبوعات نکته ای داشتیم که نمونه خرسی است از روشن بینی مردم، که آن را برایتان می نویسم: ... نخست اینکه روز ۵ شنبه صبح، با آنکه روز تعطیل نبود، هنوز انبوه جمعیت از نمایشگاه دیدار می کردند. جایگاه روزنامه هایی چون رسالت، شما، ابرار بطور رقت باری خلوت بود. چند بار از مقابل آنها رد شدم؛ یک نفر هم مراجع نداشتند. در حالیکه در جایگاه جامعه، سلام، عصرما، آبان بسیار شلوغ بودند و جامعه از همه شلوغ تر. عده ای فرم اشتراک پر می کردند، جمعی پرسش مطرح می کردند و یا دفتر یاد بود را امضاء می کردند.

در مقابل جایگاه کیهان عده ای جمع شده بودند، اما نه برای دیدن نمایشگاه انتشارات این موسسه، بلکه برای گرفتن تخفیف آگهی ها!

مقابل در نمایشگاه، جوانی نشریه مجانی می داد. یکی هم به من رسید. نام نشریه "بنیاد" بود. نگاهی به صفحات آن کردم، نشریه بنیاد مستضعفان بود. ابتدا خواستم آنرا پاره کنم، اطرافم را نگاه کردم، یک سطل زیاله یافتم، وقتی نشریه را در آن انداختم، دیدم که دیگران هم با این نشریه مجانی همین کار را کرده اند. سطل پر از نشریه "بنیاد" بود!

- درباره آیت الله منتظری، روزنامه ارزش ها نکات جدیدی را منتشر کرده است. گویا این پیرمرد ورسته گناش تنها اعتراض به شکنجه و کشتار آرمانخواهان و فرهیختگان نبوده، بلکه نسبت به ادامه جنگ، پس از بازپس گرفتن خرمشهر، در خرداد ۶۱ نیز اعتراض داشته است. ویژه نامه ارزش ها، این جملات را به نقل از سخنرانی آیت الله منتظری در ۲۲ بهمن ۶۷ و بعنوان جرم های او منتشر کرده است: «بعد از ده سال باید عملکرد خود را حساب کنیم... آیا جنگ را خوب طی کردیم یا نه... باید اینها بررسی شود و ببینیم اگر اشتباه کرده ایم اینها توبه دارد و اقلاً متنبه شویم... ما در جنگ خیلی اشتباه کردیم... و لجبازی کردیم...»

- دولت زاده ۲ خرداد در سخن و عمل به سوی "جامعه مدنی در تلاش و کوشش است... اما در زمینه عدالت اجتماعی وضع به گونه دیگری است. تورم و رکود، سوء استفاده ها، دزدی ها و فسار همه جانبه و سراسری در کشور همچنان ادامه دارد. سرمایه گذاریهای دراز مدت بی حساب و ناکارشناسانه، همراه سوء استفاده های معمول "دوران سازندگی" انبوه امکانات مالی کشور را هدر داد. هزینه های غیر تولیدی عظیم دولت شامل حجم پرداخت ها برای تامین زندگی بخور و نسیم انبوه بازماندگان جنگ، خانواده شهدا، معلولین و اسرای بازگشته کمر هر دولتی را خم می کند. دولت هیچ نظارت و

کنترلی بر بخش مهمی از اقتصاد کشور که همان دلالی و تجارت باشد ندارد و بنگاه های عظیم اقتصادی نظیر بنیاد مستضعفان و آستان قدس هیچ حسابی به دولت پس نمی دهند. چنانچه دولت به هر دلیل، از جمله سقوط قیمت نفت ناچار به استقراض خارجی شود، یک لایه دیگر بر تورم خواهد افزود.

بخشی از متحدان دولت خاتمی، درعرصه اقتصادی، مسانند مخالفان جناح راست و ارتجاعی او می اندیشند. آنها پیوند با سرمایه داری جهانی را توصیه می کنند. متأسفانه این گرایش، تنها در میان متحدان دولت خاتمی و یا جناح راست ارتجاعی مشاهده نمی شود، بلکه برخی رفقای قدیمی شما نیز همینگونه فکر می کنند و خود را باخته اند.

از آنجا که در نشریه شما - "راه توده" - گرایش تند نسبت به سرمایه داری و در محکومیت برنامه تعدیل رنجفزون اقتصادی مشاهده می شود، بطور طبیعی این پرسش مطرح می شود که راهکارهای شما برای توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی چیست و چه پیشنهادی به دولت ۲۰ میلیونی خاتمی دارید. در آغاز انقلاب، پیشنهاد حزب توده ایران، با وجود سیستم جهانی سوسیالیسم و بشرط تشکیل جبهه متحد خلق، "راه رشد غیر سرمایه داری" بود و تأکید هم بر این بود که باید راه میانه را انتخاب کرد زیرا در ایران شرایط رشد سوسیالیستی وجود ندارد. به همین دلیل از راه میانه ای که به قانون اساسی نیز راه یافته بود، شما حمایت کردید. امروز، بدون سیستم سوسیالیستی و در شرایطی که جبهه متحد یک آرزوست، پاسخ دوستان چپ پر تجربه چیست؟

راه توده: در ارتباط با مطلبی که در نامه منتشره در بالا مطرح شده، بویژه در باره ترکیب کابینه خاتمی، نیروهای ائتلافی دولت و بویژه راه حل اقتصادی مورد نیاز ایران، ما تاکنون مطالبی نوشته و منتشر کرده ایم.*

در مورد افشاگری اخیر نشریه "ارزش ها" نیز یاد آور می شویم، که آنچه این نشریه و بناسبت تظاهرات توطئه آمیز اخیر شهر قم و حمله به خانه آیت الله منتظری منتشر کرده، بلافاصله پس از درگذشت آیت الله خمینی و بعنوان خاطرات حجت الاسلام ریشهری در ایران منتشر شده است. بنابراین نکات جدیدی را ارزش ها منتشر نکرده است. "راه توده" طی شماره های اخیر خود - پس از انتخابات دوم خرداد - با استفاده از کتاب خاطرات حجت الاسلام ریشهری نکات قابل درنگی را پیرامون توطئه برکناری آیت الله منتظری از قائم مقامی آیت الله خمینی منتشر کرده است، که نظرات وی پیرامون ضرورت خاتمه بخشیدن به جنگ با عراق و ضرورت توبه آیت الله خمینی نیز در آن آمده است. ما به نویسنده این نامه توصیه می کنیم، این شماره های راه توده را بدقت مطالعه کنند. ما، درنظر داریم بخش های دیگری از کتاب ریشهری را نیز در آینده بررسی کرده و منتشر کنیم.

آلمان- من، اخیراً برخی از نوشته های دوران فعالیت حزب در داخل کشور را مرور می کردم. در میان این اسناد که بنظم باید قدر آن را بسیار دانست، به یکی از تحلیل های هفتگی حزب برخورد کردم که در تاریخ ۲۲ فوروردین ۶۱ منتشر شده و بخش زیادی از آن به ضرورت قانونیت در کشور و عمل به بیانیه ۱۰ ماده ای آیت الله خمینی اختصاص یافته است. بنظر من، جایز است، که هر چند وقت یکبار، هنگام رویدادهای حاد داخل کشور، از این اسناد بعنوان اسنادی تاریخی نقل قول شود، تا هم نسل جدید بداند توده ایها چه گفتند و چه کردند و هم توده ایها نسل انقلاب یادشان نرود که حزب برای نجات انقلاب ایران از سقوط در دامان ارتجاع مذهبی و بقول بعضی ها "طالبان ایران" چه کوششی کرد.

از جمله در همین سندی که من بخشهایی از آنرا برایتان فتوکپی کرده و ارسال داشته ام، بر خلاف تمام تبلیغاتی که علیه حزب ما می کنند، در تمام سالهای اول پیروزی انقلاب و در حالیکه دیگران بمب در کردن و ترور را عملی انقلابی می دانستند، حزب ما بر ضرورت قانونیت بعنوان یک حربه انقلابی تکیه داشته است. در واقع حزب ما، از جمله قربانی بی قانونی در مملکت شد. همان بی قانونی که همچنان پس از ۲۰ سال ادامه دارد و نمونه اش را در محاکمه شهردار تهران، شکنجه شهرداران تهران و اظهارات فرمانده سپاه و خیلی از سردمداران جناح یازنده انتخابات ریاست جمهوری شاهدیم. لطفاً، اگر موافقت داشتید، آن بخش "قانونیت" را از "تحلیل هفتگی" که برایتان فرستاده ام، در ادامه نامه ام منتشر کنید.

امضاء محفوظ

راه توده: با سپاس و تشکر از نویسنده این نامه، همانطور که بارها توصیه کرده ایم، بار دیگر نیز این توصیه را تکرار می کنیم، که مطالعه اسناد مربوط به دیدگاههای حزب در سالهای اول پیروزی انقلاب را، برای شناخت "مشی توده ای"، باید بارها و بارها خواند. نباید اجازه داد، گذشت زمان، گرد فراموشی بر این دوره از تاریخ خون نوشته حزب توده ایران بنشیند.

دیگر نیز قطعاً وجود دارد که هنوز مردم از آن اطلاع ندارند. مخالفان توسعه سیاسی، با هدف ادامه غارتگری و پنهان ماندن این غارتگری از نگاه مردم، امروز علیه آزادی‌ها توطئه می‌کنند.

ایران، برای آنکه سرنوشتش به سرنوشت دیگر کشورهای تحت سلطه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی تبدیل نشود، باید به یک اقتصاد ملی و با مشارکت وسیع مردم متکی شود. چنین اقتصادی با سرکوب سیاسی ناممکن است. تسلط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بر ارکان اقتصادی ایران، یعنی تبدیل ایران به اندونزی دوران ژنرال سوهارتو. کشوری که اقتصاد آن، وقتی سرمایه‌های خارجی از آن بیرون کشیده شد، یکباره درهم فرو ریخت و اکنون نیز همین دو ابزار الیگارش‌های مالی جهانی، در تلاش سامان دادن به اوضاع سیاسی آن، برای جلوگیری از تبدیل جنبش مردم به یک انقلاب است! شرایطی که امروز بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در برابر روسیه و یلتسین گذاشته‌اند تا در صورت اجرای آن، وام به روسیه پرداخت شود، نمونه دیگری است.

گاه درباره اقتصاد چین می‌پرسند و یا تمایل به اقتصاد بازار در این کشور را برجسته می‌کنند. با آنکه اطلاعات دقیق و کافی در این زمینه در دست نیست، اما در همان حدی که اطلاعات و گزارش‌ها نشان می‌دهد، در چین رشد اقتصاد این کشور، که با انباشت سرمایه‌گذاری جدید داخلی (بیش از یک سوم کل سرمایه‌گذاری در کشور) پی گرفته می‌شود. از جمله دلایل مقاومت های چین در برابر صندوق بین‌المللی همین سرمایه‌گذاری داخلی است، زیرا در صورت اعلام خروج سرمایه‌های خارجی (حادثه‌ای که در کشورهای آسیای جنوب شرقی روی داد) سرمایه‌های داخلی، امکان ادامه تولید و جلوگیری از سقوط اقتصاد کشور را دارند. به همین دلیل است که سرمایه‌گذاران خارجی نمی‌توانند آنگونه در چین دست به مانور بزنند که مثلاً در "هنگ کنگ" و یا "اندونزی" و... زدند. این ضعف در اقتصاد ژاپن نیز مشهود است و به همین دلیل تندبادهای بحران اقتصادی، در طول یکسال گذشته چند بار اقتصاد این کشور را دچار نوسان‌های شدید کرد و قطعاً در آینده نیز خواهد کرد. حضور تعیین کننده سرمایه‌های آمریکایی در ژاپن، از جمله دلایل این نوسانات است. امری که در چین با حضور یک سوم سرمایه ملی در سرمایه‌گذاری‌ها تاکنون ناممکن شده است و به همین دلیل رشد اقتصادی چین، علیرغم سقوط اقتصاد در کشورهای جنوب شرقی آسیا ادامه دارد.

درآمد ارزی ایران از فروش نفت می‌تواند پشتوانه جدی برای انباشت سرمایه داخلی باشد و بخش قابل توجهی و درصد بالایی را از سرمایه‌گذاری ضروری داخلی تشکیل دهد. با کنترل این سرمایه‌گذاری توسط افکار عمومی، چنین برنامه‌ای می‌تواند از حمایت ملی مردم ایران برخوردار شود. تقلیل سرسیدها و یارانه‌های اقتصادی تنها در چارچوب برنامه ملی می‌تواند در صورت ضرورت قابل توجیه و عملی باشد. محدود ساختن مخارج چندبازه دستگاه‌های عریض و طویل دولتی و نیمه دولتی، و همچنین انتقال درآمدهای ملی در اختیار بنیادهای نیمه دولتی مستضعفان و... به صندوق دولتی، اقدامات ضروری دیگر برای تامین و توسعه امکان سرمایه‌گذاری داخلی باید باشد.

باز هم در ارتباط با امکانات ویژه ایران برای داشتن یک اقتصاد ملی و بیرون کشیدن شانه خود از زیر بار صندوق بین‌المللی و بانک جهانی، جلب سرمایه‌های ایرانی خارج از کشور و یا حتی سرمایه‌گذاری‌های خارجی، تحت مقررات حکومتی است. هر نوع مقرراتی در این ارتباط باید تابع اصل حفظ حاکمیت ملی کشور باشد. سود بری سرمایه‌های داخلی باید تضمین شود، اما بودن آنکه استقلال ملی خدشه دار شود و نوعی کاپیتولاسیون اقتصادی در کشور رواج یابد. کاپیتولاسیونی که سرانجام مانند اندونزی به کاپیتولاسیون سیاسی تبدیل خواهد شد.

همزمان با توسعه مناسب بخش خصوصی، در کنار دو بخش دولتی و تعاونی، به هیچ روی، به سود استقلال سیاسی و اقتصادی ایران نیست، که خصوصی سازی شامل بخش‌های استراتژیک اقتصاد ایران، مانند نفت، معادن بزرگ و اصلی، انرژی و... بشود. در حالیکه، در سالهای اخیر و در طول سالهای اجرای برنامه تعدیل اقتصادی، خصوصی ساز تا پشت سر گذاشتن این مرز پیش رفت و بنیاد مستضعفان، پیشگام این امر بوده است.

در عرصه بازرگانی خارجی، نقش بخش خصوصی را می‌توان گسترش داد، اما این گسترش نیز باید تحت کنترل مالیاتی دولت و متکی به میزان درآمدهای ارزی ایران باشد.

"راه توده" در این ارتباط باز هم در آینده خواهد نوشت. به کسانی که علاقمند به پیگیری این بحث‌ها هستند، توصیه می‌کنیم مقالات راه توده در باره بحران اقتصادی شرق آسیا را در شماره‌های اخیر مطالعه کنند.

ضمن این یاد آوری، آن قسمت از تحلیل هفتگی مورد نظر نویسنده نامه فوق را (که در واقع فریاد امروز نیروهای آزادیخواه در داخل کشور نیز هست) نیز در زیر می‌آوریم، و درعین حال از آن نویسندگان تحلیل‌هایی هفته نیز یاد می‌کنیم، که خود قربانی بزرگ بی قانونی در جمهوری اسلامی شدند. نویسندگان تحلیل هفتگی عمدتاً عبارت بودند از: امیر نیک آئین، بهرام دانش، عبدالحمین آگاهی و خانم ملکه محمدی. که از این جمع تنها خانم ملکه محمدی، پس از قتل عام زندانیان سیاسی از زندان جمهوری اسلامی آزاد شد و سه نفر دیگر به فرمان گروه صادر کننده احکام اعدام، یعنی حج اسلام رازینی و رئیس قتل عام شدند. از این دو مجری قتل عام زندانیان سیاسی، اکنون یکی رئیس دادگستری تهران (رازینی) و دیگر رییس کل بازرسی کشور (رئیس) است!

ضرورت قانونیت در کشور!

(... دو ماهی که گذشت، نشان داد که برای انجام این فرمان(فرمان ۱۰ ماده‌ای مشهور آیت الله خمینی، که این روزها، دولت خاتمی اجرای آنرا وظیفه خود اعلام داشته و متن کامل آن را بار دیگر و بعنوان فرمانی که هنوز اجرا نشده، روزنامه سلام منتشر کرده است...) نبردی دشوار و بغرنج در گرفته و محافل ذینفوذی در درون و در پیرامون حاکمیت، تا آنجا که توانسته‌اند، کوشیده‌اند سنگ اندازی کنند و نگذارند، تمام و کمال، این فرمان اجرا شود. تا امیدها به یاس تبدیل گردد... محافل صاحب نفوذی برای قانون و قانونیت پیشیزی ارزش قائل نیستند و به آن گردن نمی‌نهند... به وضوح و بی انکار گرایشی هست که سرکوب و خفقان را می‌طلبد و سیطره انحصاری خود را می‌خواهد. خود را مرکز همه چیز می‌داند و تنها برای خود حق سخن، حق تشکیل، حق بیان عقیده، حق موجودیت و حتی حق حیات قائل است... حکومت قانون و استقرار آزادیها امری انقلابی و بسود انقلاب است. هرج و مرج و قانون شکنی و خود سری و خفقان و محیط ارباب امری ضد انقلابی و به زیان انقلاب است...)

* کدام سمت گیری اقتصادی؟

گریز از پذیرش و اجرای برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول، در حال حاضر یکی از اهداف اقتصاد ملی باید باشد. به همین دلیل است که تشدید فشار به حاکمیت برای متوقف کردن اجرای برنامه "تعدیل اقتصادی" یکی از مبرم‌ترین وظائف نیروهای میهن دوست ایران است. تمامی اهداف بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، در نجات سرمایه داری از بحران ساختاری خلاصه شده است. کوشش این دو ابزار جهانی سرمایه داری جهانی، تشدید انباشت سرمایه در دست اولیگارش‌های مالی جهانی و تبدیل جهان به جهانی چهار پنجمی است. جهانی که در آن فقر مرز میان صاحبان سرمایه مالی و حاکمان جهان را با چند میلیارد جمعیت جهان تعیین می‌کند.

در مورد ایران، همانگونه که بارها در "راه توده" نوشته شده است، توسعه اقتصادی، در شرایط کنونی برپایه سه اصل تعاونی، دولتی و خصوصی می‌تواند استوار شود. لازمه این امر نیز، با توجه به برتری نقش تعاونی‌ها و ضرورت اتکا به مردم و بهره گرفتن از همیاری ملی، همانا گسترش آزادی‌ها و یا همانگونه که این روزها در ایران مطرح است، "توسعه سیاسی" است. بدون نظارت افکار عمومی بر عملکرد حکومتی، بدون وجود مطبوعات آزاد و در راس همه آنها، بدون حضور احزاب سیاسی واقعی در جامعه، چنین امری ممکن نخواهد شد. سرازیر شدن چند ده میلیارد وام خارجی در سال‌های پس از پایان جنگ با عراق و رفتن آن به جیب دلال‌ها، غارتگران و رشد پورژوازی تجاری و تسلط فرهنگ دلالی بر کشور و همچنین فساد و تشدید اختلاف طبقاتی در جامعه، نشان داد، که کنترل امور جز از طریق افکار عمومی ناممکن است و این امر نیز تنها در صورت آزادی احزاب و مطبوعات ممکن است. از جمله دلایل مقاومت جنون آسای سرمایه داری تجاری ایران و ارتجاع مذهبی با ورود به صحنه احزاب واقعی و شناخته شده ایران و ستیز آنها با آزادی مطبوعات، جلوگیری از رشد افکار عمومی و آگاهی مردم و نظارت آنها بر کار دولت و حکومت است. در همین شماره راه توده و به نقل از مطبوعات داخل کشور می‌خوانید، که رئیس قوه قضائیه، که یکی از مخالفان بسیار جدی آزادی‌ها و حضور احزاب در جامعه می‌باشد، خود سهامدار و عضو هیات مدیره یک شرکت تولید لاستیک است! و این تازه یک نمونه افشاء شده آنست. دهها نمونه

محور "امریکا-اسرائیل-ترکیه" در تدارک تغییر نقشه خاورمیانه!

"الاهرام هفتگی"

نوشته: جلال ناصر

ترجمه: "سهند"

* یگانه راه مقابله با اندیشه های تجزیه طلبانه آمریکا و اسرائیل و خاتمه بخشیدن به رویاهای امپراطوری عثمانی، تشکیل محوری از "ایران-سوریه-عراق" و همکاری آنها با فدراسیون روسیه است!

* هدف آمریکا، ایجاد یک پیمان نظامی شبیه پیمان بغداد و سنتو می باشد، با این تفاوت که این بار، هدف آمریکا مهار شوروی نیست، بلکه بنای نسخه جدیدی از ناتو در راستای تغییر نقشه سیاسی و استراتژیک خاورمیانه است.

امضای پیمان همکاری نظامی بین ترکیه و اسرائیل، در ۲۳ فوریه ۱۹۹۶، نباید باعث تعجب ناظران تاریخ روابط ترکیه-اسرائیل شود. ترکیه اولین کشور اسلامی بود که در سال ۱۹۴۹ حکومت اسرائیل را به رسمیت شناخت و روابط کامل سیاسی بین دو کشور در سال ۱۹۵۲ برقرار شد. در اواسط دهه پنجاه، اندیشه یک چارچوب امنیتی در خاورمیانه، شامل ترکیه و اسرائیل، برای نخستین بار مطرح شد و با مخالفت شدید کشورهای عربی روبرو شد. این فکر پس از حذف اسرائیل و گنجاندن عراق در آن، سرانجام بشکل پیمان بغداد عملی شد. (۱)

در شرایط رشد ناسیونالیسم عرب و در نتیجه تحولاتی مانند تشکیل "جمهوری متحد عرب" با شرکت مصر و سوریه و انقلاب عراق به رهبری عبدالکریم قاسم، پیمان بغداد در سال ۱۹۵۸ منحل شد. در پاسخ به این تحولات، دیوید بن گوریون، نخست وزیر وقت اسرائیل، پیشنهاد همکاری اسرائیل با کشورهای غیر عرب ترکیه، ایران و ایتوپیا را مطرح کرد. متعاقب آن، همکاری ترکیه و اسرائیل در زمینه های سیاسی، اقتصادی، فنی و نظامی به سطح بیسابقه ای افزایش یافت.

در اواسط دهه ۱۹۶۰ تغییراتی در مواضع ترکیه پیرامون درگیری اعراب و اسرائیل حاصل شد. قبل از جنگ ژوئن ۱۹۶۷، ترکیه از موضع مصر مبنی بر بستن خلیج عقبه به روی کشتی های اسرائیلی حمایت کرد. بعد از جنگ، ترکیه از قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل، که خواهان عقب نشینی کامل نیروهای اسرائیلی از مناطق اشغالی شده و همچنین حق همه ملت های منطقه برای زندگی در درون مرزهای رسمی و امن را به رسمیت شناخت است، حمایت کرد. همزمان، دولت ترکیه به روابط دوستانه اش با اسرائیل ادامه داد.

با پیروزی اعراب در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ و با هدف دستیابی به بازار کشورهای عرب صادر کننده نفت، ترکیه پی برد که تحکیم روابطش با جهان عرب به سود اوست. در سال ۱۹۷۵ ترکیه، سازمان آزادیبخش فلسطین را بعنوان تنها نماینده قانونی مردم فلسطین به رسمت شناخت و از قطعنامه سازمان ملل در حمایت از آرمان و حقوق اعراب حمایت کرد. در نوامبر ۱۹۷۷ ترکیه به قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل دائر بر اینکه صهیونیسم نوعی نژاد پرستی است، رای مثبت داد.

بعد از انقلاب ایران و انحلال پیمان سنتو، ترکیه ضمن نزدیکی با جهان عرب، همزمان روابط با اسرائیل را گسترش داد. در سال ۱۹۸۰ دولت

ترکیه قویا به الحاق شرق بیت المقدس و اعلام بیت المقدس واحد بعنوان پایتخت اسرائیل اعتراض کرد. در ژوئن ۱۹۸۱، ترکیه بمباران راکتور اتمی عراق توسط اسرائیل را محکوم کرده و در دسامبر همانسال از به رسمیت شناختن الحاق بلندی های جولان به اسرائیل خود داری کرد. ترکیه در پی اعلام تشکیل دولت فلسطین بوسیله شورای ملی فلسطین در الجزیره، بلافاصله آن را در ۱۹۸۸ به رسمیت شناخته و قویا خشونت نیروهای اشغالگر اسرائیل در سرکوب انتفاضه را محکوم کرد.

در پی تجاوز اسرائیل به لبنان در ۱۹۸۲، آن کشور مدارکی دال بر وجود رابطه بین سازمان های فلسطینی و گروه های مخالف دولت ترکیه، در اختیار ترکیه گذارد. در همین دوره، دولت ترکیه امکانات انتقال ۳۰ هزار یهودی ایرانی به اسرائیل را فراهم کرده و "تورگوت اوزال"، نخست وزیر ترکیه از پیشنهاد "طرح آب برای صلح" اسرائیل، جهت انتقال آب به کشورهای عربی، بعنوان وسیله ای در خدمت صلح در منطقه، حمایت کرد.

بعد از جنگ خلیج فارس، ملاحظات استراتژیک جدید باعث تغییرات کیفی در سیاست خارجی ترکیه شد. قبل از حمله آمریکا به متحدانش در عراق، "اوزال"، نخست وزیر ترکیه اعلام کرده که «عراق این نبرد را خواهد باخت و ترکیه با قرار گرفتن در سمت برنده، پس از پایان بحران کویت، نیرومندتر از پیش مطرح خواهد شد.»

با حذف عراق از معادله قدرت در منطقه و با توجه به ضعف نسبی ایران در آن زمان، رویای احیای هژمونی عثمانی، در هیات حاکمه ترکیه پا گرفت. "اوزال" خواهان بازگشت موصل و کرکوک به ترکیه و تقسیم و تجزیه عراق به سه حکومت عرب، کرد و ترک شد.

دولت ترکیه، کنفرانس ۱۹۹۱ مادرید بین فلسطینی ها و اسرائیلی ها را بعنوان چراغ سبزی برای گسترش روابط با اسرائیل تعبیر کرد و به همین دلیل در نتیجه یک سلسله دیدارهای دو جانبه بین مقامات رسمی دو کشور انجام شد. در سال ۱۹۹۳، اسرائیل و ترکیه قرار داد انجام تمرینات نظامی مشترک و در سال ۱۹۹۴ پیمان محرمانه امنیتی جهت گسترش همکاری های اطلاعاتی را امضاء کردند. از نظر دولت ترکیه، قرار داد ۱۹۹۴ اسلو هرگونه مانعی را از سر راه گسترش رابطه با اسرائیل از میان برداشت. در همانسال "چیلر"، نخست وزیر ترکیه، ضمن دیداری رسمی از اسرائیل، به "همکاری استراتژیک" بین دو کشور اشاره کرد. در سفر دوم "چیلر" به اسرائیل در سال ۱۹۵۵، نخست وزیران دو کشور، چندین قرار داد همکاری نظامی و امنیتی را امضاء کردند.

سال ۱۹۹۶ شاهد یک تغییر کیفی در روابط ترکیه و اسرائیل بود. در فوریه این سال، معاون فرماندهی کل ستاد مشترک نیروهای نظامی ترکیه و سرپرست وزارت دفاع اسرائیل یک قرار داد همکاری نظامی را امضاء کردند.

براساس این قرار داد، طرفین می توانند، مشترکا و یا جداگانه، از حرم هوایی ترکیه برای عملیات آموزشی نیروی هوایی خود استفاده کنند. این قرار داد ضمن تسهیل مبادله اطلاعات و تجربه در زمینه آموزش نیروی هوایی، به هواپیماهای اسرائیلی اجازه استفاده از پایگاه های هوایی ترکیه را نیز می دهد. این قرارداد، همچنین عملیات گشت دریایی در مدیترانه شرقی و مانورهای مشترک سالانه با شرکت واحدهای آمریکایی را در نظر گرفته است. بعلاوه اسرائیل، تعهد کرده است که در بازسازی و تسلیح نیروهای زمینی، سازماندهی و افزایش قدرت آتش توپخانه و نیروهای ضد تانک ترکیه شرکت کند.

این قرار داد، همچنین بر مبادله اطلاعات استراتژیک منطقه ای بین دو کشور نظارت دارد. اسرائیل پذیرفته است که اطلاعات بدست آمده از ماهواره های جاسوسی خود را در اختیار ترکیه بگذارد. در مقابل، ترکیه تعهد کرده است اطلاعات خود پیرامون فعالیت گروه های فلسطینی و بویژه گروه های اسلامی مانند حماس، جهاد اسلامی و حزب الله لبنان را، که هنوز به مبارزه مسلحانه علیه اسرائیل متعهد هستند، در اختیار اسرائیل قرار دهد. این قرار داد به اسرائیل امکان می دهد که در خاک ترکیه و در مرزهای آن با ایران، عراق و سوریه پایگاه های زمینی جنگ های الکترونیکی ایجاد کند. هدف این پایگاه های الکترونیکی، یافتن مراکز فرماندهی نظامی و رادارهای سوریه، ایران و عراق است. علاوه براین، این قرار داد، بسط فعالیت های جاسوسی اسرائیل از طریق پایگاه "موساد" در استانبول را در نظر گرفته است. یکی از زمینه های فعالیت جاسوسی اسرائیل، ایجاد شبکه های جاسوسی در کشورهای این منطقه است. بعلاوه مشکل شناسایی جاسوسان چنین شبکه هائی، سوریه مدتی است که به رانندگان ترک کامیونها و نفتکش ها، اجازه ورود به خاک خود را نمی دهد.

در زمینه تسلیحاتی، اسرائیل ۱۵۵ جنگنده اف-۴ و ۱۳۷ جنگنده اف-۵ را به فانتوم-۲۰۰۰ تبدیل خواهد کرد. اسرائیل، همچنین ناوهای ترکیه را به موشکهای زمین به هوای ساخت اسرائیل مجهز کرده، هواپیماهای بلون خلیان در اختیار ترکیه قرار داده و یک شرکت سازنده موشک ضد موشک زمین به زمین در ترکیه تاسیس خواهد کرد.

همکاری نظامی ترکیه-اسرائیل بخشی از حرکت اسرائیل در جهت گسترش همکاری های استراتژیک آن کشور با دولت های غیر عرب منطقه، مانند ازبکستان، ازبکستان و ایتوپیا است. این حرکت بخشی از استراتژی جاری دولت اسرائیل در جهت

روابط اسرائیل و طالبان

تغییر نقشه سیاسی استراتژیک و اقتصادی منطقه به سود خود و همزمان ارتقاء موقعیت کلیدی آن در استراتژی آمریکا در خاورمیانه و مناطق مجاور آن (آسیای مرکزی و شاخ افریقا) است.

روابط اسرائیل و ترکیه همچنین باید با توجه به افزایش همکاری های استراتژیک ایالات متحده و اسرائیل ارزیابی شوند. آمریکا همچنان به حمایت همه جانبه و بدون قید و شرط خود از اسرائیل ادامه می دهد. دیدار مکرر مقامات نظامی و امنیتی اسرائیل از واشنگتن، تماس دائمی بین وزارتخانه های دفاع دو کشور و تاکید مقامات آمریکایی بر تعهد آن کشور در تضمین امنیت و برتری کیفی نظامی و استراتژیک اسرائیل، شاهد بر این واقعیت اند. علاوه بر این، همزمان با آخرین بحران بین آمریکا و عراق، نیروهای آمریکایی مستقر در اسرائیل در مانورهای مشترکی با نیروهای اسرائیلی شرکت کردند. وزیر دفاع آمریکا اخیرا اعلام کرد، که زرادخانه هسته ای اسرائیل تهدیدی برای منافع آمریکا و متحدانش نیست. هواپیماهای جنگنده اف ۱۵ که در ژانویه به اسرائیل منتقل شدند، بوسیله تیمی از خلبانان آمریکایی-اسرائیلی هدایت می شوند. کنگره آمریکا، اخیرا طی لایحه ای کمک مالی به اسرائیل جهت اتمام سیستم موشکی ضد کاتیوشا را افزایش داد.

همکاری نظامی اسرائیل-ترکیه همچنین باید در زمینه تحولات جهان عرب بررسی شود. پافشاری کشورهای عرب بر ضرورت پایبندی اسرائیل به اصول روند صلح و قراردادهایی که تا به امروز امضاء کرده است، همراه با عملیات مقاومت لبنان در مقابله با نیروهای اشغالگر اسرائیلی در جنوب لبنان، رهبری اسرائیل را تحت فشار قرار داده است. همزمان، رشد همبستگی و همکاری اعراب نه تنها در زمینه تقویت روابط اقتصادی منطقه ای، بلکه در حمایت از کشورهای عرب شرکت کننده در روند صلح و مقابله با نقش یکجانبه آمریکا از طریق کوشش در جهت درگیر کردن فدراسیون روسیه و اتحادیه اروپا در این روند، و در مخالفت با اقدامات نظامی آمریکا در عراق و طرح های تجزیه آن کشور، موثر بوده است. جنبش مخالفت با عادی کردن روابط با اسرائیل در کشورهای عرب، تحریم گسترده کنفرانس اقتصادی "قطر" که با حمایت آمریکا در جهت ادغام اسرائیل در همکاری های اقتصادی منطقه ترتیب داده شده بود، قطعنامه کنفرانس سران کشورهای اسلامی در تهران مبنی بر محکوم کردن هرگونه همکاری کشورهای اسلامی با اسرائیل، استقبال افکار عمومی جهان عرب از موفقیت نسبی ایران در مقابله با فشارهای آمریکا برای منفرد کردن آن کشور در سطوح بین المللی و منطقه ای و مخالفت اعراب با سیاست آمریکا در مورد عراق، به محور انکار اسرائیل آویز در استراتژی بلند مدت آمریکا در منطقه، اهمیت خاصی می بخشد. (۲)

با توجه به مضمون تعهدات متقابل نظامی دو کشور، همکاری نظامی-فنی اسرائیل و ترکیه بدون تردید در سطحی است که تعادل نیروها در منطقه را بهم زده و منافع دیگر ملت های منطقه را تهدید می کند. در چارچوب این همکاری، مانورهای دریائی مشترک اسرائیل و ترکیه با شرکت مستقیم واحدهای آمریکایی و با شرکت اردن بعنوان ناظر در هفته اول ژانویه ۱۹۹۸ برگزار شد. مصر، سوریه، عراق، لبنان، لیبی، ایران و روسیه مخالفت خود را با این مانورها اعلام کردند.

انجام این مانورها یکی از شیوه هایی است که ایالات متحده در جهت ایجاد یک پیمان نظامی شبه پیمان بغداد و سنتو بکار گرفته است. با این تفاوت که این بار هدف، مهار اتحاد شوروی نبوده، بلکه بنای نسخه جدیدی از ناتو، در پیرامون دو قدرت نظامی منطقه، در راستای تغییر نقشه خاورمیانه است. ایالات متحده در پی ایجاد فضای جنگ سرد در خاورمیانه است و در این مورد روی متحدینی مانند اسرائیل و ترکیه حساب می کند. این مانورها، گام مهمی در جهت تحقق بخشیدن به استراتژی ایالات متحده در ایجاد یک قدرت هوائی-دریائی قادر به سلطه کامل در مدیترانه شرقی است و ممکن است در آینده نیروهای زمینی این کشورها را نیز در بر گیرد. واکنش جهان عرب-اسلام در قبال این مانورها، تا به امروز محدود به انتقادات لفظی باقی مانده است. اینگونه انتقادات هر اندازه هم که شدید باشد، بعلمت عدم تاثیر آنها بر منافع محور آمریکا-اسرائیل-ترکیه قادر نخواهند بود مانع گسترش دامنه عملیات نظامی مشترک در آینده شوند. در حال حاضر، کشورهای عرب نمی توانند انتظار حمایت اروپا در این زمینه را داشته باشند، زیرا بی تفاوتی نسبی اروپا، بیانگر عدم تمایل آن در اتخاذ مواضعی است که می تواند روابط استراتژیکش را با آمریکا به خطر اندازد. تشکیل محور سوریه-عراق-ایران و همکاری دو جانبه این کشورها با فدراسیون روسیه می تواند منافع کشورهای منطقه را در قبال طرح های توسعه طلبانه آمریکا و متحدانش تامین کند.

۱- در ۲۴ فوریه ۱۹۵۵ پیمان همکاری مشترک بین ترکیه و عراق، معروف به پیمان بغداد، به امضاء رسید. انگلستان در ۵ آوریل، پاکستان در ۲۳ سپتامبر و ایران در ۱۱ اکتبر همانسال به پیمان بغداد پیوستند. با عضویت ایران در پیمان بغداد و عضویت همزمان ترکیه در پیمان ناتو و پاکستان در پیمان سینو، محاصره نظامی اتحاد جماهیر شوروی از طریق پیمان های نظامی آمریکایی کامل شد. در پی انقلاب ضد سلطنتی ۱۹۵۸ عراق و خروج آن کشور از پیمان بغداد، پیمان سنو با شرکت انگلستان، ترکیه، پاکستان، ایران و با شرکت ایالات متحده بعنوان عضو ناظر تشکیل شد. با انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ایران، پیمان سنو منحل شد.

۲- جنبش حمایت از مردم عراق در مصر، تا امروز بالغ بر ۱۸ میلیون امضاء در حمایت از پایان دادن به تحریم اقتصادی عراق و در مخالفت با تهدیدات نظامی آمریکا علیه عراق، جمع آوری کرده است.

"آیتان بنتسور"، کارمند عالی رتبه وزارت خارجه اسرائیل اقرار کرده است، که دولت اسرائیل بارها با رژیم ارتجاعی طالبان در افغانستان تماس برقرار کرده است. از جمله تماس های محرمانه ای در پایتخت های اروپائی صورت گرفته است. حکومت طالبان تاکنون صدها هزار دلار، به عنوان "کمک های انساندوستانه" از اسرائیل دریافت داشته است.

طالبان در سال ۱۹۹۶ و با پشتیبانی انگلستان و آمریکا، در افغانستان به قدرت رسیدند و بریتانیای کبیر، از جمله کشورهایی است که از بی ثباتی در کشورهای خاورمیانه و خاور نزدیک و همچنین آسیای غربی و شبه قاره هند سود می برد.

یکی از مهم ترین تامین کنندگان نیازهای مالی طالبان و "انترناسیونال تروریسم اسلامی" میلیاردر سعودی بنام "عطی بن لادن" است که در افغانستان مستقر است. "بن لادن" عاملی کلیدی در تامین مالی و نیز هدایت و رهبری شبکه جهانی تروریسمی است، که در دهه ۹۰ و از میان جنگجویان مجاهد افغانی شکل گرفته است.

در دهه ۸۰ سازمان های جاسوسی انگلستان و آمریکا جنگ مجاهدین با ارتش سرخ و ارتش دولتی افغانستان را از نظر مالی، تسلیحاتی و تداوگاتی تامین می کردند. در میان این مجاهدین افراد داوطلبی از کشورهای عربی و اسلامی نیز وجود داشتند. بن لادن به وسیله همین افراد عملیات بمب گذاری علیه چندین تاسیسات نظامی آمریکایی را که در آنها ۲۰ نظامی آمریکایی کشته شدند، به انجام رسانده و مسئولیت آنها را نیز پذیرفت. پس از پخش مصاحبه گزافه گر شبکه تلویزیونی "ای بی سی" با "بن لادن" که در تاریخ ۱۰ ژوئن و در مقرر فرماندهی او در افغانستان ضبط شد، دولت آمریکا به شهروندان این کشور که عازم سفر به خاور نزدیک بودند در مورد احتمال سوء قصد های تروریستی هشدار داد. دو روز بعد، بن لادن فتوای دیگری صادر کرد و قصد خود را مبنی بر اجرای عملیات جدیدی علیه تاسیسات آمریکایی اعلام کرد. پس از این تهدیدها، سندی برگز، مشاور امنیتی کاخ سفید از بن لادن به عنوان خطرناک ترین تروریست جهان نام برد!

بدین ترتیب، آمریکا نیز مانند انگلستان، با حمایت از طالبان و ماجراهای تروریستی وابسته به آن، به تنش در منطقه و تبلیغات جهانی به قصد تحمیل سیاست های خود به کشورهای غربی و مسلمان ادامه می دهد. اکنون با افشای تماس های اسرائیل با طالبان، سند دیگری بر اسناد وابستگی و دست نشاندگی طالبان به محور انگلستان-آمریکا-اسرائیل افزوده می شود.

وزارت خارجه اسرائیل هنگامی به تماس های خود با طالبان افغانستان اقرار کرد که یک روزنامه چاپ لندن، بنام "فوریننگن رسپورت" گزارشی را در باره تماس های اسرائیل با گروه های مسلح افغانی و طالبان انتشار داد و سابقه این تماس ها را سال ۱۹۹۱ ذکر کرد. به نوشته این نشریه، هدف اسرائیل از این تماس ها، در آن زمان تاسیس پایگاه های استراق سمع در مرزهای ایران بوده است، تا در صورت لزوم بتواند برای وارد آوردن ضربه نظامی بازدارنده به تاسیسات اتمی ایران از آنها استفاده کند. ضربه ای که اسرائیل تا حال بارها ایران را بدان تهدید کرده است.

دقیلمات اسرائیلی همچنین تاکید کرده است که رژیم اسرائیل تماس های خود را با نیروهای رهبری دولت سابق افغانستان، تحت ریاست برهان الدین ربانی نیز همچنان برقرار نگهداشته است. این نیروها، اکنون یک سوم خاک شمال افغانستان را در اختیار دارند. او در مصاحبه با روزنامه "تایمز" گفت که اسرائیل ارتباط خود با همه طرف های متخاصم در افغانستان را دنبال کرده است، تا مستقل از اینکه سرانجام کدام طرف در این کشمکش های خونین پیروز شود، روابط عمیق اسرائیل با افغانستان حفظ شود.

این افشاگرها، در زمانی صورت می گیرد، که دولت "تانیاهاو" همچنان سرگرم ساختن شهرک های جدید در کرانه غربی رود اردن و گسترش محبوه بیت المقدس است. با ساختن شهرک های جدید، می بایستی کنترل اسرائیل بر تمام بیت المقدس بیانضمام بخش شرقی عرب نشین این شهر- تقویت شده و عملا سرزمین های غربی جدیدی به اشغال اسرائیل درآید. این طرح متضمن ساختمان یکصد و چهل هزار واحد مسکونی جدید تا سال ۲۰۲۰ و همچنین اتوبان های جدیدی است که این شهرک ها را به بیت المقدس وصل خواهد کرد. سیاست توسعه طلبی اسرائیل در بیت المقدس در شرایطی پیش می رود، که دولت نوپای فلسطینی و شخص یاسر عرفات بی وقفه متهم به سازش با تروریست های فلسطینی شده و پلیس فلسطین تشویق به مبارزه با گروه های مسلح فلسطینی می شود. در حالیکه اسرائیل خود، از جمله مشوقین تروریست افغانی است! نکته ای که نباید از خاطر برد، آزادی "شیخ یاسین"، رهبر "حماس" از زندان اسرائیل است. آزادی شیخ یاسین از زندان، عملا مقابله ایست سیاسی با عرفات و تقویت کننده گروه های ارتجاعی اسلامی. شیخ یاسین در سفر اخیر خود به کشورهای اسلامی و بویژه کشورهای عربی حوزه خلیج فارس و عربستان سعودی چند ده میلیون کمک مالی دریافت کرد. در میان کمک دهندگان به شیخ یاسین، از "بن لادن" نیز نام برده می شود، که یکی از بزرگترین تامین کنندگان مالی گروه "حماس" است!

"جامعه مدنی"

و "نئولیبرال" های ایران

الف. آذرنگ

* از نظر سیاسی، جامعه مدنی هگل نوعی استبداد قرن هجدهم است که در آن افراد به دولت به عنوان پدیده ای بیرون و ناظر بر جامعه نگاه می کنند. در چنین جامعه ای، علائق فرد سیاسی نبوده و ماهیتی اقتصادی و مدنی دارد. افراد خود را تابع و مطیع دولت دانسته و احساس نمی کنند که باید در امور دولتی دخالت کنند. از نقطه نظر تاریخی، فرد "اقتصادی-مدنی-سیاسی" هنوز وارد صحنه نشده است.

در بحث های جاری پیرامون "جامعه مدنی" کوشش همه جانبه مدافعان آشکار و پنهان "نئولیبرالیسم" برای تبلیغ مضمون و محتوای طبقاتی مورد نظرشان از "جامعه مدنی" را به روشنی می توان دید. این نظرات ضمن رد واقعیت موجود طبقات و مبارزه طبقاتی در جامعه، با سوء استفاده از نام "هگل" و "گرامشی" و تحریف آراء آنها پیرامون جامعه مدنی، در لفافه جمله پردازیهای روشنفکرانه، ریگانیسم و تاجریسم اقتصادی را تبلیغ می کنند.

بعنوان مثال، موسی غنی نژاد، یکی از مردان "فردزیک هایک"، بنیانگذار فلسفه نئولیبرالیسم، در گفتگویی با روزنامه "سلام"، ضمن تبلیغ ضرورت اتخاذ سمت گیری نئولیبرالی برای اقتصاد ایران، با صراحت و در دفاع از لیبریسین لیبرالیسم اقتصادی، می گوید:

«در نظر "آدام اسمیت"، نظام طبیعی آن ساخت مبادله ای و فعالیت های اقتصادی بشر است که به خودی خود نظامی ایجاد می کند که امروز به آن بازار می گوئیم... جامعه مدنی در حوزه اقتصاد همان نظام بازار است و خارج آن چیزی نیست.»

غنی نژاد ادامه می دهد: «هگل نیز همان کلام را گفته است. هگل می گوید که "جامعه مدنی نظام نیازهاست" و نظام نیازها همان چیزی است که آدام اسمیت گفته است... هگل جامعه مدنی را با عنوان نظام نیازها نام می برد که در واقع همان ساخت اقتصادی مستقل از ساخت سیاسی است. هگل تاکید می کند و می گوید که دولت نباید در این ساخت دخالت کند، دولت باید جنبه های سیاسی و اجتماعی را تنظیم کند...»

غنی نژاد، سپس مدعی می شود، که گرامشی نیز همین نظرات را داشته است (۱) «آکبر گنجی» نیز در مقاله ای که ظاهراً در توضیح نظرات دکتر شریعتی پیرامون پدیده "فاشیسم" نوشته شده، ادعاهای فوق را تکرار کرده و می گوید: «(هگل) جامعه مدنی را جامعه سرمایه داری می داند. وی می گوید، جامعه مدنی، جامعه ایست که روابط و مناسباتش سرمایه دارانه باشد. در جامعه مدنی دولت از جامعه مدنی تمایز پیدا می کند. اما جامعه مدنی با چه دولتی سازگار است؟ دولت کوچکی که در اقتصاد کمترین دخالت را خواهد داشت. تئوری های مختلفی برای تبیین نظم جامعه مدنی مطرح شده است. آدام اسمیت از "دست نامرئی" صحبت می کند، هایک از "نظم خودجوش" سخن می گوید...» (۲)

با توجه به ضرورت مقابله با تهاجم ایدئولوژیک هواداران سمت گیری نئولیبرالی، که نه تنها در نثریات داخل کشور، بلکه در نثریات اپوزیسیون چپ خارج از کشور نیز جریان دارد، نوشته حاضر پس از طرح کلی نظرات "هگل" پیرامون جامعه مدنی و جایگاه این مفهوم در فلسفه سیاسی او، دلیل اصلی اشاره به جامعه مدنی هگل در تبلیغات نئولیبرالی را نشان خواهد داد.

زمینه تاریخی

در فلسفه سیاسی قرون هفدهم و هجدهم میلادی، مفهوم "جامعه مدنی" در زمینه ای بکار برده شده است، که امروز در آن بحث پیرامون مقوله

دولت صورت می گیرد. فلاسفه آن دوران (دوران گذار به سرمایه داری) در جستجوی پایه های سازمان اجتماعی و تعیین حقوق اعضای جامعه و حوزه اختیارات دولت، جامعه مدنی را بعنوان مرحله ای متاخرو و متمایز از "وضع طبیعی" تعریف می کردند. "وضع طبیعی" وضعیتی است که انسان پیش از عضویت در جامعه در آن بسر می برد. فلسفه های سیاسی مختلف، تعاریف متفاوتی از "وضع طبیعی" و به تبع آن دلائل متفاوتی هم برای توضیح گذار تاریخی انسان از وضع طبیعی به جامعه مدنی ارائه داده اند.

از نظر "توماس هابز" در وضع طبیعی، حالت جنگ دائمی برقرار بوده و هر کس در جنگ با دیگری است. در چنین وضعی زندگی بشر کوتاه بوده و در انزوا، همراه با فقر و ناامنی و درنده خوئی می گذرد. بشر برای فرار از چنین وضعی براساس قرار داد وارد جامعه مدنی شده و برای برقراری نظم اجتماعی، به فرمان یک حاکم مطلق گردن می نهد.

درحالیکه از نظر "جان لاک" وضع طبیعی، نظامی است آرام، امن و اخلاقی، که در آن، انسانها بطور برابر از حق دارائی (مال، جان و آزادی) برخوردارند. انسانها برای تداوم بخشیدن به این وضع و برای مقابله با خطرهای احتمالی که ممکن است این وضع را تهدید کند، داوطلبانه و با رضایت همگانی، جامعه مدنی را تشکیل می دهند.

از طرف دیگر، از نظر "ژان ژاک روسو" وضع طبیعی نظامی صلح آمیز و اخلاقی است که انسانها در آن برادرانه و برابر زندگی می کنند. به عقیده "روسو" دلیل ترک این وضع طبیعی و منشأ جامعه مدنی و عدم تساوی اجتماعی ناشی از آنرا باید در پیدایش مالکیت خصوصی یافت.

در فلسفه سیاسی هگل، جامعه مدنی مرحله ای غائی و آرمانی نبوده، بلکه یکی از مراحل است که آنچه که او "آینده" می نامد در حرکت از عقل طبیعی و خاص به عقل جهانی و عام، طی می کند. مراحل چهارگانه حرکت و تجسم ایده عبارتند از خانواده، جامعه مدنی، دولت ملی و دولت جهانی (۳). جامعه مدنی از انسانهایی تشکیل می شود که بعنوان اشخاص خصوصی برای اهداف شخصی خود زندگی می کنند. در حالی که اگر این افراد بعنوان شهروند عمل کنند، جامعه سیاسی را تشکیل داده و فعالیت آگاهانه آنها معطوف به اهداف عام و همگانی خواهد شد.

اگر جامعه مدنی هگل از زمینه فلسفی و تاریخی طرح آن جدا نشده و در ارتباط درونی با دیگر اجزاء تفکر فلسفی او بررسی شود، بوضوح می توان دید که جامعه مدنی نوعی استبداد قرن هجدهم است، که در آن افراد به دولت بعنوان پدیده ای بیرون و ناظر بر جامعه نگاه می کنند. در چنین جامعه ای، علائق فرد سیاسی نبوده و ماهیتی اقتصادی و مدنی دارد. افراد خود را تابع و مطیع دولت دانسته و احساس نمی کنند که باید در امور دولتی دخالت کنند. امور خصوصی ارتباطی با سیاست نداشته و به همین دلیل هم مسائل و مشکلات سیاسی برای آنها اهمیتی ندارد. منافع خاص و عام (شخصی و همگانی) از هم جدا بوده و جامعه مدنی یک عام انتزاعی است که برخاسته از حاکم بوده و بر آن فرمان می راند.

برای هگل، جامعه مدنی عنصری است از دولت حقیقی و نهایتاً به آن فرا خواهد روئید. جوانب تربیتی زندگی مدنی، افراد را متوجه این واقعیت خواهد کرد، که آنها طبیعتاً موجوداتی فرد گرا و خرد خواه نبوده، بلکه موجوداتی منطقی و خردمند هستند. جنبه عام ذات بشر، بدون سلب آزادی هایش، او را به سمت هماهنگ کردن نهانی خود با منافع عام و همگانی سوق می دهد. مادامی که افراد آزادی را بمعنای آزادی طلب و تعقیب هوس ها و خواسته های خود خواهانه تعبیر می کنند، جامعه مدنی تنها با استقرار یک نیروی بیرونی ناظر بر این آزادی ها امکان پذیر است. در چنین وضعیتی، دولت بعنوان سازمانی بیرون از جامعه و جدا از آن تلقی می شود.

اما اگر آنها دریابند که آزادی واقعی، یعنی پذیرش اصول و قوانینی که از جانب آنهاست، سنتزی از منافع خاص و عام حاصل خواهد شد. چنین سنتزی تنها از طریق تشکیل جامعه سیاسی و نهادهای آن و تشکیل دولت حقیقی، یعنی در شرایط وجود سلطنت محدود و مشروط، پارلمان، آزادی مطبوعات و افکار عمومی، بدست خواهد آمد. اگر در جامعه مدنی قوانین حاکم بر اجرای قرار دادها و حافظ مالکیت ناشی از نیروی بیرون از جامعه است، با تشکیل دولت حقیقی، قوانین بوسیله خود شهروندان و در جهت حمایت از سنتز منافع خاص و عام (منافع خصوصی و همگانی) وضع خواهد شد.

از نظر هگل، انتقال از جامعه مدنی به دولت، از طریق آموزش و تربیت افراد صورت می گیرد. زمانی که بشر پی ببرد که افتراق بین خاص و عام در جامعه مدنی، پدیده ای ظاهری و گذرا بوده و یا بعبارت دیگر زمانی که انسانها به وحدت عینی منافع عام و خاص در ذات خود پی ببرند، این شناخت، بیدرنگ به عینیت یافتن وحدت منافع متنوع در نهادهای سیاسی که دولت را بنیاد یک کل ارگانیک تشکیل می دهند، منجر خواهد شد. در این حالت است

- ۱- نظام نیازها، نظامی که در آن نیازهای متنوع همه افراد از طریق کار، برآورده می شود.
- ۲- دستگاه قضائی برای حمایت از حقوق فردی که به شکل قوانین مشخص ابراز می شوند.
- ۳- اعمال نظارت عمومی و تشکیل اتحادیه های مستقل صنفی برای مقابله با پیشامدهای احتمالی که بر سر راه تحقق دو عنصر نخست کمین کرده اند. (۱۲)

نظام نیازها، نظامی انتزاعی است. انسانها زمانی خانواده را ترک کرده و وارد جامعه مدنی شدند که دارای آن نیازهای فردی شده بودند که دیگر در چارچوب روابط حاکم بر خانواده امکان توجه به آنها وجود نداشت. در جامعه مدنی، افراد برای برآوردن این نیازها و متکی بر محصول کار خود، درگیر داد و ستدها و روابط متقابل سودمند می شوند. در این مورد، جوهر اندیشه هگل، یعنی دیالکتیک بین "نیازها" و "اشتغال کامل" طبیعتا از دید تاجریست های ایرانی پنهان می ماند.

دیالکتیک عینیت یافتن عقل که قبلا به آن اشاره شد، در جامعه مدنی بشکل دیالکتیک عینیت یافتن هستی انسانی فرد، در جریان است. همانگونه که عقل فقط با آفرینش یک دوگانگی درونی، یعنی با تسلیم به نیازهای جسمی و زنجیر این ضروریات بیرونی از یک طرف و رشد درونی خود به رغم وجود این نیازها، عینیت می یابد. فرد هم در کشاکش بین نیازها و زنجیر وابستگی حاصل از آنها از یک طرف و "کار" و استقلال فردی حاصل از کار، از طرف دیگر، جایگاه واقعی و انسانی خود را می یابد.

در این نظام، همه افراد از یک طرف تولید کننده و از طرف دیگر مصرف کننده اند. مصرف و نیازهای فرد در او احساس وابستگی می آفریند. در حالیکه کار و تولید سرچشمه احساس خودپویائی اقتصادی و به همراه آن وقار و عزت فردی هستند. از نظر هگل، بیکاری عاملی است که این احساس مثبت فرد به خویش را از او می گیرد. به نظر هگل اعطای کمک های مستقیم نقدی و جنسی به بیکاران شالوده جامعه مدنی را متزلزل می کند. با دریافت کمک های مالی، اگرچه بیکاران می توانند نیازهای مصرفی خود را ارضا کنند، ولی حق اصلی آنها، یعنی حق احساس عزت و استقلال ناشی از خود پویائی اقتصادی از آنها سلب شده است. (۱۳) در جامعه مدنی، منفعت فردی خاصی وجود دارد که فقط از طریق کار قابل تحصیل است. هگل این منفعت را در جایی در شکل استقلال و خود پویائی اقتصادی و احساس سربلندی و احترام به خویش همراه آن تعریف کرده و در جای دیگری تحت عنوان عنصر "شناسائی" معرف می کند:

«... در محصول او، من آزادی اش در تولید آنرا به رسمیت می شناسم. من او را تکریم کرده و او را و این که او دلیلی برای تشکر از من نداشته و فقط باید سپاسگزار خود باشد را به رسمیت می شناسم.» فقط در روند تولید است، که فرد استقلال واقعی اش را بدست می آورد. «هرکس در عین وابستگی خود رامستقل می داند، زیرا با فعالیتش براین وابستگی قائل آمده است» (۱۴)

هگل به دفعات یاد آور می شود که در جامعه مدنی، ثروت با بکار گرفتن ثروت تولید می شود. در نتیجه، اگر کسی به ثروت جامعه دسترسی نداشته باشد، نخواهد توانست به استقلال فردی و خود پویائی اقتصادی دست یابد، حتی اگر در روند تولید اجتماعی هم درگیر باشد. تولید کنندگان غیر مالک مانند بردگان، سرف ها و کارگران مزد کار، در روند تولید اجتماعی نقش داشته، ولی سهمی در ثروت جامعه نداشته اند. از اینرو به عقیده هگل، هر عضو جامعه مدنی حق دارد «سهمی از سرمایه همگانی را بخود اختصاص دهد» (۱۵) بطور خلاصه و برخلاف ادعای آقای غنی نژاد، در جامعه مدنی، بعنوان نظام نیازها، فرد فقط دارای نیازهای مصرف متنوع نبوده، بلکه دارای حق اشتغال و حق دسترسی به سرمایه همگانی جامعه در جهت ارضای آن نیازها هم می باشد.

تناقضات درونی جامعه مدنی

دیالکتیک درونی جامعه مدنی، منشاء بروز تضادها و تناقضاتی است که هگل شماری از آنها را شناسائی و بررسی کرده است. برخلاف اظهارات غنی نژاد و همفکران وی، «دست نامرئی» آدام اسمیت و «نظم خودجوش» هابیک، در جامعه مدنی مورد نظر هگل جایی نداشته و او برای تناقضات درونی جامعه مدنی، راه حل های مشخصی مطرح کرده است.

۱- متداولترین این تناقضات ناشی از تضاد بین منافع تولید کنندگان و مصرف کنندگان است. اگر هدف از ورود به جامعه مدنی رفع نیازهای فردی از طریق مبادله با دیگران است، جامعه انگیزه کافی دارد که خود وارد عمل شده و از هر گونه مبادله ای که مغایر این هدف باشد، جلوگیری کند. به نظر هگل «منافع متضاد تولید

که زندگی مدنی، عنصری از عناصر تشکیل دهنده دولت، اما عنصری تابع آن، باقی خواهد ماند. (۴) هگل در باره نقش آموزش و تربیت در رهائی انسان از وضع طبیعی و درهم شکستن زنجیر خواسته های فردی چنین می گوید:

«این نظر که وضع طبیعی، بدون آرایش بوده و انسانهای غیر متمرد رفتار ساده دارند، به تربیت بعنوان پدیده ای صرفا بیرونی و فاسد کننده نگاه می کند. همین طور هم این احساس که خواسته ها، ارضا آنها، لذت و آسودگی های زندگی شخصی و امثالهم، اهداف مطلق هستند، به تربیت بعنوان وسیله ای صرفا برای رسیدن به این اهداف توجه دارد. این دو نظر بیانگر عدم آشنائی با ماهیت عقل و هدف خرد است. عقل فقط با آفرینش یک دوگانگی در درون خود عینیت می یابد: با تسلیم به نیازهای جسمی و زنجیر این ضروریات بیرونی و تحمیل این مانع و محدودیت به خود؛ و نهایتا با رشد درونی خود در شرایط وجود این مانع و برای غلبه بر آن و احراز واقعیت عینی مشخص. بنابراین، هدف عقل... دوری از سادگی طبیعی و محو نوع خام شناخت و اراده، یا بعبارت دیگر، محو احساس آنی و انفرادی است، که ذهن مجلوب آن است. از این طریق است که شکل عام، تنها شکلی که عنصر ارزشمندی برای بودن ایده است، بطور مشهود در فکر تجلی می یابد.» (۵)

منشاء جامعه مدنی

از نظر هگل، خانواده یعنی "ضمیر اخلاقی در مرحله طبیعی و بلافصل آن" (۶) فرد در خانواده یک شخص مستقل نبوده، بلکه عضوی از آن بشمار می آید، در نتیجه خود آگاهی نسبت به فردیت خود، تابع یگانگی خانواده است. خانواده صاحب دارائی ها و سرمایه مشترک است. «در حالیکه هیچ عضو خانواده، دارائی از خود ندارد، هر عضو دارای حق نسبت به دارائی مشترک است» (۷) خانواده با استفاده از این دارائی مشترک، نه تنها به نیازهای جسمی، درمانی و آموزشی اعضا خود پاسخ می دهد، بلکه وسائل ضروری را در اختیار آنها قرار می دهد.

خانواده در مسیر طبیعت، و در نتیجه عملکرد گرایش های فردی اعضای آن، وحدت و یگانگی خود را از دست داده و وارد مرحله شقاق، یا «جامعه مدنی» می شود. (۸) اگر چه با پیدایش جامعه مدنی، افراد تبدیل به اشخاص خصوصی دارای خواسته ها و منافع شخصی می شوند، اما حقوق اقتصادی فردی آنها به هیچوجه تغییر نمی کند. به نظر هگل:

«در آغاز، خانواده کل قائم به ذاتی است که عملکردش عبارت است از تامین نیازهای خاص فرد از طریق دادن ابزار و مهارت لازم به او برای اینکه بتواند از منابع جامعه امرار معاش کند؛ یا نگهداری و مراقبت از فرد در صورت ناتوانی و از کار افتادگی او. اما جامعه مدنی فرد را از روابط خانوادگی اش جدا کرده، اعضای خانواده را با هم بیگانه کرده و آنها را بعنوان اشخاص قائم به خود، به رسمیت می شناسد. اضافه براین، بجای خاک پلرانه و منابع معدنی طبیعت که قبلا فرد می توانست از آنها روزی خود را بدست آورد، خاک خود را جایگزین کرده و حتی هستی دائمی کل خانواده را تابع وابستگی به خود کرده است. در نتیجه فرد، فرزند جامعه مدنی شده است و بمیزانی که جامعه بر او ادعا دارد، او هم صاحب حق است.» (۹)

جامعه مدنی با توجه به ماهیتش، بعنوان یک خانواده عام، حق و مسئولیت های شخصی در رابطه با افراد دارد. بعنوان نمونه، جامعه مدنی حق و مسئولیت دارد که بعنوان متولی آنها، با اسراف کاری، امنیت مالی خود و اعضای خانواده شان را به خطر می اندازد، در جهت دفاع از منافع همگانی و منافع افراد ذینفع وارد عمل شود. (۱۰) قائل شدن به این حق برای جامعه مدنی به این دلیل است که اگر فرد به هر دلیلی امکانات کسب معاش را از دست داده و فقیر و تنگدست شود، قدرت عمومی جامعه (دولت) موظف است که از فرد و اعضای خانواده اش نگهداری و مواظبت کند.

به عقیده هگل، در جامعه مدنی عوامل مختلفی ممکن است باعث فقیر شدن فرد شود. اسراف و ندانم کاری های فردی، ناتوانی و از کار افتادگی جسمی، اضافه تولید اجتماعی (عدم تعادل بین تولید و مصرف)، تقسیم اجتماعی کار و عواملی که در مقتضیات خارجی (مانند تجارت بین المللی) ریشه دارند، می توانند باعث فقیر شدن افراد شوند. اما «فقر هنوز نیازهای متنوع جامعه مدنی را دارند، ولی با توجه به اینکه جامعه وسائل طبیعی تحصیل معاش را از آنها باز ستانده و رابطه خانوادگی را پاره کرده است، تنگدستی شان کمایش آنها را از همه مزایای جامعه، از فرصت کسب هر نوع مهارت و آموزش، از اجرای عدالت، از خدمات درمانی و حتی از استحکام دین و غیره محروم می کند. برای فقر قدرت عمومی (دولت) جای خانواده را می گیرد.» (۱۱)

ماهیت جامعه مدنی

از نظر هگل، جامعه مدنی دارای سه عنصر زیر است:

عمومی (مانند بیمارستانها، صومعه‌ها و دیگر نهادهای مشابه) این وظیفه را بر عهده بگیرند. به نظر هگل، در هر دو مورد به این علت که معاش افراد اجتماعی بدون استفاده از نیروی کارشان برآورده شده، اصل بنیادین جامعه مدنی، یعنی احساس استقلال و عزت فردی زیر پا گذاشته شده است. او راه حل دیگری، یعنی کمک غیر مستقیم به فقرا، از طریق فراهم کردن امکان کار برایشان را پیشنهاد می‌کند. این راه حل، بنویه خود مشکل دیگری ایجاد می‌کند. به گفته هگل: «در این مورد حجم تولید افزایش خواهد یافت، ولی شر دقیقاً در تولید اضافی و فقدان تعداد متناسب مصرف کنندگانی که خود تولید کننده نیز هستند، نهفته است.» (۲۹) نهایتاً، هیچ یک از این راه حل‌ها موثر نبوده و مشکل فقر در جامعه مدنی تشدید می‌شود. هگل نتیجه می‌گیرد که «از این رو آشکار می‌شود که به رغم افزایش ثروت، جامعه مدنی به اندازه کافی ثروتمند نیست. عبارت دیگر منابع خود آن برای جلوگیری از فقر مفرط و ایجاد (طبقه) فرومایگان حسود، کافی نیستند.» (۳۰)

استعمار تنها راه حل

هگل تنها راه حل برای مقابله با مشکل فقر در جامعه مدنی، که شالوده اخلاقی و انسانی آنرا تهدید می‌کند را، استعمار سرزمین‌های دیگر می‌داند. «دیاکنتیک درونی جامعه مدنی آنرا می‌دارد که ورای محدوده خود... در جستجوی بازار و وسائل معاش، در سرزمین‌هایی که کمبود کالا داشته و یا بطور کلی در صنعت عقب مانده اند، پیشروی کند.» (۳۱) او سپس درباره اهمیت مستعمرات برای بقای جامعه مدنی چنین می‌گوید: «(این رشته ارتباطی (کشتیرانی) وسیله فعالیت استعماری-پراکنده یا منظم- را فراهم می‌کند، که جامعه مدنی بالغ به سمت آن رانده شده و از طریق آن برای بخشی از جمعیت خود امکان بازگشت به خانواده در سرزمین جدیدی را فراهم کرده و همچنین برای خود تقاضای جدید و برای صنعت خود زمین به دست می‌آورد.» (۳۲) نکته قابل توجه در عبارت فوق این است که از نظر هگل آن بخشی از جمعیت جامعه مدنی که در مستعمرات مستقر می‌شود، جامعه مدنی را ترک کرده و به زندگی در سطح خانواده بر می‌گردد. او در تعریف استعمار پراکنده و منظم چنین می‌گوید: «جامعه مدنی ناچار به یافتن مستعمرات است. افزایش جمعیت و تولید بیشتر از مصرف باعث آن می‌شوند که بخشی از جمعیت نتواند نیازهای ضروری‌اش را بر آورده کند. استعمار پراکنده مختص آلمان است. مهاجرین آلمان در آمریکا و روسیه، در آن سرزمین‌ها باقی مانده و هیچ رابطه‌ای با سرزمین مادری ندارند. نوع دوم که استعمار منظم است، از طریق دولت صورت گرفته و بوسیله دولت تنظیم و اداره می‌شود.» (۳۳)

نئولیبرالیسم و جامعه مدنی

بحث جامعه مدنی در اندیشه هگل، کوششی است فلسفی در جهت یافتن پایه‌های سازمان اجتماعی جامعه سرمایه داری و تمامی است بر سر نوشت فرد و آزادی او. هگل بروشنی تناقضات درونی نظام سرمایه داری و ناتوانی آن در تامین حقوق اقتصادی فرد در جامعه را نشان می‌دهد. از اینرو، جامعه مدنی هگل از جنبه اقتصادی آن، همخوانی چندانی با نظریات نئولیبرالی ندارد. او برخلاف "دست نامرئی" اسمیت و یا "نظم خود جوش" هایک، خواهان "نظارتی آگاهانه" بر زندگی اقتصادی جامعه مدنی است.

همانطور که نشان داده شد، نظر هگل در باره حق فرد در برخورداری از اشتغال و دسترسی به "ثروت همگانی"، در باره نقش دولت در حمایت از مصرف کنندگان از طریق تثبیت قیمت کالاها، و مسئولیت دولت در تامین نیازهای فقرا و بیکاران و در مقابله با بحران اضافه تولید از طریق بدست آوردن و اداره و تنظیم امور مستعمرات، در تنظیم و هدایت تجارت خارجی، و در حمایت از کارگران در تشکیل سازمان‌های صنفی شان و غیره، مغایر نظرات نئولیبرالی در این زمینه‌هاست.

علت اصلی استفاده از نام هگل و جامعه مدنی او در تبلیغات نئولیبرالی را باید در زمینه سیاسی جست. در زمینه سیاسی، نئولیبرالیسم شکل گیری نظر واحد اکثریت جامعه را خطری بالقوه برای آزادی و "نظم خود جوش" حاکم بر بازار تلقی می‌کند. به نظر "هایک" این واقعیت که دموکراسی مدعی نمایندگی اکثریت افراد جامعه است، می‌تواند موجب دخالت در اموری شود که مغایر با منافع افراد است. در دموکراسی همیشه این وسوسه وجود دارد که نظر اکثریت در جهت ایجاد یک نظم از پیش تصویر شده، مانند دخالت دولت در برنامه ریزی اقتصادی، بکار گرفته شود. به گفته "هایک" به علت پیچیدگی بیش از حد دموکراسی‌های معاصر به نظر اکثریت نمی‌توان اطمینان کرد. اگر نظر اکثریت مالکیت خصوصی و رقابت آزاد را تهدید کند، نئولیبرالیسم یک دیکتاتور مصلح و خیرخواه را بر آن ترجیح می‌دهد. (۳۴) این نظر که در کشورهای مختلف جهان، از اندونزی تا شیلی، توجیه کننده حمایت سرمایه از جنایت کارترین دیکتاتورها بوده است، بازتابی روشنفرانه در جامعه مدنی هگل می‌یابد. همانطور که قبلاً گفته شد، جامعه مدنی هگل یک عام انتزاعی و از نظر سیاسی نوعی استبداد قرن هیجدهم است، که در آن افراد به دولت بعنوان پدیده‌ای بیرون و ناظر بر جامعه نگاه می‌کنند. در چنین جامعه‌ای، علائق فرد سیاسی نبوده و ماهیتی اقتصادی و مدنی دارد. افراد خود را تابع و مطیع دولت دانسته و احساس

کنندگان و مصرف کنندگان ممکن است با یکدیگر تصادم کنند؛ و اگر چه روی هم رفته ممکن است خود به خود تعادلی منصفانه بین آنها بوجود آید، هنوز تعدیل آنها به نظارتی که مافوق هر دو بوده و آگاهانه اعمال شود نیازمند است. (۱۶) او مسئولیت دولت در این زمینه را شامل موارد زیر می‌داند. تثبیت قیمت کالاها، ضروری، جلوگیری از تقلب در مبادله از طریق نظارت بر اوزان و مقیاس ها، مدیریت بازرسی کالاها و دیگر شیوه‌های حمایت از مصرف کنندگان. (۱۷) او ضمن اشاره به ضرورت مراقبت و نظارت عمومی بر تجارت خارجی، چنین می‌گوید: «مراقبت و هدایت عمومی بیشتر از همه در مورد بخش‌های بزرگ تر صنایع ضروری است، زیرا اینها وابسته به شرایط برون مرزی و مجموعه‌ای از مقتضیات دور دست بوده و نمی‌توانند بطور کامل بوسیله افرادی که برای زندگی‌شان به این صنایع وابسته هستند، درک شوند.» (۱۹) برخلاف "عینی نژاد" همه نئولیبرالها که نقش دولت در اقتصاد را یک اشتباه تاریخی ارزیابی می‌کنند، به عقیده هگل چنین نقشی برای دولت منطقی بوده و یکی از هنجارهای جامعه مدنی است.

۲- در جامعه مدنی، تناقض درونی دیگری پدید می‌آید که ناشی از تقسیم کار و بکارگیری ماشین در روند تولید است. در تقسیم بندی طبقاتی هگل اشاره‌ای به طبقه کارگر به مفهومی که بعد از او عینیت یافت، دیده نمی‌شود؛ زیرا او جامعه سرمایه داری، در مرحله نخستین آن، یعنی مرحله تولید در رسته‌های مستقل اصناف و رقابت آزاد را بررسی می‌کند. از اینرو در جامعه مدنی هگل، همه تولید کنندگان، کارگرانی هستند که در صنف‌های مشخص خود، قربانی تقسیم کار می‌شوند. او به دو پیامد ویرانگر تقسیم کار برای کارگران اشاره می‌کند. به نظر هگل، کار با ماشین و دیگر اشکال محدود و تخصصی کار، باعث "تیره گی روان" (۲۰) و «موجب ناتوانی در درک و بهره مند شدن از آزادی گسترده همگانی و بخصوص مزایای فکری جامعه مدنی می‌شود.» (۲۱) وابستگی یکی دیگر از اثرات مخرب تقسیم کار در جامعه مدنی است. سرعت و کارآیی که یک کارگر در انجام یک فعالیت مشخص بسیار ساده شده از خود نشان می‌دهد، باعث عدم توسعه و رشد مهارت‌های عمومی او شده و در نتیجه کارگران خود را نامناسب برای انجام کارهای دیگر می‌یابند. (۲۲) در نتیجه روند مهارت زدایی از کارگران، آفت بیکاری گسترش می‌یابد. در این مورد هم هگل حل مشکل را به "دست نامرئی" و "نظم خود جوش" محول نکرده و پیشنهاد مشخص تشکیل سازمان‌های صنفی را مطرح می‌کند. به عقیده او، فرد اقتصادی، جهت حمایت از منافع خود در برابر بیکاری و ورشکستگی، و روند مهارت زدایی ناشی از تقسیم کار و ماشین شدن تولید، باید در درون صنف خود و در بخشی از تقسیم اجتماعی کار که او را در بر می‌گیرد، متشکل شده و حمایت‌های لازم را ایجاد کند. سازمان‌های صنفی مورد نظر هگل، معادل تاریخی اتحادیه‌های کارگری امروزد. اگرچه برنامه هگل کلی بوده و جزئیات زیادی را در بر نمی‌گیرد، اما روشن است که او تشکیل سازمان‌های صنفی با ۶ وظیفه زیر را در نظر دارد:

- حمایت از منافع مشترک همه تولید کنندگان یک صنف واحد
- نظارت بر پذیرش تولید کنندگان جدید و وضع پیش شرط‌های تحصیلی و فنی برای اعضای جدید
- حمایت از اعضا در برابر پیشامدهای احتمالی
- آموزش و تعلیم تازه واردان به صنف (۲۳)
- اعمال قنوت و مشورت از پائین به بخش‌هایی از دولت (۲۴)
- انتخاب نماینده برای پارلمان (۲۵)

این سازمان‌های صنفی، ضمن حمایت از اعضای خود، قادر خواهند بود در صورت نوسان بازار، تولید را کاهش داده و حتی تعداد تولید کنندگان یک صنف خاص که دچار اضافه تولید است را محدود کنند.

۳- بحران اضافه تولید یکی دیگر از پیامدهای تناقضات درونی جامعه مدنی است. هگل به دفعات یاد آور می‌شود که اگرچه داد و ستد در بازار برای برخی ثروت و تجمل به همراه دارد، ولی همزمان باعث فقیر شدن بخش وسیعی از جامعه می‌شود. «جامعه مدنی نمایشی از اسراف و نیاز و همچنین انحطاطات جسمی و اخلاقی مشترک هر دو را عرضه می‌کند.» او توضیحات مختلفی برای روند فقیر شدن بخشی از جامعه ارائه می‌دهد.

زمانی که همه وسائل اسرار معاش تحت مالکیت خصوصی قرار گرفته‌اند، فرد برای گذران زندگی وابسته به تقاضای مصرف کننده است. ولی مصرف تابع ذائقه و سلیقه ناپایدار بوده و در نتیجه بازار دستخوش تغییر و نوسان شده، کاهش تقاضا باعث فقیر شدن برخی تولید کنندگان می‌شود. (۲۷) او در جای دیگر، پیدایش فقر در جامعه مدنی را ناشی از تمرکز سرمایه در مقیاس بزرگ در دست اقلیت می‌داند. (۲۸) در نتیجه، بنگاه‌هایی که سرمایه بیشتری دارند، بنگاه‌های کوچکتر را از میدان بدر می‌کنند.

با سقوط توده‌ها در دامان فقر، مسئولیت تامین معاش آنها در جمعه مدنی ممکن است مستقیماً به دوش طبقات ثروتمند افتاده و یا موسسات خیریه

(بقیه مناطق آزاد تولیدی از ص ۱۱)

«تا یک سندیکا بعنوان شخصیت حقوقی ثبت می شود، مسئولین وزارت کار مدیریت کارخانه ها را در جریان می گذارند و نام مسئولین را به آنها می دهند.»

کارفرما و صاحبان شرکت ها، دولت نیکاراکو را تهدیدی می کنند، که در صورت منحل نکردن سندیکاها، کشور را ترک خواهند کرد. آنها می گویند که در مکزیک امکانات بهتراست! همین تهدید شرکت ها باعث شده تا دولت به نفع آنها تصمیم بگیرد. شرکت های آمریکایی، شلواری را که در مناطق آزاد تولیدی با ۲۰ سنت دستمزد تولید شده، در نیویورک، بوستن و یا شیکاگو به ۲۰ دلار می فروشند. **هندوراس** - در شرکت کراهی پین دو در لاسیبا، در هندوراس، که گنجایش ۲۰۰ کارگر را دارد، بیش از ۴۲۰ کارگر در آن کار می کنند. در ماه می ۱۹۹۷ و در طول یک هفته ۶۰ کارگر زن هنگام کار بیهوش شدند. گرمای طاقت فرسای محل کار، تعداد زیاد کارگران و کوچکی محوطه کار، بر همه مشکلات دیگر افزوده می شود. در شرکت «ونچانگ» که ۶۰۰ کارگر زن جوان در آن کار می کنند، در طول یک روز (۱۰ ژوئن) ۳۰ کارگر بیهوش شدند. این شرکت در سال ۹۷ بیش از یک میلیارد دلار کالای صادراتی داشته است.

در این شرکت ها، نوجوانان و خردسالان نیز به کار گرفته می شوند. کار این کودکان اگر نوعی بردگی مدرن نباشد، حداقل آنگاه دشوار است که خود و یا والدینشان به سازمان های کار شکایت می کنند. «خایروآلیا»، عضو رهبری سندیکای آزاد کارگران هندوراس می گوید: «گاهی احساس می کنیم که هیچ کاری از دستم بر نمی آید، همه شان علیه ما متحد شده اند. پس از چند اعتصاب کارگری، که منجر به اخراج عده زیادی از کارگران شد، حالا شرط استخدام کارگران را عدم عضویت در سندیکاها اعلام کرده اند. این حقیقت است که کارگران برای آنکه کارشان را از دست ندهند تن به استثمار بیش از حد نیز می دهند.»

مکزیک - در سالهای ۶۰، ابتدا در مکزیک شرکت های کوچک تولیدی تاسیس شد و سپس به جمهوری دومینکن، جزایر کارائیب و سرانجام به کشورهای آمریکای مرکزی راه یافت. از سال ۱۹۹۰ به اینطرف، تعداد این شرکتها به همت قوانین مختلف و زیر فشار ایالات متحده آمریکا سریعاً رشد کردند. این شرکتها مواد خام اولیه و محصولات نیمه ساخته را وارد کرده و سپس آن را به محصول کامل تبدیل ساخته و به ایالات متحده بر می گردانند. کشورهای منطقه به بهانه مبارزه با بیکاری و «تحول اقتصادی» در کشورهاشان، زیربنای اقتصادی را در اختیار سرمایه گذاران خارجی گذاشتند. جاده ها و بنادر با هدف ایجاد تسهیلات برای این شرکتها و سرمایه گذاران تاسیس شدند و تلفن، آب و برق با نازل ترین قیمت در اختیار آنها گذاشته شد. واردات و صادرات آنها از عوارض گمرکی معاف شد. در عین حال، در این مناطق دولت تسلط حقوقی بر فعالیت های اقتصادی ندارد و این شرکتها، حتی عوارض ساختمانی و زمین و مالیات نیز نمی پردازند.

هندوراس - همین شرایط در کشورهای دیگر منطقه نیز حاکم است. در شهر «سن پدروسولا» واقع در مرکز اقتصادی هندوراس و ابتدای منطقه آزاد اقتصادی ۱۹۳ شرکت و ۹۰ هزار کارگر در وسعتی ۴۰ کیلومتری، زیر هوای گرم، تا کرانه دریای کارائیب مستقرند. همچنین ۱۵ شرکت دیگر نیز در حال استقرارند. این هم یکی دیگر از جزایر مستعمره شرکت هائسی است که با استفاده از نیروی کار ارزان کارگران استثمار شده، تولید کرده و به بازار آمریکا روانه می کنند. جمعیت این شهرک مخروبه و یا جزیره مستعمره در ۲۰ سال گذشته از ۳۶ هزار به ۱۰۶ هزار رسیده است.

در جمهوری دومینیک، هندوراس، گواتمالا و یا نیکاراکو، تجاوز به حقوق اولیه کارگران، امری عمومی است.

گواتمالا - در گواتمالا، جنایتکارانی که توسط این شرکتها استخدام شده اند، کارگران را تهدید می کنند که در صورت بیرون نیامدن از سندیکا و دست نکشیدن از فعالیت های سندیکایی زن و بچه آنها در امان نخواهند بود.

در فوریه ۱۹۹۴ «فلیکس گوسمان» تهدید به مرگ شد. جرم او اعتراض به اخراج ۲۰۰ کارگر بود. همسر او در همان ماه یکبار ربوده شد. به او مواد مخدر تزریق کردند و پس از آنکه بشدت وی را کتک زدند، به فاصله چند کیلومتر از خانه اش رها کردند.

در ۱۹ ماه مارس، در نزدیکی محله «گالیا» جسدی کشف شد که علائم شکنجه داشت. جسد متعلق به حسابدار سندیکای کارگران آمریکا «ماکیلا دورا» بود. در همان زمان ۷۰۰ کارگر این کارخانه دست به یک اعتراض جمعی در برابر کارفرما زده بودند و «اسکوپار» از سوی کارگران طرف مذاکره با کارفرما بود و چندین بار از سوی هیات مدیره شرکت به او تهدید به مرگ شده بود. وزارت کار گواتمالا نه تنها خود می داند، بلکه آن را با صراحت به کارگران هم می گوید که فعالان سندیکاها دیر یا زود جسدشان در جانی پیدا خواهد شد!

* آنچه در این گزارش به آنها اشاره شده، و مقایسه آنها با تفسیری که در «کاپیتال» از نقش سرمایه ترسیم شده، می تواند پاسخی باشد به آن نظرات تسلیم طلبانه ای که سرمایه داری با سیمای انسانی را در سبای پس از درهم پاشی اتحاد شوروی و سقوط کشورهای سوسیالیستی شرق اروپا تبلیغ می کنند. سیمانی، که گویی زحمتکش جهان برای دست پایی به آن باید مبارزه کند و نه برای پایان بخشیدن به نظام سرمایه داری و رسیدن به سوسیالیسم.

نمی کنند که باید در امور دولتی دخالت کنند. امور خصوصی ارتباطی با سیاست نداشته و به همین دلیل هم مسائل و مشکلات سیاسی برای آنها اهمیتی ندارد. در نهایت، افراد بشر، بعنوان سازندگان تاریخ، طی روند رهائی خود و در جهت عینیت بخشیدن به دولت جهانی، جامعه مدنی را پشت سر خواهند گذارد.

تأخیرست های ایرانی، در پس جمله پردازیهای خود، خواهان جامعه ای هستند که در آن دموکراسی مردمی و نظر واحد اکثریت خنثی شده و نظم بازار بر آن حاکم است؛ جامعه ای از نظر سیاسی منفعل و از نظر اقتصادی مطیع بازار. این تبلیغات دستاوردهای بشریت در ۱۵۰ سال اخیر در زمینه گسترش دموکراسی، عدالت اجتماعی و واقعیت پیدایی فرد «اقتصادی-مدنی-سیاسی» بجای فرد اقتصادی-مدنی قرن هجدهم را انکار می کنند.

در شرایطی که بخش وسیعی از چپ غیر مذهبی ایران، به بهانه های مختلف، از جمله به بهانه «فاصله گرفتن از سوسیالیسم اردوگاهی» در زمینه های سیاسی و نظری دو قرن به عقب برگشته است، این خطر وجود دارد که نظرات اجتماعی نولیبرالی در مورد بازگشت به گذشته، بخشی از نیروهای روشنفکری را که بالقوه می توانند در مقابله با سمت گیری نولیبرالی نقش مهمی ایفا کنند را به بیراهه بکشانند. مقابله با این خطر، شرکت همه جانبه، فعال و توانمند توده ای ها در جنبش مخالف سمت گیری نولیبرالی در داخل کشور را می طلبد.

پی نویسی ها:

- ۱- جامعه مدنی و اقتصاد ایران، گفتگو با موسی غنی نژاد، «سلام» ۲۰ مهر ۱۳۷۶
- ۲- اگر گنجی، «اولین فاشیست شیطان است»، کیان شماره ۳۹ ص ۲۰
- ۳- فریدریش هگل، فلسفه حق، ترجمه «ت.ام. ناکس» آکسفورد، ۱۹۴۲، بند ۳۳ ص ۳۶
- ۴- همانجا، بندهای ۲۸۷، ۳۱۴ ص ۱۸۸ و ۲۰۳
- ۵- همانجا، بند ۱۸۷، ص ۱۲۵
- ۶- همانجا، بند ۱۵۷، ص ۱۱۰
- ۷- همانجا، بند ۱۷۱، ص ۱۱۶
- ۸- همانجا، بند ۱۵۷، ص ۱۱۰
- ۹- همانجا، بند ۲۳۸، ص ۱۴۸
- ۱۰- همانجا، بند ۲۴۵، ص ۱۴۸
- ۱۱- همانجا، بند ۲۴۱، ص ۱۴۹
- ۱۲- همانجا، بند ۱۸۸، ص ۱۳۶
- ۱۳- همانجا، بند ۲۴۵، ص ۱۵۰
- ۱۴- هگل، فلسفه حق (سخنرانی های ۱۸۲۴-۱۸۲۵، انتشارات فرومان- هوزنبروک، اشتوتگارت ۱۹۷۳-۱۹۷۴، بند ۵۵۰
- ۱۵- هگل، فلسفه حق (تکلیفی)، بند ۱۹۹، ص ۱۲۹
- ۱۶- همانجا، بند ۲۳۶، ص ۱۴۷
- ۱۷- همانجا، بند ۲۳۶، ص ۱۴۷
- ۱۸- همانجا، بند ۲۳۶، ص ۱۴۷
- ۱۹- همانجا، ملحقات به بند ۲۳۶، ص ۲۷۶
- ۲۰- هگل، فلسفه حق (آلمانی) بند ۱۹۸، ص ۵۰۳
- ۲۱- هگل، فلسفه حق (تکلیفی) بند ۲۴۳، ص ۱۴۹
- ۲۲- هگل، فلسفه حق (آلمانی) بند ۱۹۸، ص ۵۰۳
- ۲۳- هگل، فلسفه حق (تکلیفی) بند ۲۵۲، ص ۱۵۳-۱۵۲
- ۲۴- همانجا، بند ۲۹۵، ص ۱۹۲
- ۲۵- همانجا، بند ۳۱۱، ص ۲۰۲
- ۲۶- همانجا، بند ۱۸۵، ص ۱۲۳
- ۲۷- هگل، فلسفه حق (آلمانی)، بند ۱۹۵، ص ۴۹۴ و بند ۲۴۳، ص ۶۰۶
- ۲۸- هگل، فلسفه حق (تکلیفی) بند ۲۴۴، ص ۱۵۰
- ۲۹- همانجا، بند ۲۴۵، ص ۱۵۰
- ۳۰- همانجا، بند ۲۴۵، ص ۱۵۰. این طبقه «فرمانبران حوسد» یا به تعبیر فلاسفه لیبرال «عوام الناس» و یا آنچنان که رسانه های عمومی سرمایه داری زمان ما می گویند «پادشاه شهری»، همان توده بی چیز و به حاشیه رانده شده ایست که در اندوختن و حضور او روزه اش در خیابان ها، دیکتاتوری مانند سواختو را تاجار به کناره گیری از قدرت کرد.
- ۳۱- همانجا، بند ۲۴۶، ص ۱۵۱
- ۳۲- همانجا، بند ۲۴۸، ص ۱۵۱
- ۳۳- همانجا، ملحقات بند ۲۴۸، ص ۲۷۸
- ۳۴- نگاه کنید به «نولیبرالیسم در برابر جنبش های اجتماعی» راه توده شماره ۶۳

سهراب شهید ثالث

قربانی امیدهای برباد رفته!

"سهراب شهید ثالث"، فیلمساز برجسته ایرانی، در سن ۵۴ سالگی در "غربت" مهاجرت چشم از جهان فرو بست. او پیش از تاریخ نوین سینمای ایران بود و نامش با فیلم‌های "یک اتفاق ساده" و "طبیعت بی جان" برای همیشه در دفتر تاریخ سینمای ایران ثبت شد.

شهید ثالث، که تحصیلات سینمایی خود را در فرانسه، اتریش و آلمان پی گرفته بود، تا سال ۶۵ در شهر "برلین" آلمان اقامت داشت و سپس برای درمان بیماری و تنهایی خویش راهی آمریکا شد و به برادرش در ایالات متحده پیوست.

او در سال ۱۳۵۵، به آلمان عزیمت کرد و پیش از انقلاب بهمن ۵۷، به حزب توده ایران پیوست و در ارتباط فردی با زنده یاد "منوچهر بهزادی" قرار گرفت. پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، تدارک بازگشت خود به ایران را فراهم ساخت، اما هم بدلیل بیماری و ضرورت ادامه درمان و هم بدلیل تغییر سریع شرایط و تنگ شدن حلقه محاصره انقلاب توسط ارتجاع مذهبی از این بازگشت بازماند. بازماندنی، که همیشه یکی از افسوس‌های بزرگ زندگی او بود.

شهید ثالث، که از بیماری سل کهنه رنج می‌برد، یکی از قربانیان بزرگ ضربه روحی ناشی از یورش به حزب توده ایران و به زندان و شکنجه گاه رفتن بزرگانی نظیر احسان طبری، کیانوری، بهزادی و کیومرث زرشناس بود. کسانی که او را از نزدیک می‌شناختند و با وی نشست و برخاست داشتند، بخوبی می‌دانند که این یورش به چه خشم و نفرتی در وجود سهراب شهید ثالث دامن زد. در آغاز مهاجرت جاری، غمخوار بسیاری از آشنایانی شد، که جان برکف، خود را به ساحل مهاجرت رسانده بودند. بعدها، پاره‌ای واریزهای ایمانی و اختلافات مهاجرتی، میان جمعی از همین مهاجرین، بر افسردگی روحی او بیش از پیش افزود. دورانی را به دور از این فشارهای روحی، در جمهوری چکسلواکی گذراند و در همین دوران سناریونی را برای فیلمی پیرامون یورش و شکنجه توده‌ای‌ها تهیه کرد. همراه این سناریو و تابلوهایی که یکی از نقاشان برجسته و شناخته شده ایرانی، به همین مناسبت کشیده بود، راهی کشور افغانستان شد. افغانستان، تازه‌های شکفت انگیزی برای شهید ثالث داشت. در کشاده رونی میزبانان و در آداب و رسوم مردم آن سرزمین، ایران را بازیافته بود. این سفر، که سرانجام، پس از انتظاری طولانی ممکن شد، با هدف ساختن فیلم در سرزمینی که آب و خاکش یادآور ایران باشد، صورت گرفت. شهید ثالث، برای تهیه این فیلم، که بخش عمده و اساسی آن باید در یک زندان تهیه می‌شد، چند بازیگر غیر حرفه‌ای را در نظر گرفته بود. سناریوی او قهرمان نداشت، اما تعداد قربانیان توده‌ای آن بی‌شمار بود. این سفر و موافقت‌هایی که با تهیه فیلم تازه‌اش در کشور افغانستان شده بود، به او روح تازه‌ای بخشید و التیامی شد بر زخم‌های عاطفی‌اش، اما این دوران امید و التیام نیز چندان نپایید. موافقت اولیه با تهیه فیلم، به مخالفت‌های گنگ و سر به مهر بعدی انجامید و او امکان بازگشت به افغانستان و آغاز فیلمبرداری را نیافت.

سالهای بعد، برای سهراب شهید ثالث، سالهای ادامه سرخوردگی و تشدید افسردگی روحی بود. در این دوران، بارها و بارها آثار محمود دولت آبادی را خواند و مرور کرد. خراسان، کویر خاک آلود، جوانردی، انسبوه، شکست، نبرد و سرانجام، ایران و روح و روان مردم را در آنها باز یافته بود.

در سفرهای محمود دولت آبادی به آلمان، ملاقات آن دو، زمینه‌های تهیه فیلمی از یکی از رمان‌های دولت آبادی را برای شهید ثالث فراهم ساخت. قدرت یابی "مصطفی میرسلیم" در وزارت ارشاد اسلامی و گسترده‌تر شدن سایه ارتجاع مذهبی بر سر فرهنگ و هنر و هنرمندان داخل کشور، وقعه‌ای طولانی در سفرهای دولت آبادی به خارج از کشور ایجاد کرد و بدین ترتیب، جوانه‌های تازه امید نیز در وجود سهراب شهید ثالث خشک شد. برای فراموشی ادامه روند ناامیدی نسبت به گشوده شدن فضای اختناق داخل کشور و برای فراموشی آنچه که جمهوری اسلامی با رهبران حزب توده ایران کرد، به انزوای مطلق و مسوم خویش پناه برد و این سمی بود جگر سوز، برای او که از چند بیماری (سل، سرطان روده و جگر) نیز در عذاب کهنه بود. در پایان این دوران، پیش از آنکه بیماریهای جسمی او را از پای درآورد، افسردگی روحی و تنهایی ناشی از پرخاشجویی و تنگ حوصلگی‌اش برای معاشرت با دیگران، او را از پای درآورد.

سهراب شهید ثالث، قربانی دیگری بود، در جمع قربانیان خیانت به آرمان‌های والای انقلاب سال ۵۷.

مردم، روزنامه "فردا" را بستند!

ارتجاع روزنامه "جامعه" را بست!

همزمان با صدور حکم محکومیت شهردار تهران، حکم لغو امتیاز روزنامه "جامعه" را نیز قوه قضائیه قطعی اعلام داشت و این روزنامه تعطیل شد. بلافاصله، گردانندگان روزنامه جامعه، این روزنامه را با نام "توس" درایران منتشر کردند. عنوان بزرگ نخستین شماره توس چنین بود "توس، در خدمت جامعه". بدین ترتیب، کشاکش و نبرد بزرگی که بین جنبش آزادیخواهی و عدالتجویی مردم ایران و طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری جریان دارد، همچنان، ادامه یافت.

در آستانه و در تدارک اعلام حکم قطعی تعطیل روزنامه جامعه، دادگاه مطبوعات در یک نمایش رسوا، مدیرمسئول روزنامه "رسالت" و نشریه جنبشایی و خود ساخته "گزارش روز" را نیز محاکمه و به محرومیت‌ها و جریمه‌هایی محکوم کرد. اهل مطبوعات داخل کشور، همه می‌دانند که "خرمی" منتشر کننده نشریه "گزارش روز" مامور وزارت اطلاعات و امنیت و از بازجوها و شکنجه گران زندانهاست، و با انتشار اخبار تحریک آمیز، نقش تیز کننده چاقوی سانسور و اختناق را در دوران اخیر ایفاء کرده‌است.

رویداد بسیار قابل توجه دیگر، که اهمیت آن برای درک عمق آگاهی مردم و نفرت عمومی از سردمداران شناخته شده جناح طرد شده انتخابات ریاست جمهوری اهمیت دارد، ورشکستگی روزنامه "فردا" به مدیریت "احمد توکلی" است. احمد توکلی، وزیر کار ضد کارگر جمهوری اسلامی، که پس از دیدن یک دوره دکتر در انگلستان به ایران بازگشته و روزنامه فردا را به راه انداخته بود، در آخرین شماره روزنامه فردا که فقط چند ماه دوام آورد، یاد آور شد که روزنامه‌اش تیراژ ندارد و به همین دلیل آگهی نیز ندارد و ورشکست شده‌است. او خود نوشت که این ورشکستگی علیرغم دریافت کمک‌های بزرگ دولتی به روزنامه "فردا" پیش آمده‌است!

احمد توکلی نگفت، که این کمک دولتی را از شخص "مصطفی میرسلیم" وزیر ارشاد اسلامی در نخستین روزهای پس از پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری، طی یک چک ۵۰ میلیون دلاری دریافت داشته‌است. (راه توده، همان زمان این خبر را فاش ساخت و نوشت که در وزارت ارشاد همه بودجه را میرسلیم بین ارگان‌های وابسته به بازندگان انتخابات تقسیم کرده و زمین سوخته تحویل خاتمی داده‌است!)

احمد توکلی، علیرغم دریافت این مبلغ نجومی، که آن در خدمت توطئه‌های شکست خوردگان انتخابات خرج کرد، نتوانست حیات مطبوعاتی "فردا" را تضمین کند و این پول نیز برباد رفت. این ورشکستگی مطبوعاتی، که در حقیقت ادامه ورشکستگی بازندگان انتخابات ریاست جمهوری است، به این دلیل ساده روی داد، که روزنامه "فردا" را مردم بدلیل وابستگی و داشتن نقش سخننگویی "ارتجاع مذهبی" و وابستگی‌اش به طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری، نخریدند و تحریم کردند! و این درحالی بود، که این روزنامه از چاپ و امکانات فنی خوب و با گفتگوهای مستقیم تلفنی مدیر مسئول آن با مقامات کاخ سفید آمریکا، نقش پل ارتباطی جناح بازنده انتخابات و توطئه کنندگان علیه دولت خاتمی با آمریکا را نیز ایفاء می‌کرد.

Rahe Tude No. ۷۴

August ۱۹۹۸

Postfach ۴۵

۵۴۵۷۴ Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. ۰۵۱۷۷۵۱۴۳۰

BLZ ۳۶۰ ۱۰۰ ۴۳, Germany

قیمت ۸ فرانک فرانسه ۳ مارک آلمان ۱٫۵ دلار آمریکا

فاکس و تلفن تماس: ۰۴۵-۳۲۰۴۵-۲۱۲۳ (آلمان)

آدرس اینترنت: <http://www.rahetude.de>